



شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

جريدة شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شكل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اسسname حزب- مصوب سومین کنگره سراسری)

۱۳ میزان ۱۴۰۰ (۱۵ اکتوبر ۲۰۲۱)

دوره پنجم

شماره (۶)

به مناسبت پنجاه و ششمین سال بنا یاد بنیادگذاری جنبش
مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان

۱۳ میزان ۱۴۰۰ (۱۵ اکتوبر ۲۰۲۱)



پنجاه و ششمین سال بنا یاد بنیادگذاری جنبش مائوئیستی
و جریان دموکراتیک نوین افغانستان را
هرچه باشکوه‌تر تجلیل نماییم!



«رفیق جانباخته زنده یاد اکرم یاری، بنیادگذار سازمان
جوانان مترقبی و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان»

فیسبوک:
<http://www.facebook.com/cmpa.io>

و سایت:
www.cmpa.io

ایمیل آدرس:
sholajawid2@hotmail.com

امروز ۱۳ میزان ۱۴۰۰ خورشیدی مصادف با پنجاه و ششمین سال بنا یاد بنیادگذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان است. پنجاه و شش سال قبل از امروز، به تاریخ ۱۳ میزان ۱۳۴۴ خورشیدی، جنبش مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی (در آن زمان اندیشه مائوتسه دون) توسط پیش‌گامان مان و در پیشاپیش آن‌ها زنده‌یاد رفیق اکرم یاری شالوده‌گذاری گردید. زنده یاد رفیق اکرم یاری در آن زمان با الهام‌گیری از «اندیشه مائوتسه دون» مبارزات جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان را طی چند سال رهبری نمود.

صفحه ۲

به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان
و بازی‌های پشت پرده اشغال‌گران امریکایی
(قسمت اول)

زمانی که در سال ۱۳۹۵ خورشیدی شهر قندوز از کنترول اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده خارج شد و چندین مرکز ولایات دیگر نیز

صفحه ۴



پنجاه و ششمین سال یاد بینادگذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان را

هرچه باشکوهتر تجلیل نمایم!

- سیاسی جریان دموکراتیک نوین و سازمان جوانان مترقی از سوی دیگر سبب اولین انشعاب توسط انجیر عثمان "گروه پس منظر" در جریان دموکراتیک نوین افغانستان گردید.

جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان در طول پنجاه و شش سال مبارزات خویش، مسیر پر فراز و نشیب توان با پیچ و خم های فراوانی را پشت سر گذاشته و با تحمل قربانی ها و جان نثاری های بی شمار، خط و مرز مشخصی میان مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم و انواع و اشکال رویزیونیزم - تسلیمی و تسلیم طلبی کشیده است.

با تأسف بیماری جانکاهی که عاید حال زنده یاد رفیق اکرم یاری گردیده بود به وی این مجال را نداد تا خط مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی سازمان جوانان مترقی را ارتقاء و گسترش داده و حزب کمونیست را در افغانستان پایه گذاری نماید. این مریضی، او را مجبور به کناره گیری از فعالیت های سازمانی نمود.

در ۲۹ جوزای سال ۱۳۵۱ خورشیدی (۱۹۷۲ میلادی) گردهم آیی شعله یی ها در پوهنتون کابل مورد حمله باند اخوانی ها گرفت که سیدال سخندان یکی از کادرهای رهبری شعله جاوید توسط سر دسته اخوانی ها گلبدین حکمتیار به قتل رسید و به جاودانگی پیوست. در جریان تظاهرات سوم عقرب سال ۱۳۵۱ خورشیدی (۱۹۷۲ میلادی) در هرات، مسئولیت قتل یک تن از خلقی ها بنام عبدالقدار بدوش جریان دموکراتیک نوین افتاد. تمام این مسایل (کناره گیری رفیق زنده یاد اکرم یاری از مسایل سیاسی و تسلط پاسیفیزم در سازمان جوانان مترقی و حملات سبعانه رژیم پوشالی و اخوانی ها) باعث گردید که جریان دموکراتیک نوین افغانستان به دو بخش انتقادیون و مدافعون تقسیم گردد.

بخش عمدۀ انتقادیون تحت رهبری داکتر فیض بنام "گروه انقلابی خلق های افغانستان" در سال ۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی) با ارائه سند "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" به اکنونمیزم، غلطیید که در همان از طرف رهبری جریان دموکراتیک نوین با یک نوشه تحت عنوان "انقلاب سرخ است یا اکنونمیزم بورژوازی" پاسخ داده شد. به تعقیب آن بخش دیگری از انتقادیون زیر نام "محفل هرات" متبارز گردیدند، گرچه "محفل هرات" در این زمینه سندی ارائه ننمود و به "گروه انقلابی خلق های افغانستان هم نپیوست، اما عملش در مقابل سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین همان عمل کرد" گروه انقلابی خلق های افغانستان بود.

منحرفین خزیده در درون سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین که خط و مشی انحرافی و اکنونمیستی، و محلی گرایی را برگزیده

امروز ۱۳ میزان ۱۴۰۰ خورشیدی مصادف با پنجاه و ششمین سال یاد بینادگذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان است. پنجاه و شش سال قبل از امروز، به تاریخ ۱۳ میزان ۱۳۴۴ خورشیدی، جنبش مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی (در آن زمان اندیشه مائوتسه دون) توسط پیش گامان مان و در پیشاپیش آن ها زنده یاد رفیق اکرم یاری شالوده گذاری گردید. زنده یاد رفیق اکرم یاری در آن زمان با الهام گیری از "اندیشه مائوتسه دون" مبارزات جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان را طی چند سال رهبری نمود.

ما در این روز یکبار دیگر یاد و خاطرات پیش گامان مان را گرامی می داریم، و به تمامی کسانی که در افغانستان در این راه جان های خود را فدا ساختند و خون های پاک شان توسط دست نشاندگان و جلادان فرومایه سوسیال امپریالیزم سوری و دیگر مرتजعین ریخته شده سر تعظیم فرود آورده و احترام می نماییم.

سازمان جوانان مترقی بر مبنای خط ایدیولوژیک- سیاسی مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی (آن زمان اندیشه مائوتسه دون) و مشی مبارزاتی ضد امپریالیستی، ضد سوسیال امپریالیستی، ضد ارتجاعی و ضد رویزیونیستی تشکیل گردید. و مبارزاتش را در شرایط موجوده آن زمان طبق این اصول پیش برد و اهداف شوم امپریالیزم، ارتجاع و سوسیال امپریالیزم "سوری" و پادوان افغانی شان ("حزب دموکراتیک خلق افغانستان") را به خوبی افشا نمود.

جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان از سال ۱۳۴۴ الی سال ۱۳۵۱ خورشیدی مبارزاتش را عمدها بر مبنای خط اصولی مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی (در آن زمان اندیشه مائوتسه دون) پیش برد و در ظرف چند سال { ۱۳۴۴ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۱ - ۱۳۶۶ (۱۹۷۲ - ۱۹۷۲ میلادی) } به وسیع ترین جنبش سیاسی در کشور مبدل گردید. و ددها هزار زن و مرد انقلابی و زحمت کشان از میلیت های مختلف کشور در مبارزات ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی و ضد سوسیال امپریالیستی را بسیج نمود.

در این مدت (سال ۱۳۴۴ - الی ۱۳۵۱ خورشیدی) جریان دموکراتیک نوین چندین بار مورد حمله دولت مرتع شاهی قرار گرفت. در اولین حمله رژیم ارتجاعی بر جریان دموکراتیک نوین افغانستان، یک نفر از منسوبین کارگری جریان دموکراتیک نوین دستگیر (با زدشت) گردید و در زیرشکنجه جان باخت. دومین حمله رژیم ارتجاعی بر جریان دموکراتیک نوین مصادره جریده شعله جاوید بود که از نشر باز ماند. بعد از مدت کوتاهی سومین حمله "غند ضربه" رژیم ارتجاعی بر تظاهرات جریان دموکراتیک نوین بود که در اثر این حمله تظاهرات سرکوب گردید و تعدادی از رهبران و کادرهای شعله یی زندانی گردیدند. این سرکوب گری های رژیم ارتجاعی از یک سو و ضعف ایدئولوژیک

و کوتاهی مبارزاتی تا سال ۱۳۹۴ خورشیدی ادامه یافت. در ۱۳ میزان سال ۱۳۹۴ خورشیدی از پنجاهمین سال گرد روز بنیادگذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین کشور توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحلیل بعمل آمد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از تحلیل پنجاهمین سال گرد بنیان گذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین کشور به این طرف همه ساله این روز تاریخی را با احترام تمام، گرامی داشت و تحلیل نموده است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان افتخار می‌نماید که مشعل برافروخته شده توسط پیش گامان و در پیش‌پیش آن‌ها رفیق جان باخته رفیق اکرم یاری نه تنها خاموش نشده، بلکه با وجود تعهد شکنی و خیانت رفقاء "نیمه راه" با گذر از پیچ و خم‌ها و فراز و نشیب‌ها فروزان تر و مشتعل تر از سابق در راه مقاومت همه‌جانبه ملی مردمی و انقلابی علیه امارت اسلامی طالبان و حامیان اشغال‌گر شان در راه انقلاب کشور به پیش حرکت می‌کند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به منظور درک عمیق‌تر مارکسیزم-لنینیزم-مائوئیزم و تطبیق عملی آن در شرایط مشخص کشور به مبارزات خود ادامه داده و می‌دهد و تلاش می‌ورزد که علیه انحرافات، اشتباهات خطی، انحلال طلبی، و سکتاریزم بخش‌های مختلف جنبش مائوئیستی افغانستان، با وجود اشتباهات و محدودیت‌ها موجود در درون حزب و به خاطر وحدت همه مائوئیست‌ها به مبارزه خود ادامه دهد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان روز ۱۳ میزان ۱۴۰۰ خورشیدی ۵ اکتبر ۲۰۲۱ میلادی) را در حالی تحلیل می‌نماید که امپریالیزم اشغال‌گر امریکا یک‌بار دیگر دست پروردگاری دیروزی شان (تحریک طالبان) را برای بار دوم به قدرت رساند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در پنجاه و ششمین سال گرد تأسیس جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، یک‌بار دیگر تعهد خویش را برای پیش‌روی در این مسیر مبارزاتی اعلام می‌دارد.

زنده باد جنبش مائوئیستی افغانستان!

زنده باد یاد و خاطره رفیق اکرم یاری و سایر پیش گامان جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین!

به پیش در مسیر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

به پیش در راه تأمین وحدت مائوئیست‌های بیرون از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با حزب!

زنده باد مارکسیزم-لنینیزم-مائوئیزم!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۳ میزان ۱۴۰۰ خورشیدی (۵ اکتبر ۲۰۲۱ میلادی)

Web Site: Www.cmpa.io

Email: sholajawid2@hotmail.com

بعدند، باعث گردید که جریان دموکراتیک نوین و سازمان جوانان متفرقی نه تنها نتواند در زمان کودتای ۲۶ سلطان ۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی) در مقابل استبداد دادخان خود را منظم و منسجم نمایند، بل که به تدریج از صحنه مبارزات سیاسی کشور به حاشیه راندند.

بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی) توسط باند خلق و پرچم سرکوب‌گری‌های استبدادی و سبعانه کودتاقیان علیه تمامی نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی با جدیت آغاز گردید. این سرکوب‌گری‌های گسترده باعث گردید تا یک‌بار دیگر جنبه‌جوش مبارزاتی منسوبین قبلی جریان دموکراتیک نوین را فراگیرد و اتحاد در میان شان شکل گیرد. ولی متأسفانه که نه تنها نتوانستند عکس العمل اصولی و متناسب علیه کودتاقیان و متجاوزین اشغال‌گر سوسیال امپریالیزم از خود نشان دهند، بل که خط و مشی رویزیونیستی و تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی آشکار در آن رونما گردید، این حرکت کل جنبش کمونیستی و جنبش دموکراتیک نوین را به طرف پراگندگی و تشتت مبتنی بر خط و مشی انحرافی، اکونومیستی، رویزیونیستی و تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی سوق داد. منسوبین سازمان جوانان متفرقی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان نه تنها توسط باند کودتاقی و سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر "شوری" به قتل رسیدند، بل که تعداد زیادی توسط باند اخوان (حزب اسلامی گلبدهن و جمعیت اسلامی) نیز به قتل رسیدند.

تسلط خط و مشی خطوط انحرافی فوق الذکر بر بدنۀ متفرق و پراگندۀ جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در حدود یک‌و نیم دهه دوام نمود و ضربات بی‌شماری را بر پیکر آن وارد ساخت.

بعد از جان باختن زنده یاد مجید کلکانی در اوایل دهه شصت خورشیدی رفیق ضیاء علیه خط و مشی "نازهه اندیشان" ساما که از مسیر ملی دموکراتیک به مسیر اسلامی تغییر جهت داد و زیر نام "اعلام مواضع ساما" به دفاع از "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" پرداخت به مبارزه برخاست و این خط را رویزیونیستی و ضد انقلابی خواند.

جنبش مائوئیستی کشور که توسط بخش‌های مختلف این حرکت نوین (حزب کمونیست افغانستان، سازمان پیکار برای نجات افغانستان و اتحاد انقلابی کارگران افغانستان) به راه افتاد، با الهام‌گیری و درس‌آموزی از جنبش کمونیستی بین‌المللی، مشخصاً جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به تکامل خود ادامه داد، و علیه سکتاریزم، و گروه‌گرایی به مبارزه برخاست و راه وحدت حزبی را در پیش گرفتند، پیش‌برد این مسیر اصولی و درست بالآخره منجر به ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اول می‌سال ۲۰۰۴ م گردید.

در ۱۳ میزان ۱۳۶۵ خورشیدی (۱۹۸۶ میلادی) برای اولین بار در تاریخ جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) و جریان دموکراتیک نوین کشور، بیست‌ویکمین سال گرد بنیان گذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان را "هسته کمونیست‌های انقلابی" تحت رهبری رفیق ضیاء تحلیل نمود و شماره ششم "ندای انقلاب" بطور ویژه به مناسبت این روز انتشار یافت.

بعد از تحلیل این روز دو سال پی در پی یعنی سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ خورشیدی از این روز خجسته تحلیل بعمل آمد، متأسفانه که بعد از آن این روز تاریخی همه ساله و بصورت منظم تحلیل نگردید و فقط در سال ۱۳۶۹ خورشیدی از این روز تاریخی تحلیل بعمل آمد. این قصور

به قدرت رسیدن دوباره طالبان

در افغانستان

و بازی‌های پشت پرده اشغال‌گران امریکایی

قسمت اول

وضعیت تغییر نموده و در حال گذار دست به دست ولایات است، این از یک طرف و از طرف دیگر نزدیکی طالبان به امپریالیزم روس و سوسیال امپریالیزم چین، امپریالیست‌های امریکایی را وادار نمود تا سیاست شان را در مورد طالبان تغییر دهند و به فکر گردآوری تمام نیروهای قبلًا ساخته و پرداخته خود شان یعنی جهادی‌ها، بروکرات‌ها، تکنوکرات‌ها و طالبان در یک چهار چوب واحد سیاسی گردند. همین وضعیت سبب شد که امپریالیزم اشغال‌گران امریکا بدون شرکت رژیم دست‌نشانده باب مذاکرات را با طالبان آغاز نماید. بعد از چندین دور مذاکرات بین اشغال‌گران امریکایی و طالبان، طرفین آماده امضاء "توافق نامه صلح" گردیدند و بالاخره این توافق نامه به تاریخ ۱۰ حوت ۱۳۹۸ خورشیدی (۲۹ فبروری ۲۰۲۰ میلادی) به امضاء رسید.

بعد از امضاء این توافق نامه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان با صراحت اعلام نمود که: «این نمایشات مضحك امپریالیستی - ارجاعی نمی‌تواند به سرعت و فوریت جامه عمل بپوشد. بلکه بر درد و رنج توده‌های زحمت‌کش افغانستان خواهد افزود و حداقل چند سال دیگر حالت جنگی به شکل تقابل - تبادل میان رژیم دست‌نشانده و طالبان به عنوان یک جنگ داخلی ارجاعی همراه با مداخلات اشغال‌گران ادامه خواهد یافت. یا به عبارت دیگر امضای توافق نامه به معنای ختم جنگ داخلی ارجاعی و هم‌چنین پایان کامل حالت مستعمراتی کشور نخواهد بود» (برای معلومات بیشتر در این مورد به شماره ۲۴ شعله جاوید دور چهارم مراجعه کنید).

تاریخ کشور دقیقاً نشان داد که نمایشات مضحك امپریالیستی - ارجاعی با امضاء "توافق نامه صلح" نتوانست به سرعت و فوریت جامعه عمل بپوشد و مدت یک و نیم سال جنگ داخلی - ارجاعی میان رژیم پوشالی و طالبان ادامه یافت و خسارات هنگفتی از لحاظ جانی و مالی بر توده‌های ستم‌دیده کشور وارد نمود.

امپریالیزم اشغال‌گران امریکا ضمن امضاء "توافق نامه صلح" اعلامیه مشترکی با رژیم دست‌نشانده تحت عنوان «اعلامیه مشترک جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا» نیز به امضاء رساند. در این اعلامیه گفته شده است که: «ایالات متحده امریکا مجددًا تعهد می‌کند که سالانه منابع مالی را برای حمایت از آموزش، تجهیز، ارائه مشورت‌ها و پایداری نیروهای امنیتی و دفاعی افغان جست‌وجو نماید تا

زمانی که در سال ۱۳۹۵ خورشیدی شهر قندوز از کنترول اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده خارج شد و چندین مرکز ولایات دیگر نیز در معرض خارج شدن از کنترول اشغال‌گران و رژیم پوشالی قرار گرفت، اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم پوشالی به سختی توانستند کنترول شهر قندوز را دوباره به دست بگیرند.

قبل از این که شهر قندوز از کنترول اشغال‌گران و رژیم پوشالی خارج گردد، بارها مقامات عالی رتبه دولتی امریکا به صراحت بیان نمودند که جنگ در افغانستان راه حل ندارد و سیاست جنگی شان در این کشور به بن‌بست رسیده است، آن‌ها امیدوار بودند که با "حمایت قاطع" از رژیم پوشالی و افزایش نیروهای چند هزار نفری شان بتوانند این بن‌بست را بشکنند، اما اوضاع و شرایط جنگی حسب میل اشغال‌گران پیش نرفت و جنگ از شدت بیشتری برخوردار گردید و طالبان مناطق بیشتری را تصرف نمودند. شعله جاوید وضعیت جنگی و بن‌بست اشغال‌گران و رژیم پوشالی را در همان زمان چنین پیش بینی نموده بود:

«می‌توان پیش‌بین بود که اگر تا ختم فصل جنگ سال نو، قوای پوشالی رژیم نتوانند بن‌بست موجود در میدان جنگ را بشکنند یا حداقل نشانه‌های روشنی از شکست بن‌بست موجود را رقم زنند، امپریالیست‌های امریکایی اجباراً در موقعیتی قرار خواهند گرفت که در مورد افزایش بیشتر قوای اشغال‌گران در افغانستان فکر نمایند. بنابرین فعلًاً کشور شاهد تخفیف و فروکش جنگ نخواهد بود، چه رسد به "صلح" و حتی آغاز جدی مذاکرات برای "صلح" میان اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی از یک طرف و مقاومت ارجاعی جنگی مذهبی طالبان از طرف دیگر.» (برای معلومات بیشتر به شماره سیزدهم شعله جاوید دور چهارم مراجعه نمایید).

گرچه اشغال‌گران امپریالیست نیروی نظامی خود را از ۱۴۰۰۰ نفر به ۱۹۰۰۰ نفر افزایش دادند، اما قادر به سرکوب طالبان نگردیدند، بلکه فقط توانستند که "حمایت قاطع" رژیم پوشالی را پر رنگ‌تر نمایند.

زمانی که اشغال‌گران امپریالیست از افزایش قوای مسلح نتیجه مطلوبی بدست نیاوردن و متوجه شدند که اگر تا کنون ولسوالی‌ها میان شان دست به دست می‌گردید، اکنون این

همان طوری که استعمارگران انگلیسی در ظرف هشتاد سال اشغال افغانستان نیازی به نیروی نظامی به استثنای سه جنگ افغان - انگلیس، در افغانستان نداشتند و فقط افغانستان را طبق قرادادهای تحمیلی و اسارت بار تحت کنترول گرفته بودند، امپریالیزم امریکا نیز بعد از سقوط و فروپاشی رژیم پوشالی و به قدرت رسیدن طالبان از این روش استفاده خواهد نمود.

زمانی که اشغالگران امریکایی از لحاظ نظامی در افغانستان به بن بست خوردند و دانستند که امکان پیروزی از طریق جنگ برای شان میسر نیست، با حیله و نیزگ به طرفند دیگری (مذاکرات رویارویی با طالبان) متکی شدند. امپریالیزم اشغالگر امریکا در ابتدای مذاکرات و بعد از امضاء "توافقنامه صلح" با طالبان روی یک دولت پسا توافق که متشکل از تمامی دست پروردگان دیروزی و امروزی شان، تکنونکرات‌های آمده از غرب بشمول تسلیم شدگان به اصطلاح چپ پا فشاری داشتند. بعد از گذشت زمان و تماس‌های مکرر دیپلمات‌های بلند پایه امریکایی با طالبان در قطر به این نتیجه رسیدند که از خیر دولت "همه شمول" بگذرند و دولت را دو دسته به طالبان تسلیم نماید.

در حالی که جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امریکایی‌ها که تحت عنوان "مبارزه با تروریزم" و "آزادی زنان از چنگال طالبان" آغاز یافته بود مبتنی بر گسترش حوزه نفوذ امریکا در آسیای میانه، خاور میانه، خاور دور و شبه قاره هند بود. امریکا با اشغال نظامی افغانستان و بستن توافقنامه‌های اسارت‌بار با مرژیم دست‌نشانده خواهان حضور نظامی دائمی در افغانستان بود، زیرا افغانستان در مرازهای کشورهای آسیای میانه، چین، پاکستان و ایران قرار داشته و از موقعیت استراتیژیک خوبی برای کنترول کشورهای منطقه به خصوص چین و روسیه برخوردار است. دولت امریکا از شعار "مبارزه با تروریزم" استفاده نمود تا پایگاه‌های نظامی خود را در کشورهای آسیای میانه ایجاد نماید.

بناءً اشغالگران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغالگر امریکا نه تنها در ظرف بیست سال جنگ‌های تحمیلی اشغالگران به خواستشان نرسیدند، بلکه به شکست مفتضحانه‌ای در افغانستان رو به رو گردیدند، لذا ترجیح دادند تا دولت را به طالبان تسلیم و نیروهای شان را از افغانستان بیرون نمایند.

بناءً اشغالگران امریکایی هرگونه توجیه تاکتیکی و یا استراتیژی که بخواهند از این معامله‌گری بنمایند در حقیقت امر خروج نیروهای اشغالگر از افغانستان نشانه شکست مفتضحانه امریکا و ناتوان از لحاظ نظامی در افغانستان می‌باشد.

در سقوط و فروپاشی رژیم دست‌نشانده اشرف غنی بدون شک که روسیه، چین، ایران، پاکستان و به گمان اغلب ترکیه دست داشتند، اما نقش اساسی را در فروپاشی و سقوط رژیم پوشالی و تسلیم آن به طالبان اشغالگران امریکایی بازی نمودند.

افغانستان بتواند به صورت مستقلانه امنیت خویش را تأمین نموده و علیه تهدیدات داخلی و خارجی از خود دفاع کند.»

در "توافقنامه امنیتی میان رژیم دست‌نشانده و امریکا" اشغالگران امریکایی متعهد گردیدند که سالانه مبلغ پنج میلیار دالر امریکایی برای آموزش و تجهیزات نیروهای نظامی رژیم پوشالی بپردازند.

حملایت مالی که در "اعلامیه مشترک جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا" قید گردیده همان مبلغ پنج میلیار دالر امریکایی است که تا سال ۲۰۲۴ میلادی ادامه دارد و ممکن تا سال ۲۰۳۴ میلادی نیز تمدید گردد.

در صفحه دوم «اعلامیه مشترک جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا» یک‌بار دیگر بر موافقنامه‌های امنیتی میان رژیم پوشالی و اشغالگران امریکایی تأکید گردیده است: «ایالات متحده تعهد می‌نماید که در مطابقت با تعهدات موجود در چارچوب موافقنامه‌های امنیتی بین دو کشور از نیروهای امنیتی و دفاعی و نهادهای حکومتی افغانستان حمایت نماید. این حمایت‌ها شامل ارتقای توانایی و ظرفیت نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان برای پیش‌گیری و دفع تهدیدات داخلی و بیرونی می‌شود. این تعهد شامل حمایت از قوای امنیتی و دفاعی افغانستان برای جلوگیری استفاده القاعده، داعش - شاخه خراسان، و سایر افراد و گروههای تروریستی بین‌المللی علیه ایالات متحده و متحدین آن، می‌باشد.»

مردمان کشور به خوبی آگاه اند که "توافقنامه امنیتی میان رژیم پوشالی و ایالات متحده امریکا" شبیه "توافقنامه گندمک و دیورند" می‌باشد که میان امیران دست‌نشانده انگلیس و استعمارگران انگلیسی قبل از جنگ استقلال است.

طالبان توافقنامه صلحی که با اشغالگران امریکایی امضاء نمودند، "توافقنامه امنیتی میان رژیم پوشالی و اشغالگران امریکایی" را با سکوت پذیرفتند. زیرا طالبان می‌دانند که بعد از به دست‌آوردن قدرت سیاسی به حمایت مالی پنج میلیارد دالر امریکایی ضرورت دارند. و بدون حمایت امریکا و متحدینش نمی‌تواند به حیات سیاسی اش ادامه دهد.

در "توافقنامه صلح میان طالبان و امریکایی‌ها" صریحاً بیان گردیده که امریکایی‌ها حق نظارت از تطبیق "توافقنامه صلح میان طالبان و امریکا" را در مناطق تحت کنترول طالبان دارد. و در ضمن روابط میان ایالات متحده امریکا و طالبان نه تنها قبل از تشکیل حکومت اسلامی پسا توافق، بلکه از ایجاد این دولت مثبت خواهد بود. طالبان هرگز از "توافقنامه صلح" با امریکایی‌ها عدول نخواهد کرد، بلکه بطور ضمنی "توافقنامه امنیتی میان رژیم دست‌نشانده و ایالات متحده امریکا" و "اعلامیه مشترک جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا" را به رسمیت خواهد شناخت.

روشنفکران جامعه مدنی به این باور اند که امریکا به دولت غنی و خلق افغانستان خیانت نمود و آن‌ها را در مقابل طالبان تنها گذاشت؟

این مضحک‌ترین استدلالی است که از زبان چنین کسانی بیرون می‌شود. آیا برای امپریالیست‌ها خدمت به خلق معنی دارد؟ با جرات باید گفت که نه! زیرا برای امپریالیزم جز منافع شان چیز دیگری معنا و مفهومی ندارد. ما معتقدیم که امپریالیزم هرگز "بودائیان نیکو صفت نخواهد شد" و هرگز با خلق‌ها "دوست" نمی‌گردد. زمانی که آن‌ها به افغانستان حمله کردند و آن را به اشغال خود در آوردند دشمنی خود را صریحاً با خلق افغانستان اعلام نمودند. هرگاه منافع امپریالیزم تقاضا نماید حاضر است تا بهترین نوکر خود را نیز فدای منافع خود نماید. این موضوع را در افغانستان در طرف ۴ دهه گذشته بخوبی مشاهده نمودیم که سوسیال امپریالیزم شوروی چگونه نوکران خود را فدای منافع نمود و به همین ترتیب امپریالیزم امریکا.

در وضعیت کنونی تضاد ذات البینی امپریالیستی در افغانستان میان امپریالیزم اشغال‌گر امریکا و متحداش از یکسو و امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین از سوی دیگر به شدت در جریان است. چیزی که برای امپریالیست‌های امریکایی ارجحیت دارد منافع هژمونی طلبی اش در افغانستان و منطقه می‌باشد.

برای این که وضعیت کنونی بهتر توضیح و تشریح گردد، باید که مطالب ذیل بصورت درست، علمی و دیالکتیکی تحلیل و بررسی گردد.

۱- روابط امپریالیزم امریکا با طالبان ۲- روابط پاکستان با طالبان ۳- روابط چین و روسیه با طالبان و ۴- روابط ایران با طالبان

ما هر چهار موضوع متروخه فوق را در قسمت‌های بعدی به خوبی خواهیم شکافت.

پایان قسمت اول

۱۸ سنبله ۱۴۰۰ (۹ سپتامبر ۲۰۲۱)

تغییر و شرایط اوضاع کنونی اکثربت روشنفکران را بهت زده نموده و در یک سردرگمی و ابهام فرو برده است. به همین علت از تحلیل اوضاع کنونی عاجز مانده اند. بسیاری از آن‌ها معتقدند که پاکستان نقش اصلی در فروپاشی رژیم بازی نموده و برخی دیگری به این باور اند که با فروپاشی رژیم پوشالی و قدرت‌گیری طالبان حالت مستعمراتی - افغانستان پایان یافته و افغانستان به یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی تبدیل گردیده است.

بر همه کس واضح و روشن است که کشورهای زیر سلطه مانند پاکستان و ایران هیچ‌گاه دارای هویت مستقل نبوده و نمی‌توانند کاری خلاف میل امپریالیزم انجام دهند، بناءً تمام بازی‌های ایران و پاکستان در طول چند دهه گذشته در خدمت منافع امپریالیزم قرار داشته است.

قبل از سقوط کامل ولسوالی‌های ولایت کابل بدست طالبان، در حدود سه‌هزار نیروی نظامی امریکایی به تاریخ ۲۴ اسد در میدان هوایی کابل پیاده شدند و به تاریخ ۲۵ اسد، ۲۸۰۰ نیروی نظامی دیگرشنان به آن‌ها ملحق گردیدند. گرچه ظاهراً بایden اعلام نمود که این نیروها به خاطر بیرون نمودن مسئون نیروهای نظامی و دیپلومات‌های امریکایی است، اما این نیروها در اولین اقدام کنترول ارگ ریاست جمهوری را بدست گرفته و تمام پولیس پی‌پی‌اس (PPS) ارگ را خلع سلاح نموده و بعداً اشرف غنی را از ارگ ریاست جمهوری به سفارت امریکا انتقال دادند و سپس از سفارت امریکا به میدان هوائی بین المللی کابل منتقل و فرار وی را از کشور زمینه سازی کرده و طالبان را بدون درگیری به طور مسالمت‌آمیز وارد کابل نمودند و ارگ ریاست جمهوری را به ایشان تسلیم کردند، و به این ترتیب به جای ارجاع به اصطلاح مدرن غربی ارجاع طالبانی جایگزین گردید.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان معتقد است که با تسلیم نمودن قدرت سیاسی به طالبان و بیرون شدن نیروهای نظامی و غیر نظامی اشغال‌گران از افغانستان، حالت مستعمراتی کشور تغییر نکرده، بلکه شکل آن خفیفتر گردیده است. تا زمانی که توافقنامه‌های اسارت بار تحمیلی میان اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی که شبیه توافقنامه‌های ننگین "گندمک و دیورند" می‌باشد پا بر جا باقی بماند حالت مستعمراتی کشور به شکل دوران استعماری انگلیس حفظ خواهد گردید. اعتقاد ما این است که با قدرت‌گیری طالبان جا به جایی در تضادها بوجود آمده است. به این معنی که تضاد میان خلق‌های افغانستان و طالبان و حامیان اشغال‌گرشنان و هم چنین اشغال‌گران مرتعج داعشی تضاد عمده و تضاد میان خلق‌های افغانستان و جبهه مقاومت که متشکل از عناصر خائن و میهنه فروش رژیم اشرف غنی است تضاد غیر عمده خواهد بود. مبارزه علیه این تضاد غیرعمده باید در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده شود.

امروز تعدادی از تسلیم شدگان و تسلیم طالبان و به اصطلاح

بازهم اغواگری و فربیکاری

ذیرنام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان



حال به بررسی اعلامیه زیر نام فربینده "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" و بعضی اعلامیه های دیگر می پردازیم. تا فربیکاری، اغواگری و جعل تاریخی شان را بر ملا سازیم. دو اعلامیه یکی زیر نام فربینده "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" و دیگری به امضای به اصطلاح واحد شماره ششم، علناً به جعل تاریخی و به اغراق گویی پرداخته اند.

به یقین کامل می توان گفت که هر دو اعلامیه توسط یک نفر نوشته شده است. این فرد همان کسی است که از سال ۲۰۱۶ میلادی به این طرف گاهی به چپ و گاهی به راست غلطیده و بالاخره به انحلال طلبی روی آورده است. همین حرکات انحلال طبلانه باعث گردید که رفیق ضیاء در نامه های جدی انتقادی خواهان حضور وی به پولینیوم پنجم به منظور پاسخ گویی به خودسری های وی گردید. گرچه او به وقت معینه داخل کشور آمد، اما نه به منظور شرکت در پولینیوم پنجم، بل که بخطاطر دید و بازدید با (ز) و طرح توطئه علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان. عدم شرکت وی در پولینیوم باعث اخراج وی از کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گردید.

اینک جعل تاریخی اعلامیه نویس را هویدا می کنیم.
اعلامیه نویس چنین به جعل تاریخ و اغراق گویی در مورد رفیق ضیاء پرداخته است:

در دهه پنجماه خورشیدی هم زمان با شکست انقلاب در چین، جنبش کمونیستی در جهان و افغانستان به سراشیب پراکندگی، انحراف، ارتداد و بی باوری افتاد و بسیاری از انقلابیون، صف مبارزه را ترک کردند. اما رفیق ضیاء و همزمانش در این شرایط دشوار، در صف مبارزه انقلابی و کمونیستی باقی ماند و برای احیای جنبش کمونیستی و ترسیم خط مشی سیاسی و استراتیژی مبارزاتی تلاش نمود. «اعلامیه فاقد اعتبار زیر نام فربینده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان - ۲۸ جوزا - صفحه اول»

در اعلامیه واحد شماره ششم این موضوع تکرار گردیده است. به این بحث به اصطلاح واحد شماره ششم توجه کنید:

اعلامیه های در وب سایت فاقد اعتبار شعله جاوید به مناسبت اولین سال گرد در گذشت رفیق ضیاء بنام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، واحد حزبی، واحد هاداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نشر گردیده است.

یک بار در این وب سایت فاقد اعتبار در مورد خروج نیروهای اشغال گر امریکایی از افغانستان نیز اعلامیه ای تسلیم طبلانه پخش گردید که ما آن را به تاریخ ۱۴۰۰/۰۲/۲۷ خورشیدی (۲۰۲۱/۰۵/۱۷ میلادی) تحت عنوان «نقد اعلامیه فاقد اعتبار شعله جاوید زیر نام فربینده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و مقاله "مذاکرات صلح دوحه" نقد نموده و در وب سایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نشر نمودیم. خوانندگان می توانند به این نوشته در وب سایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مراجعه نمایند.

این بار هم اعلامیه های فاقد اعتبار دست به اغراق گویی و جعل تاریخ زده و همان طوری که در پیام تسلیت به مناسبت در گذشت رفیق ضیاء از طرف واحد شماره ششم و واحد روسایی شماره چهارم بطور خود سر اعلامیه شان در وب سایت افتاد و بطور خود سر ترجمه گردید و به راه مائوئیزم انتشار یافت، یک تقلب باطنی به منظور مخدوش نمودن چهره رفیق ضیاء بطور آگاهانه صورت گرفته بود، باز هم برای بار ثانی نیز این کار صورت گرفته است.

در مورد انتشار چنین اعلامیه هایی همان طوری که بارها گفتم باز هم می گوئیم که این اعلامیه هیچ ربطی به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ندارد. زیرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به تاریخ ۱۸ حوت ۱۳۹۹ خورشیدی (۸ مارچ ۲۰۲۱) اعلامیه به این مضمون انتشار داد:

«**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با صراحة اعلام می دارد که نشرات ویب سایت شعله جاوید با آدرس:**

www.sholajawid.org

و صفحه فیسبوک با آدرس:

<https://www.facebook.com/Shola-jawid-896077590481875/>

و تمام صفحات اجتماعی مربوط به آن، هیچ ربطی به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ندارد، نمایندگی از حزب نمی کند و فاقد اعتبار است.

همان طوری که اعلامیه ای که در مورد خروج نیروهای اشغال گر امریکایی در وب سایت فاقد اعتبار شعله جاوید نشر شده بود مطابق به خط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نبود و یک اعلامیه تسلیم طبلانه بود، اعلامیه های کنونی نیز مطابق به خط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نمی باشد.

ساله (از فروپاشی سازمان جوانان مترقی تا ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یعنی سال ۱۳۸۳ خورشیدی) جعلی به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بترانشد. واقعیت چیست؟

واقعیت این است که «بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی» یعنی سالی که ادعا می شود «مبارزه کمونیستی اصولی عمدتاً توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیا پیش برده شده است». تا سال ۱۳۸۳ خورشیدی هیچ نشانه ای مبنی بر موجودیت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان وجود ندارد.

مبارزات کمونیستی رفیق ضیاء عليه «خطوط انحرافی بر جنبش چپ» کشور نه در دهه «هفتاد میلادی» بل که از اواسط دهه هشتاد میلادی شروع گردید، یا به عبارت دیگر «رفیق ضیاء برای احیای مجدد این جنبش بر خط اصولی کمونیستی (مارکسیستی- لینینیستی- مائوئیستی)» در نیمه دهه هشتاد میلادی مبارزه را آغاز کرد. به همین ترتیب رفیق ضیاء «مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه تسلیم طلبی ملی، طبقاتی و خطوط انحرافی در درون سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را آغاز نمود. در این مبارزه رفیق ضیاء یک جمعبندی انتقادی از گذشته جنبش کمونیستی کشور و به خصوص از تجارب مبارزاتی چپ افغانستان در جنگ مقاومت علیه اشغال سوسیال امپریالیزم شوروی ارایه.» نکرد، بل که در نیمه دهه شصت خورشیدی بود که رفیق ضیاء به جمعبندی خط "سازمان جوانان مترقی" تحت رهبری رفیق اکرم یاری پرداخت و از جنبه های منفی آن گسترش نموده و جنبه مثبت آن را تکامل داد و به تشکیل "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان" پرداخت.

در اواخر سال ۱۳۹۲ و اوایل سال ۱۳۹۳ خورشیدی یعنی چند ماه قبل از تدویر دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، دفتر سیاسی تحت رهبری رفیق ضیاء «یک جمعبندی انتقادی از گذشته جنبش کمونیستی کشور» ارائه نمود که بخش چهارم گزارش سیاسی به دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را تشکیل می داد. اما بنا به پیشنهاد "کمیسون تدارک و برگزاری دومین کنگره سراسری حزب" این قسمت از گزارش سیاسی حذف گردید و در شماره چهارم دور چهارم شعله جاوید نشر گردید. در سر برگ شماره چهارم دور چهارم شعله جاوید چنین می خوانیم:

همانطوری که قبلاً یادآور شدیم، مبحث "جنبش کمونیستی افغانستان" قسمت چهارم مسوده گزارش سیاسی به دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را تشکیل می داد. اما "کمیسیون تدارک و برگزاری ... کنگره ..." یکی دو روز قبل از برگزاری کنگره به این نتیجه رسید که بخاطر جلوگیری از طولانی شدن بیش از حد وقت کنگره لازم است این قسمت از مسوده گزارش سیاسی را به کنکره ارائه نکند و از کنکره بخواهد که نهایی سازی و تصویب مبحث مذکور را بر عهده کمیته مرکزی بعده حزب بگذارد. به پیروی از فیصله کنگره درین مورد، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بعد از کنگره یکبار دیگر روی مسوده قبلی مبحث "جنبش کمونیست افغانستان" کار نموده و اصلاحات معینی را در آن به عمل آورد و سپس آن را در معرض نظرخواهی عمومی کمیته مرکزی حزب قرار داد. متنی را که در زیر می خوانید در پولینه اضطراری کمیته مرکزی حزب به تصویب رسیده است. علاوه از متن زیر، مبحث "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" بخاطر تامین وحدت با مانوئیست های افغانستانی بیرون از حزب مبارزه می کند" نیز به ادامه می بحث "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" توسط دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب تنظیم و تصویب خواهد شد و انتشار خواهد یافت.

"پس از فروپاشی «سازمان جوانان مترقی» در افغانستان، مبارزه کمونیستی اصولی عمدتاً توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیا پیش برده شده است. در دهه هفتاد میلادی، زمانی که خطوط انحرافی بر جنبش چپ کشور غلبه کرده بود، رفیق ضیاء برای احیای مجدد این جنبش بر خط اصولی کمونیستی (مارکسیستی- لینینیستی- مائوئیستی) مبارزه کرد. تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و دستیابی به برنامه سیاسی انقلاب افغانستان عمدتاً از دستاوردهای نیویک و عملی رفیق ضیاء است که در نتیجه همراه علیه سردرگمی های ایدئولوژیک- سیاسی و انواع خطوط انحرافی حاصل گردیده است. در زمانی که انحرافات و بی باوری گسترده بر کل جنبش چپ کشور و جهان سایه اندخته بود، رفیق ضیاء در فرش مبارزه اصولی کمونیستی (مارکسیستی- لینینیستی- مائوئیستی) را در افغانستان برپا کرد و مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه تسلیم طلبی ملی، طبقاتی و خطوط انحرافی در درون سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را آغاز نمود. در این مبارزه رفیق ضیاء یک جمعبندی انتقادی از گذشته جنبش کمونیستی کشور و به خصوص از تجارب مبارزاتی چپ افغانستان در جنگ مقاومت علیه اشغال سوسیال امپریالیزم شوروی ارایه داد. اعلامیه واحد شماره ششم - صفحه اول - تاکیدات همه جا از ماست.

این بحث اصلاً صحت ندارد. اعلامیه نویس یا اعلامیه نویسان می خواهند که با چشم پوشی از حقایق و اغراق گویی و جعل نمودن تاریخ در حقیقت چهره انقلابی و کمونیستی (مارکسیستی- لینینیستی- مائوئیستی) رفیق ضیاء را مخدوش نماید. و روی پیش گامی اش در مبارزات کمونیستی نیمه دهه شصت خورشیدی یعنی ایجاد "هسته انقلابی کمونیست های افغانستان"، "سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان" و پیوندش با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و ایجاد "حزب کمونیست افغانستان" در سال ۱۳۷۱ خورشیدی خط بطلان بکشند. همان طوری که در پیام تسلیت چهره رفیق ضیاء را مخدوش نموده بودند. (۱) حال می پردازیم به بررسی موضوع مطرحه:

در «دهه پنجم خورشیدی» و «پس از فروپاشی "سازمان جوانان مترقی"» اصلاً رفیق ضیاء در صف مبارزین کمونیست قرار نداشت و رفیق ضیاء هیچ وقت چنین ادعای نکرد. هیچ گاه در این شرایط «مبارزه کمونیستی اصولی عمدتاً توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء پیش برده» نشد. زیرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نه در دهه پنجم خورشیدی بل که در دهه هشتاد خورشیدی یعنی سال ۱۳۸۳ ایجاد گردید.

رفیق ضیاء هیچ گونه پیوند و ارتباطی به "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین" نداشت، بل که در این زمان رفیق ضیاء در صف اسلامیست ها قرار داشت و مبارزه ملی اسلامی را پیش می برد. معلوم نیست که نویسنده و یا نویسنده این اغراق گویی می خواهد چه چیزی را اثبات نماید. در جنبش کمونیستی افغانستان هیچ گونه سند و مدرکی که دلالت بر این ادعا نماید وجود ندارد که در دهه هفتاد میلادی یعنی بعد از فروپاشی "سازمان جوانان مترقی" ، "مبارزه کمونیستی اصولی عمدتاً توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء پیش برده" باشد. این استدلال اصلاً هیچ گونه پایه علمی نداشته و ندارد.

کنگره وحدت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اول می ۲۰۰۴ میلادی (۱۳۸۳ خورشیدی) تدویر و موفقانه اختتام یافت. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با تدویر این کنگره ایجاد گردید.

نویسنده و یا نویسنده این اعلامیه ها می خواهند که تقریباً تاریخچه ۳۰

متن مقدمه آئین نامه برای کنگره، تصویب شده از طرف کمیسیون تدارک برای کنگره، بین نماینده بخش و دو رفیق دیگر اختلاف بروز نمود.

مقدمه آئین نامه کنگره در یک مورد طرح می کند که:

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان به یاسخ ضرورت مبارزه علیه متتجاوزین روسی اعلام موجودیت کرد.»

نماینده بخش غرجستان این طرح را رد کرده و تذکر می دهد که سازمان ما یک سازمان پرولتری است و نه یک سازمان ملی. » بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) سنبله سال ۱۳۶۲

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان، بمثابة یک سازمان انقلابی که به یاسخ خواست مبرم طبقه کارگر کشور پی ریزی شده است، به منظور تمهید و ثبیت نقش بیشانه‌گی طبقه کارگر کشور در انقلاب ملی و دموکراتیک، در چنین شرایطی و ظایف سخت و دشواری را بر عهده دارد و متناسب با این وظایف قاطعیت سیاسی و ابزار سازمانی مستحکمی را نیازمند است. انحرافات ایدیولوژیک که در واقع بیان کننده تسليم طلبی طبقاتی است، قاطعیت سیاسی سازمان را از بین برده و استحکام تشکیلاتی آن را به فراموشی می سپارد و در نتیجه زمینه را برای ضربه پذیری تشکیلاتی و گرایشات تسليم طلبانه ملی در اشکال گوناگون آن مساعد می‌سازد.» قطعنامه اولین کنفرانس فعالین بخش غرجستان

«در کنفرانس فعالین منطقه غرجستان که بمنظور بررسی پاره‌ای از مسائل و نیز به خاطر جواب گوبی به این نیاز مبرم دائر گردید تصامیم ذیل اتخاذ شد:

۱....

.....۲

۳-- تا زمانی که استحکام تشکیلاتی مطلوب حاصل نشده باشد و نیروهای توده‌یی مطمئنی گردآوری نشده و جبهه متحد ملی رسمیت بین المللی نیافته باشد، از پرآمدہای علیٰ بنام "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" و "جبهه متحد ملی" در غرجستان خودداری می‌گردد.

۴-- کنفرانس هرگونه انحرافات فکری، ایدئولوژی زدایی و تلاش هایی که اصالت کارگری "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" را خدشه دار سازد قاطعانه محکوم کرده و تمامی بخش‌های سازمان را در جهت هرچه بیشتر فعال ساختن مبارزه ایدئولوژیک (درون سازمانی) دعوت می نماید.

۵-- کنفرانس گرایشات تسليم طلبانه ملی را تحت هر اسم و عنوانی خیانت آشکار به آمان های مقدس ملی و انقلابی مردم ما دانسته و از تمامی بخش های سازمان طلب دارد که درینمورد از روش های غیر فعال و لیبرال منشانه جدا بپرهیزند و با تمام قوا در

با آن که دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در بررسی جنبش کمونیستی افغانستان نقش به سزاگی داشتند، اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان افتخار بررسی جنبش کمونیستی افغانستان را متعلق به رفیق ضیاء می داند. ما گذشته رفیق ضیاء را همان طوری که حقیقت دارد بیان می کنیم، زیرا با اغراق گوبی هویت رفیق ضیاء بعنوان یک رهبر فرزانه و یک تئوریسن بزرگ مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی محو خواهد شد و از وی یک جفاتورایی ساخته خواهد شد که در طول زندگی اشتباہ نکرده و از جمله "۱۴" معصوم" به شمار خواهد رفت. رفیق ضیاء با اغراق گوبی مخالف بود، او حزب کمونیست چین را به همین علت هم مورد انتقاد قرار داد. چنان‌چه خود اعلامیه نویس به این بحث با ما موافق است:

«او حتی منتقد برخی از بخوردگاهی اغراق آمیز حزب کمونیست چین با مائو بوده و میگفت که حزب ما این جنبه از عملکرد حزب کمونیست چین را بخشنی از مائوئیزم نمیداند.» (اعلامیه به اصطلاح واحد شماره ششم - ص ۲)

بهترین معلم رفیق ضیاء زندان بود. او در زندان (سال های ۱۳۵۶- ۱۳۵۷ خورشیدی) دریافت که مبارزه اسلامی راه نجات توده‌های ستم‌دیده افغانستان نیست. از این زمان به بعد در جستجوی راه‌های دیگر به مبارزه برآمد. او بعد از رهایی از زندان به گروپ مجید پیوست و تحقیقاتش را ادامه داد.

رفیق ضیاء با مطالعه آثار رهبران بزرگ پرولتاریای جهان دانست که بدون محو طبقات رهایی بشریت از قید ستم کاری نا ممکن است. در اوایل دهه شصت خورشیدی (اوایل دهه هشتاد میلادی) رفیق ضیاء علیه تسليم طلبی ملی و طبقاتی "ساما" موضع گرفت.

بعد از ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان رفیق ضیاء در دفتر سیاسی بارها این مطلب را یاد آوری نموده که بسیاری از موضع گیری‌هایم در زمان مبارزات درون "ساما" صحیح نیست و نیاز به باز بینی دارد. متسافانه که بعد از ایجاد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، تسليمی و تسليم طلبی در مقابل اشغال گران امپریالیست و رژیم دستنشانده در داخل کشور و هم چنین غلطیدن آواکیان و حزب کمونیست انقلابی امریکا و دنباله روانان ایرانی شان به رویزیونیزم، و هم چنین رویزیونیزم "راه پاراچندا" و انحراف عمیق "اندیشه گونزالو" در سطح بین المللی، رفیق ضیاء را بیشتر متوجه این مساله نمود تا مبارزات را در سطح داخلی و بین المللی در این مسیر پیش ببرد. مبارزات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء در این مسیر راه اندازی شد. باید با تاسف گفت که مرگ به رفیق ضیاء امان نداد تا در مورد موضع گیری‌های درون "ساما" باز بینی نماید.

زمانی که رفیق ضیاء علیه تسليم طلبان در درون "ساما" موضع گیری نمود، معتقد بود که "ساما" یک سازمان پرولتری است نه یک سازمان ملی و به همین ترتیب رفیق ضیاء به "مشی مستقل ملی" اعتقاد داشت و هم به جنگ مقاومت افغانستان از دید یک جنگ آزادی بخش ملی می نگریست، چیزی که حتی در نیمه دهه شصت خورشیدی به آن اعتقاد نداشت. برای ثبت این مدعای ضروری است که به چند نقل و قول رفیق ضیاء در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ خورشیدی مراجعه نمائیم:

«بنا به پیشنهاد رهبری سازمان نماینده بخش با دو نفر از رفقای کمسیون تدارک داخل تماش شد تا نظرات و پیشنهادات خود را با آنها در میان بگذارد. ولی در اولین جلسه در چند مورد از

دفاع استوار از "مشی مستقل ملی و انقلابی" سازمان آزادیبخش مردم افغانستان استادگی نمایند، عناصر تسلیم طلب را افسا کرده وجود سازمان را از لوث وجودشان پاک سازند. «(قطعنامه اولین کفرانس بخش غرجستان - بخار ۱۳۶۱)

"سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که به پاسخ خواست میر طبقه کارگر بی ریزی شده است، در شرایط مشخص کنونی که سوسیال امپریالیزم و دار و دسته وطنفروش وابسته به آن آماج جنگ آزادیبخش ملی است، با شعار آزادی میهن در اتحاد با تمام نیروهایی که علیه سوسیال امپریالیزم و رژیم مزدور آن میرزمند در مبارزه آزادیبخش ملی سهم میگیرد، بدون آنکه اصالت کارگری و دورنمای غایی خود را برای یک لحظه فراموش کند. «(کفرانس دوم مسئولین بخش غرجستان ۲/۲۳ ۱۳۶۲ - تأکیدات همه جا روی نقل و قول‌ها از ماست)

من نمی خواهم روی مطالب فوق الذکر بحث راه بیندازم. در نقل و قول ها بخوبی مشخص است که در سال های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ خورشیدی یعنی زمانی که رفیق ضیاء با جدیت علیه تسلیم طلبی "ساما" به مبارزه برخاسته بود هنوز به "مبارزه درونی در "ساما" پاپشاری داشت. او در همان زمان "ساما" را بعنوان یک سازمان پرولتری می‌شناسد، نه یک سازمان ملی. و هم چنین جنگ آزادیبخش ملی قبول دارد و علیه "مشی مستقل ملی و انقلابی" نیز قرار ندارد و این مشی مورد قبول وی است. تمام این‌ها را رفیق ضیاء حتی بعد از ایجاد "هسته کمونیست‌های انقلابی افغانستان" در سال ۱۳۶۵ خورشیدی قبول نداشت و به دیده انتقادی به آن‌ها می‌نگریست.

شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در این رابطه موضع مشخص دارد. از خوانندگان تقاضامند تا مواردی که در نقل و قول‌های فوق الذکر زیرش خط کشیده شده دقت نمایند، در آن صورت تقلب کاری و جعل تاریخی نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه را دقیقاً متوجه می‌شوند. در این قسمت الزامی است که بصورت مختصر در مورد "مشی مستقل ملی و انقلابی" روشنی بیندازم.

"مشی مستقل ملی و انقلابی" عبارت از مشی است که خواهان ادغام اندیشه پرولتاریا با برآمد دموکراتیک در پوشش اسلامی است.

"مشی مستقل ملی و انقلابی" در حقیقت یک مشی ارتجاعی اسلامی بوده و کاملاً ضد مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی است که در خدمت ارتجاج و سوسیال امپریالیزم اشغال گر قرار گرفت و مسیر مبارزاتی توده‌ها را سمت و سوی ارتجاعی داد.

رفیق ضیاء در سال ۱۳۶۴ خورشیدی یعنی بعد از برگشت سفر اروپا به نقش حزب کمونیست تحت رهبری پرولتاریا دقیقاً پی برد و پاپشاری نمود. به این بحث رفیق ضیاء علیه رهبریت "ساما" توجه نمایید:

«طبقه کارگر کشور در پیکار نجاتبخش ملی - دموکراتیک جاری فقط آن وقتی قادر است نقش مستقل و در تکامل آن نقش رهبری کننده خود را ایفا نموده و رسالت آزادی ملی، دموکراسی نوین و سوسیالیسم را به سرانجام رساند که بیشahnگ سیاسی اش (حزب کمونیست) در تمامی عرصه های ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی مبارزه سیاسی مستقلش را رهبری و هدایت نماید.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) فقط آنوقتی میتوانست این خواست میر طبقه کارگر کشور را لبیک گفته و بطرف ثبیت نقش پیشاوهنگی طبقه کارگر در انقلاب ملی - دموکراتیک حرکت نماید که اولاً اصول اساسی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مبارزه مستقل طبقه کارگر (اصول اساسی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی) در ایجاد تشکیلات آن کاملاً در نظر گرفته میشد و ثانیاً اساسات متذکره در مراحل بعدی مبارزات به نحو پیگیری تعقیب گردیده و بخاطر حرکت به سوی ایجاد حزب کمونیست کشور بیشتر از بیش تثبیت می گردید. » (پاسخ ما به دشنامنامه رهبر و شرکاء - تأکیدات از ماست)

وقتی خواننده به این بحث‌ها توجه نماید بخوبی درک می‌کند که در این بحث رفیق ضیاء از دید یک مائوئیست علیه "مشی مستقل ملی و انقلابی" ساما موضع گرفته و از «اصول اساسی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی» به دفاع برخاسته است. این دیدگاه روز بروز مراحل تکاملی خود را پیموده است.

بعد از انشعاب از "ساما" و ایجاد "هسته کمونیست‌های انقلابی افغانستان" بطور جدی علیه "مشی مستقل ملی و انقلابی" ساما ایستاد و آن را از ریشه و اساس رد نمود. از این زمان رفیق ضیاء کاملاً روی این نکته پاپشاری داشت که برای رهبری انقلاب به یک حزب انقلابی که مجهز به مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم باشد احتیاج است. روی این دلیل بود که رفیق ضیاء برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان مبارزه نمود تا این که در سال ۱۳۷۱ خورشیدی حزب پیش‌آهنگ پرولتاریا (حزب کمونیست) را بنیان گذاری نمود و مبارزاتش را بطور جدی در این مسیر پیش برد.

اعتقاد ما اینست که رفیق ضیاء بزرگ ترین مارکسیست - لینینیست - مائوئیست افغانستان بود و حتی می‌توان گفت که رفیق ضیاء از جمله بزرگ ترین تئوریسین‌های سوسیالیزم علمی بشمار می‌رفت. مبارزات رفیق ضیاء علیه "سنتر نوین" آواکیان به عنوان سنتر رویزیونیستی و هم چنین مبارزاتش علیه رویزیونیزم "راه پارچندا" و انحرافات عمیق "اندیشه گونزالو" و جمع بندی از تاریخ حزب کمونیست چین بدون تردید نقش وی را بعنوان یک تئوریسن بزرگ تثبیت نموده است.

ما معتقدیم که: اعتقاد مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی رفیق ضیاء یک شبه بوجود نیامده، بل که از زمان موضع گیرش اش علیه تسلیم طلبی و تمایلات رویزیونیزم سه جهانی "ساما" روز بروز به پختگی رسیده است. سفر اروپا و تماس رفیق ضیاء با مائوئیست‌های ایرانی، پروری و بخصوص مائوئیست‌های ترکی ایدئولوژی مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی رفیق ضیاء را بیشتر از پیش صیقل داد. این مطلب را بعداً خواهیم شگافت.

ما عینی گرا هستیم، هر مسئله را با روش دیالکتیک ماتریالیستی تجزیه و تحلیل می‌نماییم، نه به شکل تخلیلی. در جهان هیچ کس از مادر کمونیست به دنیا نمی‌آید و در جهان نمی‌توان فردی را پیدا کرد که اشتباه نکرده باشد. زندگی مارکس - لینین و مائو این پیچ و خم‌ها را گذشتانده است.

"لینین زمانی گفت که حتی یک نفر در کل جهان نمی‌توان پیدا کرد که

بعد از سفر اروپا ایدئولوژی کمونیستی رفیق ضیاء صیقل خورد و در سال ۱۳۶۵ خوشیدی با بنیان گذاری "هسته کمونیست‌های انقلابی افغانستان" بیشتر از پیش به صیقل این ایدئولوژی پرداخت و با بررسی مشی "سازمان جوانان مترقی" و گستالت از جنبه‌های منفی و تکاملات جنبه‌های مثبت آن روز بروز تکامل نمود تا این‌که او را عنوان یک رهبری بلا منازع مائوئیست در افغانستان تثبیت نمود.

رفیق ضیاء جداً با جعل تاریخ مخالف بود. زمانی عقاب نشریه "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" در نشریه سوم خود، تاریخچه جعلی از سال ۱۳۵۷ به این سوء برای سازمانش انتشار داد رفیق ضیاء فوراً این جعل کاری و دغل بازی را بر ملا نمود و در مقاله «**مکثی بر یک ادعای بی پایه در تاریخ جنبش چپ افغانستان**» این جعل کاری را این گونه به باد انتقاد گرفت:

«یک سازمان سیاسی را بطور کل چگونه می‌توان تعریف نمود؟ یک سازمان سیاسی عبارت است از یک تشکیلات سیاسی منظم. منظم بودن یک تشکیلات سیاسی از یک‌جانب مشروط به داشتن یک ایدئولوژی منسجم و بر اساس آن مشروط به داشتن یک برنامه سیاسی و یک آئین نامه تشکیلاتی منسجم و برین مینداشتن یک تشکیلات منظم، ولو محدود و محدود، و از جانب دیگر مشروط به پیش‌برد فعالیت و مبارزه سیاسی منظم در انتباط با ایدئولوژی و برنامه سیاسی و آئین نامه تشکیلاتی متذکره در جامعه است.

تاریخ جنبش چپ ضد سوسیال امپریالیستی افغانستان حداقل تا آن حدی گویا و روشن است که جایی برای علم کردن سازمان‌های نامنهاد در آن وجود نداشته باشد. همین تاریخ می‌گوید که در سال ۱۳۵۸ سازمان چپ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان اعلام موجودیت کردند: یکی "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)" در اوایل آن سال و دیگری "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" در اواخر آن سال و دقیقاً چند روز قبل از تجاوز سوسیال امپریالیست‌ها به افغانستان. گروه‌ها و سازمان‌های دیگری مثل "سازمان رهایی‌بخش خلق‌های افغانستان (سرخا)", "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان", "سازمان اخگر" و "سازمان کارگران و دهقانان خراسان" قبل از سال ۱۳۵۸ در افغانستان موجودیت داشتند. البته "سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو)" و "سازمان رهایی افغانستان" در جریان جنگ مقاومت ضد "شوری" به وجود آمدند، اما نه در سال ۱۳۵۸. "ساوو" در اوایل سال ۱۳۵۹ بعد از انشعاب یکی از جناح‌های سه گانه متشکله اولیه "ساما" از آن سازمان به وجود آمد، در حالی که "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" در اواسط سال ۱۳۵۹ با انتشار "مشعل رهایی" خود را "سازمان رهایی افغانستان" خواند.

در هر حال موجودیت تمامی سازمان‌های متذکره، مستند بوده و همه دارای برنامه سیاسی، آئین نامه تشکیلاتی، اعلامیه‌ها و شبناهه‌ها، جریده منظم یا غیر موقوته و مهم تراز آن فعالیت و مبارزه سیاسی در سطح جامعه بوده اند. نه تنها هر فرد منسوب به جنبش چپ ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان تا حدی از موجودیت این سازمان‌ها مطلع بودند بلکه سوسیال امپریالیست‌های اشغال‌گر و مزدوران شان نیز از موجودیت سازمان‌های متذکره اطلاع داشتند. هزاران نفر از اعضای این سازمان‌ها به زندان افتاده و اکثر اعدام گردیدند و صدها نفرشان هم در نبردهای رویارویی علیه سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران شان جان باختند. بر علاوه جنبش چپ ضد سوسیال امپریالیستی کشور، در زمان مبارزه علیه رژیم کودتاگی هفت ثور و سپس در زمان جنگ مقاومت ضد "شوری"، از سوی مترجمین درون جنگ مقاومت ضد "شوری" نیز مداماً مورد حملات سبعانه قرار گرفته و تلفات سنگینی را متحمل گردیدند.

در آن سال‌های توفانی حتی یک نفر هم در ارتباط با سازمانی بنام "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" به زندان رژیم دست نشانده و مزدور سوسیال امپریالیست‌ها نیفتاده، چه رسد به این‌که اعدام شده باشد و هیچ

هیچ اشتباہی نکرده باشد. من اشتباهات زیادی مرتکب شده ام. این اشتباهات به حال من سودمند بود و مرا آموزش داد.» {غونه‌های از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) ۱۹۵۹}

سیر حركی زندگی رفیق ضیاء و دست و پنجه نرم نمودن او با تسليم طلی "ساما" و بعد تمایلات "ساما" به رویزنیزم سه جهانی، رفیق ضیاء را آموزش داد و تحقیقاتش در مورد اصول اساسی کمونیزم، او را به یک رهبر خردمند مارکسیست - لنینیست - مائوئیست تبدیل نمود. بناءً تحلیل در مورد شخص رفیق ضیاء بصورت درست و اصولی علمی و دیالکتیک است. بنا به قول مائوئیست دون:

«وقتی که جهان پر از تضاد است. جائی نیست که تضاد موجود نباشد. هیچ شخصی نیست که نتوان او را مورد تحلیل قرار داد. این تفکر که شخصی می‌تواند تحلیل ناپذیر باشد، متفاہیزیکی است.» {غونه‌های از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) ۱۹۵۹}

دست یازی به کار بی‌پایه اغراق گویی و جعل تاریخ واقعاً کار همان کسانی است که قبلاً از حزب و کمیته مرکزی حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان اخراج گردیدند. اینک آن‌ها با سوء استفاده از نام رفیق ضیاء از یک طرف می‌خواهند تا سکوی پرش برای خود درست نمایند و از سوی دیگر ماهراهه و با اغراق گویی می‌خواهند تا شخصیت رفیق ضیاء را به صفر ضرب نمایند، و انتقام اخراج شان را از رفیق ضیاء بگیرند. با این‌چنین شناخت روشن از ایشان می‌توانیم - و باید - یک مبارزه اصولی سازنده را علیه این منحرفین که با جعل کاری تاریخی برای رفیق ضیاء و حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان می‌خواهند گذشته انحرافی و انحلال طلبانه تا کنونی شان را ماستمالی نمایند، پیش ببریم.

اینک که آقایون تاریخ نویس حاضر شده‌اند تازه رفیق ضیاء را این‌چنین معرفی نمایند که گویا «پس از فروپاشی «سازمان جوانان مترقی» در افغانستان، مبارزه کمونیستی اصولی عمدتاً توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء پیش برده شده است. در دهه‌ی هفتاد میلادی، زمانی که خطوط انحرافی بر جنبش چپ کشور غلبه کرده بود، رفیق ضیاء برای احیای مجدد این جنبش بر خط اصولی کمونیستی (مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی) مبارزه کرد. تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و دستیابی به برنامه سیاسی انقلاب افغانستان عمدتاً از دستاوردهای تیوریک و عملی رفیق ضیاء است...»، به این معناست که رفیق ضیاء غیر از «مبارزه کمونیستی اصولی عمدتاً توسط حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان» هیچ راه دیگر مبارزاتی را نپیموده است؟! (تأکیدات روی نقل و قول از ماست)

تاریخ افغانستان به خوبی و روشنی گوایی این مطلب است که تا حال هیچ کسی غیر از نویسنده یا نویسنده‌گان اعلامیه از «احیای مجدد این جنبش» توسط رفیق ضیاء در دهه هفتاد میلادی اطلاعی نداشته اند. واقعیت این است که این موضوع در آن زمان، حتی در سطح یک ادعای صرف نیز وجود نداشته است. طوری که بیان نمودیم هیچ مدرکی وجود ندارد که این ادعا را ثابت نماید که در آن زمان در سطح جامعه چنین برآمدی وجود داشته است.

رفیق ضیاء نه تنها در دهه هفتاد میلادی («بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی») دارای ایدئولوژی کمونیستی نبود، بلکه در اویل دهه هشتاد میلادی (اویل دهه نسبت خوشیدی) نیز ایدئولوژی کمونیستی وی به پختگی نرسیده بود. نقل قول‌های فوق الذکر از رفیق ضیاء تثبیت کننده این مدعای است. طوری که قبلاً هم بیان نمودم که

تاریخچه جنبش کمونیستی افغانستان بی پایه بودن ادعای نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه را به روشنی تثیت می‌نماید. از خوانندگان تقاضامندم تا به شماره چهارم شعله جاوید دور چهارم مراجعه نمایند تا بی پایه بودن این ادعاهای را بوضوح ببینند.

نویسنده یا نویسنده‌گان اعلامیه به اصطلاح واحد شماره ششم مدعی اند که:

«رفیق ضیاء زمانی پیشگام مبارزه کمونیستی در افغانستان شد که در سطح جهانی ضد انقلاب «مرگ کمونیزم» را اعلام کرده و در افغانستان دولت مجاهدین پیروزی اش بر رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی را زیر نام «مرگ کمونیزم» تجلیل میکرد؛ در چنین شرایطی رفیق ضیاء و باقی یارانش سازمان های پیشا حزبی را بنیان نهادند و برای تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مبارزه را آغاز نمودند.» همان جا

باز هم دروغ و باز هم جعل و فریب کاری!

اولاً بحث فوق الذکر نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه تنافق‌گویی آشکار شان را نشان می‌دهد. از یک سو مدعی اند که:

«بعد از فروپاشی "سازمان جوانان مترقی" مبارزه کمونیستی اصولی عمدتاً توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء پیش برده شد.» و از سوی دیگر می‌گوید که:

«رفیق ضیاء زمانی پیش گام مبارزه کمونیستی در افغانستان شد که در سطح جهانی ضد انقلاب «مرگ کمونیزم» را اعلام کرده و در افغانستان دولت مجاهدین پیروزی اش بر رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی زیر نام «مرگ کمونیزم» تجلیل میکرد؛ در چنین شرایطی رفیق ضیاء و باقی یارانش سازمان های پیشا حزبی را بنیان نهادند و برای تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مبارزه را آغاز نمودند.»

حال نمی‌توان از نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه سوال نمود که کدام یک از دو بحث تان صحت دارد، زیرا هر دو بحث غلط است. در یک بحث اغراق‌گویی پیش از حد و در این بحث چشم پوشی از پیش گامی مبارزات کمونیستی رفیق ضیاء در دهه شصت خورشید صورت گرفته است.

رفیق ضیاء «سازمان های پیشا حزبی را» نه در زمان «دولت مجاهدین»، بل که در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم "شوری" بنیان گذاری نمود. رفیق ضیاء بعد از انشعاب از "ساما" در سال ۱۳۶۵ خورشیدی "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" و در سال ۱۳۶۸ خورشیدی "سازمان کمونیست‌های انقلابی" را بنیان گذاری نمود. بعد از بنیان گذاری «سازمان های پیشا حزبی» برای تشکیل "حزب کمونیست افغانستان"، «مبارزه را آغاز» نمود. بعد از ایجاد "سازمان کمونیست‌های انقلابی" برای متحد نمودن بقیه مائوئیست‌های کشور مبارزه را آغاز کرد و "کمیته وحدت و انسجام" را با "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" و "اما" تشکیل نمود. در جریان این مبارزه با "اما" بخش مائوتسه دون اندیشه به توافق رسید و حزب کمونیست افغانستان را در سال ۱۳۷۱ یعنی زمانی که «دولت مجاهدین پیروزی اش بر رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی را زیر نام «مرگ کمونیزم» تجلیل میکرد»، بنیان گذاری نمود.

فکر می‌کنم برای اثبات این گفته‌ها ضرورت به دلایل و اسناد نباید، زیرا دلایل و اسناد زیادی برای اثبات این گفته‌ها وجود دارد، دلایلی

کسی هم درین رابطه در نبرد رویارویی علیه دشمنان اشغال‌گر و رژیم مزدور جان نباخته است. بر علاوه حتی یک نفر از میان صدھا جان باخته ای که در اثر حملات سبعانه مرتضیان درون جنگ مقاومت ضد "شوری" قربانی شدند نیز به سازمانی بنام "سازمان مارکسیست - لینینیست افغانستان" نسبت و پیوندی نداشته است. در چنین صورتی چگونه چند بواهوس پر مدعای از شرکت "سازمان مارکسیست - لینینیست افغانستان" در جنگ مقاومت ضد "شوری" و «رفقای جانب‌باخته» و «شهداي بخون خفته ما» صحبت می‌نمایند.

حتی در سطح بسیار بسیار پائین‌تر، در آن سال‌های توفانی، حتی یک شبنامه و یا اعلامیه مختصراً یک صفحه ای نیز بنام "سازمان مارکسیست - لینینیست افغانستان منتشر و پخش نگردیده است تا دلیل حداقلی بر موجودیت چنین سازمانی در کشور باشد. پس سازمان متذکره، چگونه و در کجا و به چه صورتی وجود داشته است؟

طبعاً وقتی یک شبنامه و اعلامیه مختصراً یک صفحه ای موجود نباشد، مسلماً جریده و نشریه ای نیز در میان نخواهد بود، و این البته چیزی است که آن که نام "سازمان مارکسیست - لینینیست افغانستان" در پای قطعنامه‌های کنفرانس‌های بین المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لینینیست در گردیده است نیز در میان نبوده است.» (شله جاوید - شماره ۲۶ - دور سوم)

ما در «دهه هفتاد میلادی» (دهه پنجه خورشیدی) هیچ «فعالیت و مبارزه سیاسی منظم در انتباقي با ایدبولژی و برنامه سیاسی و آئین نامه تشکیلاتی » مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی زیر نام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان سراغ نداریم. و هیچ مدرکی وجود ندارد که رفیق ضیاء در دهه پنجه خورشیدی «مبارزه کمونیستی اصولی عمدتاً توسط حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان» را پیش برده و رهبری کرده باشد. بعد از فروپاشی "سازمان جوانان مترقی" در دهه پنجه خورشیدی هیچ سازمان مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی حتی در سطح محدود و محدود که داری یک برنامه سیاسی و آئین نامه تشکیلاتی مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی منسجم بوده باشد، تبارز ننمود چه رسد به حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان. ما در این زمینه حتی یک اعلامیه و یا شب نامه در دست نداریم که تثیت کننده مبارزات مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی بعد از فروپاشی "سازمان جوانان مترقی" در افغانستان بوده باشد.

رفیق ضیاء هیچ وقت ادعا نکرد که «بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی در افغانستان، مبارزه کمونیستی اصولی» را پیش برده است چه رسد به پیش بردن مبارزه اصولی کمونیستی «توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری» رفیق ضیاء. رفیق ضیاء برآمد مستقلانه کمونیستی در افغانستان را این گونه بیان می‌دارد:

«در اواسط دهه شصت خورشیدی، "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" و "کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لینینیزم - اندیشه مائوتسه دون" علیه خط و مشی و برآمد و پوشش اسلامی ایستادند و به برآمد مستقلانه کمونیستی پرداختند. این برآمد توسط برآمدهای کمونیستی جدید "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" و "اما" - بخش مائوتسه دون اندیشه "تعقیب گردید.» (شله جاوید - شماره ۲۶ - دور سوم - مکثی بر یک ادعای بپایه در تاریخ جنبش چپ افغانستان - تأکید از ماست)

به هر حال سازمان‌های که بعد از کودتای هفت ثور ایجاد گردیده تمامی مستند بوده و دارای برنامه سیاسی و آئین نامه تشکیلاتی بودند، اما در مورد حزب کمونیست(مائوئیست)افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء در این دهه چنین سندي موجود نیست.

جایگاهش را در مقابل "ساما" تثبیت نمود و منجر به انشعاب بخش غرجستان "ساما" از "ساما" گردید.

نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه می‌خواهند مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی رفیق ضیاء را در مقابل رویزیونیزم سه جهانی نا دیده گرفته و آن را تا سرحد مبارزه علیه تسليم طلبی پائین آورند.

رفیق ضیاء بعد از تسليمه غند سنگین به رژیم دست نشانده و اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم "شوروی" علیه تسليم طلبان مبارزه را آغاز نمود. رفیق ضیاء معتقد بود که در درون ساما نیروهای انقلابی وجود دارد که علیه تسليم طلبی مبارزه می‌کند. او در مبارزات خواهان متعدد نمودن "ساما" علیه تسليم طلبی و تصفیه تسليم طلبان از "ساما" بود. او به این طریق خواهان احیاء و استحکام تشکیلات "ساما" بود. به این بحث رفیق ضیاء توجه کنید:

«متأسفانه رهبری و مرکزیت سازمان حاضر نیستند پرابلم ها و مشکلات سازمان را در یک فضای دموکراتیک و در جریان یک مبارزه سالم ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی در سطح سازمان حل نمایند و صرفاً می‌خواهند که همه مسایل را از بالا بصورت بروکراتیک به رفقاء سازمان دیکته نمایند. این روش که در عمل باعث جلوگیری از یک مبارزه اصولی و فعلی ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی در تمام سطوح سازمان می‌گردد تا حال نتایج زیان آوری داشته و ادامه آن عواقب خطرناکی را در پی خواهد داشت. بدین علت است که رفقاء بخش غرجستان خود را مکلف میدانند غرض روشن شدن هرچه بیشتر مسایل مورد اختلاف- و یا بهتر بگوییم مسئله مورد اختلاف بین بخش غرجستان و رهبری و مرکزیت، نامه سرگشاده‌ای به رفقاء سازمان تقدیم نمایند. به این امید که بتوانیم همه با هم غرض مبارزه قاطع علیه خیانت تسليم طلبی و گرایشات ناسالم دیگر و احیاء و استحکام تشکیلات سازمان راهی بیاییم». (بخش غرجستان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) - سنبله سال ۱۳۶۲ - تأکیدات از ماست)

حتی زمانی که رفقاء بخش غرجستان به این نتیجه می‌رسند که اصلاح مرکز ممکن نیست بهتر است که از مرکزیت صلب اعتماد نمود، رفیق ضیاء در زیو است. او از زیو برای رفقاء ایشان مضمون نامه‌ای می‌فرستد:

«.... و اما در مورد سلب اعتماد از مرکزیت:

من فکر می‌کنم که اگر برادران به این نتیجه رسیده اند که اصلاح مرکزیت ممکن نیست بهتر است مبارزات سالم ایدیولوژیک علیه این مرکزیت ناسالم در صفوف گسترش داده شود. به نظر من سلب اعتماد صرف نمی‌تواند دردی را دوا کند و بر مشکلات بیشتر می‌افزاید و رابطه ما را با صفوف دیگر بخشها قطع می‌کند. ثانیاً من نمی‌دانم این سلب اعتماد چگونه است؟ و ثالثاً آیا این سلب اعتماد صرفاً از طرف رفیق ... اعلام شده است و یا اینکه با دیگر برادران هم مشوره صورت گرفته است؟ و در صورت اول آیا... و ... میتوانسته بنا به فیصله‌های کنفرانس تنها خودشان سلب اعتماد بخش را از مرکزیت اعلام نمایند؟ به نظر من در مورد اعلام رسمی سلب اعتماد فقط و فقط کنفرانس آینده بخش میتواند تصمیم بگیرد و بس. گذشته از آن چه الترتاتیوی بعد از این اعلام سلب اعتماد از جانب برادران ارائه شده است؟» (بخشی از نامه مؤرخ دلو سال ۱۳۶۱ مستول عمومی بخش غرجستان از زیو- سویس - تأکیدات از ماست)

که جای هیچ شک و شباهه‌ای در مورد درستی آن‌ها نمی‌تواند وجود داشته باشد. دیده شود که نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه چه قصد و نیتی از این تناقض گویی در مورد مبارزات کمونیستی رفیق ضیاء دارند. برای آشنایی بهتر چهره نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه بعداً صحبت خواهیم نمود که اصل هدف شان از این کار چه خواهد بود.

نادیده گرفتن نقش مبارزات رفیق ضیاء

علیه تیوری سه جهان در درون "ساما"

نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه در مورد قطع رابطه رفیق ضیاء با "ساما" چنین می‌گویند:

"رفیق ضیاء، با امپریالیزم و ارتजاع روحیه سازش ناپذیری داشت. تسليم طلبی ملی "ساما" یکی از عوامل مهم، برین رفیق ضیاء از این سازمان شد. به همان ترتیب احزاب و نیروهای مدعی چپ که تضاد عمدۀ را مطلق میکردند و برای مقابله با قوای متجاوز شوروی، زیر پرچم احزاب ارتজاعی اسلامی خزیدند، نیز مورد انتقاد او قرار گرفتند. بعد از تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان، سازمانهای اسلامی نمایی لوای اسلام میجنگیدند و صدها توجیه و دلیل برای اسلامی نمایی شان میتراسیدند، به یکارگی مخالف سرخست بینادگرایی اسلامی از آب درآمدند و این بار زیر پرچم امپریالیزم پناه گرفتند و به دموکراسی امپریالیستی دل بستند. آنها که در نهادهای رژیم شرکت کردند و احزاب قانونی ساختند. اما حزب ما تحت رهبری رفیق ضیاء، علیه تسليم طلبی طبقاتی و ملی مبارزه نمود و ماهیت اپورتونیستی این احزاب و سازمانها را افشا کرد.» (اعلامیه فاقد اعبار زیر نام فریبنده حزب کونیست (ماونیست) افغانستان - صفحه ۲)

نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه عمدًا خواستند تا نقش مبارزات رفیق ضیاء علیه تیوری سه جهان بعنوان یک تیوری رویزیونیستی در درون "ساما" را نادیده انگارند. رفیق ضیاء نه تنها در مبارزات خواهان علیه تسليم طلبی "ساما" نقش برآنده داشت، بلکه در مبارزه علیه رویزیونیزم سه جهانی در درون "ساما" نیز نقش به سزاگی بازی نمود.

بدون شک که رفیق ضیاء با روحیه سازش ناپذیر علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم و رژیم پوشالی به عنوان دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور به مبارزه برخاست و به همان ترتیب علیه مقاومت ارتजاعی مجاهدین به عنوان دشمنان غیر عمدۀ و تسليمه طلبی بطور همه جانبی مبارزه نموده و چهره ارتजاعی و خائنانه شان را افشاء نمود.

بعد از جانباختن مجید و نشر "اعلام مواضع ساما" رفیق ضیاء علیه "اعلام مواضع ساما" به مبارزه برخاست و بعد از تسليم شدن غند سنگین در کوههای مبارزات رفیق ضیاء علیه تسليم طلبی شدت گرفت. اما تسليم طلبی "ساما"، یکی از عوامل مهم، برین رفیق ضیاء از "ساما" نبود. طوری که قبل از این گردید، در آن زمان رفیق ضیاء هنوز به مبارزات درونی و استحکام "ساما" معتقد بود و مبارزات خانه شان را مسیر پیش می‌برد.

"یکی از عوامل مهم" و اساسی برین رفیق ضیاء از "ساما" نزدیکی ساما به رویزیونیست‌های چین و پذیرش تیوری سه جهان بود. رفیق ضیاء نه تنها علیه تسليم طلبی "ساما" بلکه علیه تیوری سه جهان به عنوان یک تیوری رویزیونیستی به مبارزه برخاست و این مبارزه

رفیق ضیاء متوجه شد که رهبری "ساما" اصلاً خواهان چنین تشکیلی نیست و بیشتر علاقه "به تحکیم ارتباط با چین" به خاطر "دریافت امکانات" دارد.

هرگاه رهبری "ساما" پیشنهاد رفیق ضیاء در مورد ایجاد حزب کمونیست افغانستان و شرکت در کنفرانس بین المللی را می‌پذیرفت، و با رویزیونیست‌های چین روابطش را قطع می‌نمود، به هیچ‌وچه رفیق ضیاء روابطش را با "ساما" قطع نمی‌کرد، بلکه مبارزاتش را بطور جدی علیه تسلیم طلبی در درون "ساما" پیش می‌برد.

وقتی که رفیق ضیاء متوجه شد که رهبری "ساما" بیشتر تمایل به تحکیم روابط با رویزیونیست‌های چین دارد تا ایجاد حزب کمونیست در افغانستان، در آن زمان رفیق ضیاء تصمیم به قطع رابطه با "ساما" گرفت و به دفاع از ایجاد حزب کمونیست در افغانستان و همکاری با جنبش کمونیستی بین المللی پرداخت.

در عقرب ۱۳۶۴ بخش غرجستان ساما اعلامیه‌ای انتشار داد که در آن از انتربالیزم پرولتاری، همکاری با جنبش کمونیستی بین المللی و ایجاد حزب کمونیست در افغانستان به صراحت یاد آوری گردیده و از آن با جدیت دفاع نموده و تاکید جدی بر مبارزه علیه انواع رویزیونیزم نموده است. به قسمتی از این اعلامیه توجه نمائید:

«این بخش با اعتقاد راسخ به انتربالیزم پرولتاری به ایجاد پیوند، همکاری و وحدت با جنبش کمونیستی بین المللی بمثابه ضرورت جدی و اساسی جنبش کمونیستی کشور نگریسته و بر ضرورت مبارزه قاطعه علیه اشکال جدید رویزیونیزم و انحراف تاکید می‌ورزد.

این بخش بر لزوم پیوند بین جنبش کمونیستی کشور و مجموع جنبش مقاومت با مبارزات آزادیبخش ملل اسیر بر اساس مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی اعتقاد راسخ دارد.

بخش غرجستان ضرورت اساسی تشکیل حزب پیشاہنگ طبقه کارگر کشور را مسئولانه درک کرده و بر ضرورت جدی وحدت جنبش کمونیستی کشور بر اساس مبارزات سالم ایدئولوژیک و همکاری عملی تاکید می‌ورزد. فعال ساختن روابط با بخش‌های مختلف جنبش کمونیستی کشور بر اساس مبارزه سالم ایدئولوژیک و همکاری عملی برای ما به مثابه یک ضرورت جدی مطرح است. سند شماره چهارم: اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - بخش غرجستان عقرب ۱۳۶۴

این بحث بعد از سفر اروپا بیان گر آنست که مبارزات رفیق ضیاء علیه رویزیونیزم و ایجاد حزب کمونیست در افغانستان و همکاری مشترک با جنبش کمونیستی بین المللی از الوبت بر خوردار است. با آن هم رفیق ضیاء هیچ‌گاه مبارزه علیه تسلیم طلبی "ساما" را به فراموشی نسبت و با جدیت علیه آن مبارزه نمود.

در کنفرانس سرتاسری "ساما" بحث روی تسلیم طلبی و بخصوص تیوری سه جهان از جمله جنجال بر انگیزترین مسایل بحثی میان رفیق ضیاء و رهبری "ساما" بود. رهبری "ساما" معتقد بود که تیوری سه جهان استراتیژی پرولتاریا بین المللی نه، بلکه استراتیژی پرولتاریا افغانستان و چین است، اما رفیق ضیاء بر عکس، استدلالش این بود که «تیوری سه جهان نه تنها غلط است، بلکه یک تیوری رویزیونیستی است. این تیوری نه تنها استراتیژی بین المللی پرولتاریا جهان

به هر صورت رفیق ضیاء در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ به هیچ‌وجه خواهان صلب اعتماد از "ساما" نیست، بلکه معتقد به مبارزه درونی به خاطر "استحکام ساما" است. گرچه بحث رفیق ضیاء علیه تسلیم طلبی "ساما" جدی است، اما این بحث با تمایل "ساما" به رویزیونیست‌های چین جدی‌تر از قبل می‌گردد.

هنوز بحث تسلیم طلبی به نتیجه قطعی نرسیده بود که در "ساما" طرحی برای تحکیم روابط با چین و فرستادن کادرها برای آموزش توسط رویزیونیست‌های چینی ریخته شد. اما رفیق ضیاء با این طرح "ساما" کاملاً مخالف بود. این موضوع را بهتر است از زبان خود رفیق ضیاء بشنویم.

«من قبلاً با طرح تربیت کادرها برای "ساما" توسط چینی‌ها مخالفت کرده بودم ولی "رهبر و شرکاء" علی رغم مخالفت قبلی من برنامه‌گروپ اعزامی را به صورت مدرسه سازمانی تنظیم کردند (یکی از پیشنهادات "رهبر" در مورد کار آموزشی در سازمان عبارت بود از ایجاد مدرسه سازمانی و تربیت حداقل ده کادر درجه اول برای رهبری اینده سازمان که مورد تصویب کنفرانس سرتاسری قرار گرفت). قبل از حرکت گروپ اعزامی "رهبر و شرکاء" در غیاب من به یک فیصله رسیده بودند و آن این بود که:

"تحکیم ارتباط دوامدار با حزب کمونیست چین برای "ساما" اهمیت استراتژیک دارد." در جلسه مختصی که کمیته مرکزی قبل از حرکت گروپ اعزامی داشت من با این فیصله مخالفت کردم و متذکر گردیدم

«اساساً شناخت ما ازین "دوستان تازه" بیشتر از تحکیم ارتباط اهمیت استراتژیک دارد، زیرا این جنبه مربوط به موضع گیری ایدئولوژیک بر می‌گردد. ما باید بر اساس شناختی که رفقای ما حاصل می‌کنند و بی‌گمان شناخت قبلی ما را عمیق‌تر خواهد ساخت بینیم که چگونه می‌توانیم روابط مان را با ایشان تنظیم نماییم. رفقاً باید بخاطر داشته باشند که روابط صرف سیاسی است (بازهم "حماقت روسایی"). همگی سکوت کردند و چیزی نگفتند.» (تیوری سه جهان استراتژی بین المللی رویزیونیست‌های چینی)

رهبری "ساما" به مخالفت رفیق ضیاء هیچ‌وچه نگذاشت و کار خود را پیش برد. مبارزات رفیق ضیاء در درون "ساما" علیه تیوری سه جهان نیز شروع گردید. اما این مبارزات هنوز به پختگی نرسیده بود.

شناخت رفیق ضیاء از تیوری سه جهان در سفر اروپا با ارتباط گیری با مائوئیست‌های ایرانی، پروئی و به خصوص مارکسیست - لینینیست‌های ترکیه عمیق‌تر از قبل گردید. رفیق ضیاء با حزب مارکسیست - لینینیست ترکیه وارد بحث می‌گردد. درخواست حزب مارکسیست - لینینیست ترکیه از رفیق ضیاء این است که "ساما" هرچه جدی‌تر گام عملی در جهت تشکیل حزب کمونیست افغانستان بردار و در دومنین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لینینیست - مائوتسه دون اندیشه شرکت نماید.

وقتی که رفیق ضیاء به افغانستان برگشت و روی ایجاد حزب کمونیست افغانستان و شرکت در دومنین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لینینیست - مائوتسه دون اندیشه را مطرح نمود، متوجه شد که رهبری "ساما" هیچ علاقه‌ای به این پیشنهاد ندارد. در این زمان

این فرد (م) زمانی که از کمیته مرکزی اخراج گردید با حیله و نینگ توانست که رفیق ضیاء را بفریبد و به عنوان نماینده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در جلسه تدارکی بین المللی جنوری ۲۰۲۰ میلادی شرکت نماید و در جلسه به گونه ماهراه و وحشتناکی پیشنهادات حزب را تحریف و طبق میل خود به جلسه ارائه نماید.

حال بینیم که سکتاریست کیست و چگونه پای سکتاریزم به انحلال طلبی کشیده شد.

سکتاریست کسی است که مخفیانه دار و دسته در درون حزب برای خود دست و پا می‌کند و در شرایط مناسب علم استقلالیت در درون حزب را بلند می‌کند و از دستورات دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب سر باز می‌زند.

چند روز بعد از درگذشت رفیق ضیاء کمیته واحد شماره ششم تحت رهبری "م" - اخراجی کمیته مرکزی در زمان حیات رفیق ضیاء - به اصطلاح انتقاداتی متوجه کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نمود. کمیته مرکزی مختصراً به جواب شان پرداخت و از "م" خواست که برای حل اختلاف به پولینیوم هفتمن کمیته مرکزی حزب شرکت نماید. او به پولینیوم هفتمن شرکت نکرد، همان طوری که در پولینیوم پنجم کمیته مرکزی حاضر نگردید. اما بعد از مدتی داخل کشور آمد آن هم نه برای حل به اصطلاح اختلافات، بل که برای تخرب حزب. او هیچ‌گاه حاضر به جلسات رویارو با کمیته مرکزی و دفتر سیاسی نگردید، بل که همراه "ز" طرح توطئه را ریخت و به دیدار یکایک رفاقت شتافتند و توطئه شان از طرف اکثریت اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی مردود دانسته شد. آن‌ها فقط توانستند که اقلیتی را با خود همراه بسازند، و با یک حرکت انحلال طلبانه اعلامیه زیر نام «نشست عمومی کمیته مرکزی و نمایندگان واحدهای منطقی برای بازسازی تشکیلات حزب» در اخیر عقرب ۱۳۹۹ خورشیدی انتشار دادند.

بعد از درگذشت رفیق ضیاء، کمیته واحد ششم تحت رهبری "م" در پیوند تنگاتنگ با "ز"، هیچ یک از دستورات دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب را عملی نکردند و به مدت چندین ماه از نشرات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در وبسایت شعله جاوید که در کنترول شان بود جلو گیری به عمل آوردند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و دفتر سیاسی حزب از همان ابتدا مبارزات درونی علیه مخربین حزب شروع نمود که شماره ۲۳ الی ۲۸ نشریه کمونیست بیان‌گر این مدعای است. کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در شرایط مساعد تمام این استناد را به دسترس جنبش مائوئیستی افغانستان قرار خواهد داد.

نویسنده و یا نویسنده اعلامیه مدعی است که «این معرض در نشست عمومی کمیته مرکزی در خزان ۱۳۹۹ بروط شد و کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب بازسازی گردید». طوری که گفتم که در اخیر عقرب ۱۳۹۹ خورشیدی اعلامیه شان تحت نام «نشست عمومی کمیته مرکزی و نمایندگان واحدهای منطقی برای بازسازی تشکیلات حزب» منتشر گردید. از عنوان اعلامیه مشخص است که تشکیل دهنگان به اصطلاح جلسه هیچ بؤئی از تشکیلات سیاسی نبرده اند.

نیست، بل که استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان هم نیست. این تیوری استراتژی بین المللی دار و دسته کودتاگر رویزیونیست‌های حاکم بر حزب کمونیست چین به رهبری "ناپشیمان راه سرمایه‌داری" است. این تیوری انکاس آن موضع گیری ایدئولوژیک است که مائوئیسته دون را می‌کوبد، انقلاب فرهنگی را فاجعه بزرگ می‌خواند، دوباره سازی و اصلاحات اقتصادی را پیش می‌کشد و از چهار مدرنیزاسیون حرف می‌زنند.»

بعد از این که بحث و جدل‌ها به نتیجه نرسید رفیق ضیاء به این نتیجه رسید که خط و مشی "ساما" یک خط و مشی ضد مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی است و هم‌کاری با "ساما" سودی ندارد و با تعیین خط و مرز میان انقلاب و ضد انقلاب قطع رابطه با "ساما" را در ۱۴ حمل ۱۳۶۵ خورشیدی اعلام نمود.

سکتاریزم و انحلال طلبی

در

درون حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

در صفحه اخیر اعلامیه فاقد اعتبار زیر نام فریبنده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چنین می‌خوانیم:

«بعد از درگذشت رفیق ضیاء تعدادی از این افراد و گروهها با ابراز خرسندی از مرگ رفیق ضیاء، دست به فحاشی و رکیک گویی در صفحات اجتماعی علیه او زدند. حتی فرصت طلبان داخل حزب نیز تلاش کردند، حزب را تا سرحد یک فرقه سکتاریستی تقلیل دهند. سکتاریزم سیاسی و دگماتیزم فلسفی این افراد کار را به انحلال طلبی تشکیلاتی کشانید و موافع جدی فرا راه فعالیت حزب ایجاد کرد، این معرض در نشست عمومی کمیته مرکزی در خزان ۱۳۹۹ بروط شد و کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب بازسازی گردید.» (اعلامیه فاقد اعتبار زیر نام فریبنده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان)

هیچ فرد و یا گروهی به اندازه فرصت طلبان داخل حزب از مرگ رفیق ضیاء خرسند نگردید. بعد از درگذشت رفیق ضیاء «ابراز خرسندی ... فحاشی و رکیک گویی» افراد و گروهها هیچ اثری نتوانست بر مبارزات پی گیر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بگذارد. فقط نیروهای فرصت طلب خزیده در درون حزب توانستند که مبارزات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را به سکتگی دچار نمایند. این فرصت طلبان خزیده در درون حزب کسانی اند که به مدت چندین ماه از نشرات حزب در وبسایت جلوگیری بعمل آورده و بالآخره استقلالیت شان را اعلام نمودند. این افراد کسانی اند که بعد از اخراج از کمیته مرکزی حزب و اخراج از حزب در زمان حیات رفیق ضیاء با حیله و نینگ و یک توبه نامه احیای مجدد حزب را بدست آورده و منتظر فرصت نشستند. این فرصت بعد از بدرود حیات رفیق ضیاء برای شان مسیر گردید. حتی یکی از ایشان (م) در زمان حیات رفیق ضیاء به حزب و رهبری حزب خیانت نمود و خیانتش حتی ۹ ماه بعد از درگذشت رفیق ضیاء از طریق حزب کمونیست ایتالیا در ارتباط با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان افشاء گردید.

«رفیق ضیاء و هم رزمانش راه سرخ آزادی را برای رهایی ستم کشان [افغانستان] ترسیم نمود[ند]. [آنها] با تمام سختی ها و مشکلات و همچنان در سنگر مبارزه باقی ماند[ند] و مشعل آزادی و مبارزه را بر افراسنده نگه [داشتند]، نه مشکلات راه و نه خیانت های هم سنگران و رفقاء نیمه راه [آنها] را دل سرد نمود.»

تمامی اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان شاهد و گواه آنند که حزب بار بار به اثر خیانت های نویسنده اعلامیه به اصطلاح کمیته منطقه چهارم ضربت خورده و هر دفعه بصورت کتلوی تعدادی از اعضا و هوادران حزب از مبارزات انقلابی کناره گیری نموده و اکثریت شان توسط احزاب ارتقایی به دولت دست نشانده جذب گردیدند. اما این مشکلات و خیانت های ممتد به هیچ وجه کوچک ترین اثری روی مبارزات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نهاد. رفیق ضیاء و رفقاء هم زمش همچو کوه پا بر جا ایستادند و علیه تمامی موافع مبارزه نمودند. برای این که خواننده بهتر بداند که چه کسی مشکل آفرینی و به حزب خیانت ورزیده، پای صحبت رفیق ضیاء می نشینیم:

«البته در یک مورد مشخص باید گفته شود که واقعاً حزب در محل تمضرر گردیده است و آن تعطیل شدن مرکز آموزشی در محل فروش تمام وسایل و تجهیزات کورس های آموزشی در محل توسط "ز" و عدم حساب دهی وی به واحد یا یهی مربوطه و در نتیجه عدم حساب دهی واحد یا یهی مربوطه به حزب درین مورد است که هیچ نتیجه دیگری جز گم شدن امکانات مالی حزب در محل نداشته است.» (رفیق ضیاء - "مطالی در مورد جواب مختلف قضیه رفیق ز". - تأکیدات از ماست)

دفتر سیاسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء حرکات انحرافی مکرر "ز" و ضربات وارد بر حزب را چنین ارزیابی نموده است:

«فرد مورد نظر در طول چندین سال حضور در حزب، بار بار در مناسباتش با دختران مربوط به ... زنان، و حتی دختران بیرون از ...، مشکل آفرینی کرد، مشکل آفرینی ای که تقریباً هر بار باعث بیرون رفتن چند یا چندین تن از گردید. دلیل این مشکل آفرینی هیچ چیز دیگری نبود جز بخورد شوونیستی بیمارگونه در مقابل آنها. به جرئت باید گفت که این فرد بر جسته ترین فرد وارد کننده ضربات بر ... بوده است. این موضوع در سند دفتر سیاسی کمیته مرکزی اول حزب به وضوح مورد بحث قرار گرفته بود و آنچنان واضح و روشن مورد بحث قرار گرفته بود که در اکثریت قریب به اتفاق موارد، وی در نوشته اش در اساس بروز مشکلات مربوطه را پذیرفته بود و فقط بعضی جزئیات بعضی از مشکلات ایجاد شده را انکار کرده بود. در واقع به همین جهت بود که در میان روابط تقریباً بطور عموم حساسیت های شدیدی در مورد وی به وجود آمده بود، حساسیت هایی که تا حد زیادی همچنان وجود دارد. به همین جهت باید گفت که آن چه باعث تطبیق مجازات تنزیل موقعیت های حزبی وی و محرومیتش از شرکت در کنگره دوم حزب گردید، "اشتباه" یا "اشتباهات" یا حتی "اشتباهات جدی" جنسی نبود، بلکه اتحاد رفیق ضیاء و هم رزمانش راه سرخ آزادی را برای رهایی ستم کشان [افغانستان] ترسیم نمود[ند]. [آنها] با تمام سختی ها و مشکلات و همچنان در سنگر مبارزه باقی ماند[ند] و مشعل آزادی و مبارزه را بر افراسنده نگه [داشتند]، نه مشکلات راه و نه خیانت های هم سنگران و رفقاء نیمه راه [آنها] را دل سرد نمود.» تأکیدات از ماست

کسانی که الفبای مبارزه را بدانند، بدرستی درک می کند که ادعای نویسنده و یا نویسنده اعلامیه فاقد اعتبار زیر نام فریبنده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تهی از حقیقت است و با نیش خند تمسخر آمیز به آن می نگرند. زیرا این نشست نه تنها «نشست عمومی اعضای کمیته مرکزی و نمایندگان واحد های منطقوی» نبوده، بلکه نشست دو نفر از اعضای کمیته مرکزی همراه "ز" و یک نفر از اعضای حزب که عضویتش در زمان رفیق ضیاء به حالت تعلیق در آمده بود، می باشد. این از یک سو و از سوی دیگر، بازسازی کمیته مرکزی و دفتر سیاسی از مسئولیت های پولینیوم کمیته مرکزی حزب است، نه «نمایندگان واحد های منطقوی» حزب.

با صراحة باید گفت که اکثریت اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و دفتر سیاسی حزب هیچ اطلاقی از چنین نشستی نداشته اند. چون این حركت یک حركت سکتاریستی و انحلال طلبانه بوده است، بناءً از ابتدا تا انتهای این حركت شان یعنی اعلامیه ۲۸ جوزا هیچ گونه صداقتی بکار نرفته است. زیرا اگر کوچک ترین صداقتی وجود می داشت چنین ادعای بی سر و ته را سر هم بندی نمی کردند و از همان ابتدا ادعای اقلیت بودن را می کردند. همان طوری که چریک های فدایی خلق در ایران این کار را کردند.

در این حركت انحلال طلبانه فقط یک چیز نهفته بود و یک هدف دنبال می گردید، آن هم تخریب حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان. این حركت از نظر مائوئیست ها کاملاً مردود و شرم آور است. مائوئسده دون می گوید که: «ابراز عقیده شایسته استقبال است، اما تخریب وحدت حزبی شرم آورترین چیز است.»

چه کسی به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان خیانت نموده است

حال سری به اعلامیه فریبنده به اصطلاح واحد شماره چهارم زیر نام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان می اندازیم. در این اعلامیه چنین می خوانیم: «رفیق ضیاء و هم رزمانش راه سرخ آزادی را برای رهایی ستم کشان ترسیم نمود. او با تمام سختی ها و مشکلات همچنان در سنگر مبارزه باقی ماندو مشعل آزادی و مبارزه را بر افراسنده نگه داشت، نه مشکلات راه و نه خیانت های هم سنگران و رفقاء نیمه راه او را دل سرد نمود.» (اعلامیه به اصطلاح کمیته منطقه شماره چهارم)

از این که نویسنده اعلامیه هیچ توجه به دستور زبان دری ندارد و نمی داند وقتی جمله با جمع شروع می شود باید با جمع ختم شود، می گذریم. خواننده وقتی نقل و قول بالا را مطالعه نماید دقیقاً متوجه می شود که نقل و قول فوق الذکر از لحاظ دستور زبان دری کاملاً غلط است. نقل فوق باید این گونه تحریر می یافتد:

«رفیق ضیاء و هم رزمانش راه سرخ آزادی را برای رهایی ستم کشان [افغانستان] ترسیم نمود[ند]. [آنها] با تمام سختی ها و مشکلات و همچنان در سنگر مبارزه باقی ماند[ند] و مشعل آزادی و مبارزه را بر افراسنده نگه [داشتند]، نه مشکلات راه و نه خیانت های هم سنگران و رفقاء نیمه راه [آنها] را دل سرد نمود.»

هیچ جای شک و شباهه وجود ندارد که:

حساب دهی وی به واحد یا یه بی مربوطه و در نتیجه عدم حساب دهی واحد یا یه بی مربوطه به حزب درین مورد است که هیچ نتیجه دیگری جز گم شدن امکانات مالی حزب در محل نداشته است. تاکیدات از ماست

همان طوری که گفته شد نویسنده اعلامیه نه تنها دارایی های حزب را حیف و میل نمود، بلکه بعد از اخراج از حزب هم حق العضویت های رفقای حزبی را جمع آوری نموده و حیف و میل کرده است.

ضرورت به توضیح ندارد که بگوییم چه کسی به حزب، به رفیق ضیاء و هم سنگران او مشکل آفرینی و خیانت کرده است و چه کسی و یا کسانی "رفیق نیمه" راه بوده است. ضرب المثل مشهوری است که «تف سربالا به صورت خود شخص می افتد» تفی که نویسنده اعلامیه به اصطلاح کمیته چهارم سر بالا انداخته دقیقاً به خودش اصابت نموده است

در جای دیگر نویسنده اعلامیه به اصطلاح کمیته منطقه چهارم می نویسد:

«حزب ما، حزب کمونیست (مائوئیست) خالی از اشتباها و کمبودات نبود و نیست و هیچ انقلابی چنین ادعای را ندارد. رفیق ضیاء همیشه تاکید داشت که نباید بر روی اشتباها خاک پوشی کنیم بلکه با درس از همین اشتباها مصممتر از پیش در مسیر هدفمان گام به جلو گذاشته و پیشاهمگ استمکشان باشیم و برای تحقق اهداف والایمان از نثار کردن خونهایمان نیز دریغ نکنیم.» (اعلامیه به اصطلاح کمیته منطقه چهارم)

اولاً این که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان متعلق به نویسنده اعلامیه نیست، و ثانیاً مائوئیست ها همیش روی اشتباها و حتی انحرافات شان انگشت انتقاد می گذارند و به هیچ عنوان پرده پوشی از اشتباها و حتی انحرافات نمی کنند، زیرا بدرستی می دانند که در جهان حتی یک شخص پیدا نمی شود اشتباه نکرده باشد. اما اعلامیه نویس هیچ گاه حق ندارد در مورد اشتبا و خاک پوشی روی اشتباه صحبت نماید، زیرا او اولین شخصیتی در حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که نه تنها مرتکب اشتباها مکرر، بلکه جنایات نا بخشودنی شده است. او همیشه تلاش نموده تا روی اشتباها و حتی جنایات خود را پرده ساتر بکشد. نقل و قول های رفیق ضیاء و فیصله دفتر سیاسی در این مورد که فوقاً تذکر آن رفت بیان کننده همین واقعیات است. حال می بینیم که در همان زمان یکی از کمیته های حزبی منطقه اول در این مورد چه دیدگاهی داشته است:

« ۴ . رفیق زلاند از دیرگاه به این سو، داعیه مبارزه برای احقاق حقوق زنان مظلوم این سرزمین را سر زمین را داشته و درین راستا به صورت شبانه روزی تلاش ورزیده است. بر این کارنامه، همه می بالند و دستش را به گرمی می فشارند. اما، گل هایی را که در طول سالها این رفیق آب داده است، حکایت از این امر دارد که ادعاهایی از این دست فقط در سطح شعار بوده است. واقف بودن به برخی ارزش ها و حقوق؛ مهم است ولی پایبند بودن و متعهد بدون به آنها مهمنتر می باشد. اما متسافانه این پایبندی نه تنها مشهود نیست، بلکه علاوه این ارزش ها حرکت صورت گرفته است. آخرین قضیه، به خوبی این قضاوت را تصریح می کند . رفتار های به ظاهر مترقبی زلاند، و نتایج این رفتارها را نمی توان جز خیانت، برخورد ایزاری و فرست طلبانه نسبت به ارزش های تصریح شده در اساسنامه نامید. استفاده ای ایزاری از ارزش ها مگر جز فرست طلبی چیزی دیگر می تواند باشد؟ بنا تکرار اشتبا ، اشتبا نیست، گناه است و در نهایت جنایتی است نا بخشودنی. آنچه را بار از سوی رفیق زلاند رخ داد دیگر نمی توان اشتباخ خواند ، بل جنایت است.

نویسنده اعلامیه به اصطلاح کمیته منطقه چهارم با حرکات مکرر انحرافی از حزب اخراج گردید و بعد از مدت چند سال در خواستی برای عضویت مجدد به حزب داد و از خود به اصطلاح انتقاد نمود. با این نیرنگ دوباره به عضویت حزب در آمد. بعد از این که به عضویت حزب در آمد باز هم مرتکب اشتباها و انحرافات جدی شد. رفیق ضیاء در نامه به رفیق شاعر در مورد انحرافات "ز" چنین می نویسد:

« موضوع ز. باید تعقیب گردد و نباید در مورد وی سست گرفته شود. من فکر می کنم که پس از آن که با هم دیدیم در خود منطقه یک جلسه گرفته شود و موضوع ز. تحت بحث گرفته شود و این بحث باید یک بحث همه جانبی باشد و نه صرفاً بحثی در مورد مصاحبه و دیدار با ولسوال و مالستانی و رفاقت با فلان شخص فاسدالاخلاق.»

گزارشی که به همین تازگی به دست ما رسیده نویسنده اعلامیه به اصطلاح کمیته منطقه چهارم، بعد از این که از حزب اخراج گردیده بود باز هم در منطقه در پی فریب رفقای حزبی برآمده است و از تمامی رفقای منطقه حق العضویت ها را جمع آوری نموده و به مصارف شخصی رسانده است. زمانی که رفقا در سال ۱۴۰۰ خورشیدی از اخراج وی و بعد فریب کاری اش با خبر شدند بر وی اعتراض نمودند و راه شان را از وی جدا نمودند. این بار اول نیست که از امکانات مادی حزب سوء استفاده نموده است، بل که در چندین مورد این سوء استفاده از جانب وی سر زده است. باز هم می بینیم که رفیق ضیاء در این مورد چه گفته است:

« البتہ درین موارد ملاحظاتی نیز می تواند در میان باشد. او به محیط روستاپی زادگاهی اش با امکانات برگشت و در ضمن بخاطر شرکتش در فعالیت مسلحه تبلیغاتی توده یی، بصورت جدی یا غیر جدی و بر سبیل شوخی، مزد یا حق پولی مطالبه کرد و حداقل ۶۰۰۰ افغانی پول گرفت.

در گذشته نیز چندین بار چنین بوده و یا چنین شده است. او در کویته مسئولیت مکتب را بر عهده گرفت و این به معنای در دست داشتن امکانات پولی ولو اندک مکتب بود. سپس در شهر غ و از طریق زمینه سازی و کمک رفقای حزبی در آن جا، توانست تحصیلات دوره مکتبش را به انجام رساند. در کابل نیز تا حد معینی و در اوقات معینی از کمک های رفقای حزبی مستفید گردید و توانست تحصیلات دانشگاهی خود را به انجام رساند.

روحیه مبارزاتی ای که او تا حال از خود نشان داده است، تا چه اندازه مربوط به این امکانات گیری ها بوده است؟ این سوال را نمی توان بطونه نهایی جواب داد مگر آن که یک آزمایش مشخص در مورد او به عمل آید.» (رفیق ضیاء - «مطالی در مورد جوان مختلف قضیه رفیق "ز" - تاکیدات از ماست).

زمانی که "ز" تقاضانامه ای برای عضویت مجددش به حزب ارائه نمود، دفتر سیاسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء، نقدی بر این تقاضا نامه زیر عنوان «مطالی در مورد تقاضانامه یا شکایت نامه "ز"»، موضوع حیف و میل دارایی های حزب توسط "ز" را چنین ارزیابی نمود:

« البتہ در یک مورد مشخص باید گفته شود که واقعاً حزب در محل متضرر گردیده است و آن تعطیل شدن مرکز آموزشی در محل و فروش تمام وسایل و تجهیزات کورس های آموزشی در محل توسط "ز" و عدم

یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل مارکسیستی در همه جا ... صادق است.» افغانستان مثال زنده این گونه تغییرات است. طرد استعمار انگلیس در افغانستان از طریق مبارزات مسلحانه ممکن گردید، سقوط دولت اماني و همچنین سرنگونی رژیم سقوی و تحکیم حاکمیت خاندان طلایی با انتکاء به نیروهای مسلح و توسل به جنگ صورت گرفته است. کودتای ۲۶ سلطان ۱۳۵۲ خورشیدی بساط ستم شاهی را بر چید. رژیم داود خان با یک کودتای خونین در ۷ شور ۱۳۵۷ خورشیدی سرنگون گردید، طرد اشغال گران سوسیال امپریالیزم "شوری" و سرنگونی رژیم دست‌نشانده شان (رژیم نجیب) از طریق یک مقاومت گسترده مسلحانه امکان پذیر گردید. به همین ترتیب سرنگونی رژیم جهادی و استقرار امارت اسلامی طالبان نیز با زور اسلحه صورت گرفت و بالاخره سرنگونی امارت اسلامی توسط قوای اشغال گر به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا از طریق یک جنگ فوق العاده شدید و خونین امپریالیستی متحقق گردید.

مسایل فوق الذکر بیان گر آنست که حصول استقلال کشور و آزادی مردمان کشور (طرد اشغال گران امپریالیست و سرنگونی رژیم دست‌نشانده) و تصرف قدرت سیاسی یعنی به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین، از لحاظ استراتیژیک هیچ راه دیگری جز توسل به قهر انقلابی و در یک کلام جنگ خلق وجود ندارد.

در شرایط کنونی افغانستان همگی از ضعف مفرط مأوثبیت‌ها آگاهی دارند. این ضعف خود را در ضعف نظامی یعنی فقدان نیروهای مسلح انقلابی نمایان می‌سازد.

«جنگ خلق جنگی است نقشه‌مندانه و آگاهانه که برای برپایی و پیش‌برد آن باید فعالیت‌های مبارزاتی تدارکی لازم و معینی را سازمان‌دهی کرده و به پیش‌برد.

اولین وظیفه تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق تدارک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب کمونیست (مأوثبیت) افغانستان برای آماده شدن در برپایی و پیش‌برد این جنگ است.

دومین عرصه تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق، تدارک توده‌یی یعنی پیش‌برد کار توده‌یی و سازماندهی توده‌ها در آن حدی که بتوان با تکیه بر آن‌ها جنگ را آغاز کرده و به پیش‌برد.

وظیفه مهم دیگر در تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق، شناسایی مناطق مساعد و متمرکز ساختن فعالیت‌های حزبی و توده‌یی در آن مناطق است.

یکی از فعالیت‌های تدارکی ضروری دیگر برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق، تدارک لوجیستیکی یعنی فراهم‌آوری حداقل وسایل و تجهیزات و امکانات نظامی و غیر نظامی ضروری برای شروع جنگ است.» (اساس‌نامه حزب کمونیست (مأوثبیت) افغانستان - مصوب سومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مأوثبیت) افغانستان - صفحه ۳۲ و ۳۳)

وقتی می‌گوییم که «جنگ خلق جنگی است نقشه‌مندانه و آگاهانه» بدین معناست که در مرحله فعالیت‌های مبارزاتی تدارکی باید نقشه‌ها و پلان‌های معینی تهیه گردیده باشد و فقط با تطبیق این نقشه‌ها و پلان‌های معین، حزب و توده‌های تحت رهبری اش را قادر می‌سازد تا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (در شرایط فعلی شکل مشخص جنگ خلق) را آغاز نماید. زیرا جنگ نمی‌تواند بصورت خودبخودی

تجاور جنسی توأم با فریب است. این فریب در هر مرتبه، عضو حزب، داوطلب عضویت، هودار یا هم روابط دموکراتیک بخش زنان حزب را آماج قرار داده است.» (کمیته حزبی منطقه اول "فرید، م‌اخگر، جاوید و فرهنگ" - به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست (مأوثبیت) افغانستان - داد رسی قربانی تجاور جنسی با مصلحت اندیشه سیاسی! - تاکیدات از ماست)

این اسناد و اسناد دیگر حزبی بیان کننده این واقعیت است که نویسنده اعلامیه به اصطلاح کمیته چهارم هیچ ارتباطی به حزب کمونیست (مأوثبیت) افغانستان ندارد. ارائه چنین اعلامیه‌های بی‌پایه و تهی از حقیقت به معنای فریب نسل جوان و سوء استفاده‌های بیش‌تر از حزب کمونیست (مأوثبیت) افغانستان بوده و می‌باشد. نقل و قول‌های فوق الذکر دقیقاً نشان‌دهنده آنست که فرد مذکور همیشه از حزب کمونیست (مأوثبیت) افغانستان برای غرض شخصی خویش سوء استفاده نموده است و هنوز هم این روند ادامه دارد. ما با جدیت در پی افشاء چنین چهره‌های تقلب کارانه و فریب دهنده از هیچ‌گونه تلاشی درین نخواهیم کرد.

آوانتوریزم عریان

و مخدوش نمودن خط ترسیم شده‌ای حزب کمونیست (مأوثبیت) افغانستان توسط رفیق ضیاء

بحثی که در ذیل مطالعه می‌کنید بخوبی بیان گر آوانتوریزم و چه گواریزم نویسنده اعلامیه را مشخص می‌سازد. به این بحث توجه نمائید:

«در چنین شرایط اگر مردم ستم‌دیده بازهم فریب چنین شعارهای را بخورند ممکن است تا پیش‌امدن فrust دست دیگر بیش از پیش قربانی شوند. پس برماست تا در پی‌تراهنمایی‌های رفیق ضیاء به جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی دست بزنیم و با ایجاد فضای جنگی انقلابی در راه آزادی و برای پایان دادن به جنگ‌های ارتجاعی و تبدیل آن به جنگ انقلابی تلاش نماییم و برای جهان عاری از تجاوز و اشغال گری، ستم و استثمار مبارزه نماییم و به‌دین ترتیب بر مسیر انقلاب و راه رفقاء جان‌باخته‌ی خود مهر تائید بزنیم.» (اعلامیه به اصطلاح کمیته منطقه چهارم)

این یک حقیقت مسلم است که هیچ کشور به استقلال و آزادی حقیقی نخواهد رسید مگر از طریق جنگ خلق. تاریخ اثبات نموده که هیچ طبقه‌ای بدون بکار بردن نیروی قهقهی و استفاده از نیروهای مسلح خویش نمی‌تواند قدرت سیاسی را بدست آورد. تاریخ مبارزات طبقاتی و ملی در تمام جوامع اثبات ساخته است که هر گونه تبدیلی در حاکمیت‌های سیاسی از طریق توسل به جنگ به عمل آمده است. بر اساس این حکم تاریخ است که مأوثسه دون با صراحت بیان نمود که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید» رژیم‌های ارتجاعی برای حفظ موقعیت و تامین منافع خویش به نیروی مسلح متکی است. سرنگونی چنین رژیم‌های بدون درهم شکستن نیروی مسلح غیر ممکن است. این گفته مأوثسه دون در تمام جوامع طبقاتی قابل تطبیق است: «وظیفه مرکزی و عالی‌ترین شکل انقلاب، کسب قدرت به وسیله نیروی مسلح

وجود نداشته باشد، خط ایدیولوژیک - سیاسی و نظامی حزب در واقع فاقد پایه تشکیلاتی لازمه بوده و به یک سلسله ادعاهای صرف تیوریک و تبلیغاتی مبدل می‌گردد. اما آمادگی تشکیلاتی حزب برای آغاز جنگ صرفاً به استحکام تشکیلاتی حزب خلاصه نمی‌گردد، بل که درجه معینی از گسترش تشکیلاتی حزب رانیز در بر می‌گیرد. حد بسیار معین و مشخصی برای گسترش تشکیلاتی حزب نمی‌توان در نظر گرفت. ولی اولاً توسط یک حزب چند نفره نمی‌توان جنگ را آغاز نمود و ثانیاً در شرایط استبدادی جامعه افغانستان، گسترش وسیع صفوف حزب در شرایط قبل از آغاز جنگ نمی‌تواند ممکن و میسر باشد. از این جهت راه موثر برای گسترش وسیع صفوف حزب، برپایی و پیش‌برد جنگ است» برنامه کنگره وحدت - تاکیدات از ماست.

موضوع استحکام تشکیلاتی حزب در دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چنین بررسی گردیده است: «و اما در مورد استحکام تشکیلاتی حزب: خط ایدیولوژیک-سیاسی و خط نظامی رسمآ تدوین شده حزب، خط مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی و خط نظامی جنگ خلق است. ولی آیا سیاست عملی ساختمان تشکیلاتی حزب ما با این خط ایدیولوژیک-سیاسی و نظامی موزون و مناسب بوده است؟ به عبارت دیگر آیا تشکیلات حزب ما قسمی ساخته شده و استحکام یافته است که برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق و شکل مشخص کنونی آن یعنی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی مناسب و موزون باشد؟ به جرئت می‌توان گفت که نه.

با تاسف باید پذیرفت که تشکیلات حزب ما از لحاظ کیفی نیز قسمی ساخته و پرداخته نشده است که برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق موزون و مناسب باشد. به همین علت است که شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال گران امپریالیست و خайнین ملی دستنشانده شان و تدارک برای برپایی و پیش‌برد چنین جنگی عملأ و بصورت عمده به یک سلسله ادعاهای صرف تیوریک و تبلیغاتی مبدل شده و اکنون پس از سپری شدن مدت بیشتر از ده سال از زمان تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ما همچنان شعار "تدارک برای برپایی و پیش‌برد" چنین جنگی را سر می‌دهیم. این وضعیت نشان می‌دهد که ما در طی بیشتر از ده سال گذشته برای جنگ خلق و تدارک برای برپایی آن، حتی به اندازه کافی تبلیغات نکرده ایم و شعار نداده ایم. به عبارت دیگر حزب ما از لحاظ شعار دهنی و تبلیغات برای جنگ خلق نیز در طی ده سال گذشته به قدر کافی مستحکم نبوده است» گزارش سیاسی به دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان.

دومین وظیفه تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق، تدارک توده‌یی است. یعنی بردن آگاهی انقلابی میان توده‌ها و آشنا ساختن توده‌ها به ضرورتها و مشخصات تیوری جنگ خلق (شکل مشخص جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی). بدون بردن آگاهی انقلابی (تیوری جنگ خلق) در میان توده‌ها، امکان دارد که بتوانیم توده‌ها را برای برپایی و پیش‌برد جنگ آماده کنیم، اما این جنگ شکلی از جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نخواهد بود، در شرایط کنونی که تمام مناطق کشور تحت تسلط رژیم دستنشانده و ارتاج طالبی قرار دارد، یا این جنگ نوعی از جنگ ضد رژیم دستنشانده در تابعیت از جنگ طالبانی پیش خواهد رفت و یا این که نوعی از جنگ ضد طالب در تابعیت از جنگ رژیم دستنشانده علیه طالبان خواهد بود.

آغاز شود. بدون پیش‌برد موقفانه فعالیت‌های تدارکی به هیچ عنوان نمی‌توان جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را آغاز نمود، و اگر احیاناً آغاز گردد، دو راه بیشتر برایش وجود ندارد، یا این که به نابودی می‌گراید و یا این که تن به تسليمه ملی و طبقاتی می‌دهد. در برنامه کنگره وحدت چنین آمده است:

«جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگی است نقشه‌مندانه که توسط نیروهای نظامی ضعیف و کم‌توان ملی و انقلابی علیه نیروهای نظامی پر قدرت و وسیع اشغال گران امپریالیست و خайнین ملی متوجه و دستنشانده شان به راه می‌افتد. این جنگ نمی‌تواند به صورت خودبخودی آغاز شود، بل که برپایی و پیش‌برد آن مستلزم تهیه و تطبیق نقشه‌ها و یلان‌های معین و مشخصی است که حزب و توده‌های تحت رهبری اش را قادر می‌سازد عملأ جنگ را آغاز نمایند. فقط با پیش‌برد موقفانه فعالیت‌های تدارکی است که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌تواند برپا گردیده و به پیش‌برد شود. قبل از شروع جنگ، تدارک برای برپایی آن و پس از آن که برپا گردید پیش‌برد اصولی و موقفيت‌آمیز آن باید به مثابه محور تمامی اشکال فعالیت‌های مبارزاتی حزب و توده‌ها محسوب گردد. عدم توجه به این امر در نهایت به هیچ چیز دیگری جز بی‌توجهی به امر کبیر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و انقلاب دموکراتیک نوین تمام نخواهد شد». تاکیدات از ماست

اینکه آقای تخیل گرای ما می‌گوید: «در چنین شرایط اگر مردم ستم‌دیده باز هم فریب چنین شعارهای را بخورند ممکن است تا پیش آمدن فرصت دیگر بیش از پیش قربانی شوند. پس برماست تا در پرتو راهنمایی‌های رفیق ضیا به جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی دست بزنیم و با ایجاد فضای جنگی انقلابی در راه آزادی و برای پایان دادن به جنگهای ارجاعی و تبدیل آن به جنگ انقلابی تلاش نماییم...»

علوم نیست که آقا زاده‌ها در دوران فعالیت تدارکی چه پلان و نقشه‌های تدارک دیده اند!؟ با صراحت باید بیان نمود که نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه نه به راهنمایی‌های رفیق ضیاء پای‌بندی دارند و نه به اصول انقلابی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی. صحبت از راهنمایی‌های رفیق ضیاء فقط یک حیله و نیرنگی است جهت فریب نسل جوان و درهم اندیشی ایدئولوژیک - سیاسی میان نیروهای مائوئیست کشور. زیرا رفیق ضیاء در چنین شرایطی و اوضاع درهم و برهم کشور که حزب از آمادگی محکم و استوار برای تقبل مسئولیت‌های جنگی بر خوردار نیست، به هیچ عنوان شعار دست به سلاح بردن را نداده است.

رفیق ضیاء در مورد برپایی و پیش‌برد جنگ خلق در افغانستان همیشه بر روی پیاده نمودن درست و به موقع اساس‌نامه حزب تاکید می‌ورزید. او تاکید داشت که بدون استحکام ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حزب نمی‌توان جنگ خلق را برابر نمود. او همیشه بر روی مسایل تشکیلاتی حزب که در برنامه انعکاس یافته تاکید می‌ورزید: «آمادگی تشکیلاتی حزب برای آغاز جنگ عمده‌تاً به استحکام تشکیلاتی حزب مربوط است. استحکام تشکیلاتی حزب قبل از همه توسط سیاست تشکیلاتی حزب در مورد ساختمان تشکیلاتی حزب معین می‌گردد. تشکیلات حزب باید قسمی ساخته شود که برای آغاز و پیش‌برد موقفيت‌آمیز جنگ انقلابی ملی و طبقاتی مناسب و موزون باشد. اگر این مناسبی و موزونیت میان ساختمان عملی تشکیلات حزب و خط ایدیولوژیک - سیاسی و نظامی تدوین شده و رسمآ پذیرفته شده حزب

خردهبورژوازی که در لافزنی ید طولانی دارد، در عمل بی کفایت و در موقع خطرات احتمالی بزد و گریز پاست و خصلت تنگنظرانه در مبادلات تجاری و معاملات مالی به نیکی برازنه اوست که مهر ناتوانی و عدم ایتكار را بر او میزند، و بنابر این می توان همین صفات را در زندگی سیاسی او سراغ گرفت بدین منوال خردهبورژوازی با کلمات قصار و تمجید شاهکارهایش قیام را ترغیب نموده، به مجرد آغاز قیام بر خلاف اراده اش، حریصانه تلاش در جهت کسب قدرت می کند، ولی از این قدرت جز در انهدام پیروزی قیام استفاده دیگری نمی کند.» (انگل اقلاب و ضد انقلاب در آلان - مقاله خردبورژواها - تأکیدات از نویسنده است)

همین خصوصیات دوگانه خردهبورژوازی است که از قاطعیت پرولتاریا می کاهد. لینین بارها به پرولتاریا از ادغام و امتزاج با طبقات گوناگون هوشدار است. زیرا تزلات خرده بورژوازی در احزاب پرولتری (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) موجب دو گرایش می گردد: یکی قیام را آماده صلح و مصالحه می کند. فلپین، نیپال و پیرو شاهد زنده عمل خرده بورژوازی است - و دوم تجدید نظر طلبی را در احزاب پرولتری دامن می زند. - مثال زنده آن کشور سوراها، چین، نیپال

انقلابی گری خردهبورژوازی هیچ گونه شباهتی به مبارزات انقلابی پرولتاریا ندارد، زیرا مبارزات پرولتاریا یک مبارزه منظم و استوار بر قانون علمی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است، در حالی که انقلابی گری خرده بورژوازی بر هیچ قانونی استوار نیست. انقلابی گری خرده بورژوازی در آخرین تحلیل خواهان حفظ مالکیت خصوصی است و با این خصوصیات فقط می تواند قیام مسلحانه را به نابودی بکشاند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان عمدتاً یک حزب روشنفکران شهر نشین است. تمایلات شهر نشینی همین اکنون میان شان بیشتر از قبل به نظر می رسد. با این خصوصیات حتی نمی توان ادعا نمود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان کاملاً دارای خصلت پرولتری است، چه رسد به اقلیت بریده از حزب. همین اقلیت که ادعای "دست زدن به جنگ" را در شرایط کنونی دارند، طوری که قبل از گفته شد بیشتر شان در کشورهای اروپایی و امریکایی اقامت گزین اند و تعداد اقلیت شان در داخل شهرها متمنک شده اند. فعالیت‌های تبلیغاتی شان بیان گر خصلت‌های خرده بورژوازی‌بانه می‌باشد. در چنین شرایط و چنین حالتی «دست زدن به جنگ» نمونه بارز انقلابی گری خرده بورژوازی است.

در گزارش سیاسی به دو مین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چنین می خوانیم:

«.... حزب ما هنوز هم یک حزب عمدتاً مشکل از روشنفکران شهر نشین است، از لحاظ پراتیک مبارزاتی توده بی راستایی یعنی کار توده‌یی در میان دهقانان به شدت فقیر است و فعالیت‌های توده بی شهری اش را نیز تا حال عمدتاً در میان روشنفکران پیش برده است.»

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در پرتو راهنمایی‌های رفیق ضیاء به این باور است که با وجود دست‌آورهای در سطح ملی و بین‌المللی، تشکیلات حزب ما از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی هنوز به اندازه کافی مستحکم و گسترش نیست، در کادرسازی و جانشینان انقلابی موفقیت چشم گیری نداشته ایم، به همین علت مبارزات توده‌یی تحت رهبری حزب، کم دامنه است. ما نتوانستیم که در سطح ملی و بین‌المللی برای جنگ خلق به اندازه

این بحث بدان معنا نیست که ما مخالف جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی هستیم، بلکه بدان معناست که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هنوز از شرایطی که در اساس نامه حزب قید گردیده برخوردار نیست.

اعتقاد ما اینست که باید در شرایط کنونی این حالت (حال تدارک جنگ...) را برهم زده و برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آمادگی بگیریم. این آمادگی در قدم اول به آمادگی تشکیلاتی و درجه معینی از گسترش تشکیلاتی حزب را در بر می گیرد. باید با صراحة گفت که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چه در زمان حیات رفیق ضیاء و چه بعد از در گذشت رفیق ضیاء به درجه‌ای معینی از گسترش تشکیلاتی حزب که بتواند با تکیه بر آن کمیت جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را شروع نماید نرسیده است.

یکی از مهم‌ترین گسترش تشکیلاتی، کار توده‌یی و سازمان دهی توده‌هاست. چون تودها سازندگان تاریخ اند، بدون بسیج، سازمان دهی و رهبری توده‌ها، پیروزی جنگ خلق و پیروزی انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک نوین غیر ممکن است. بناءً کادرهای حزبی باید در رosta میان توده‌ها بروند. انجام این مسئولیت بدون پیوند با توده‌ها غیر ممکن است.

مسئله دیگری برای گسترش حزب، مبارزه جدی، درست و اصولی برای از میان برداشتن اختلافات میان مائوئیست‌ها است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان همان‌طوری که از زمان ایجادش تا کنون این نیاز عاجل مبارزاتی را بدرستی درک نموده و در راه اتحاد مائوئیست‌ها گام به جلو گذاشت و مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی اصولی را پیش برده، ما هم این راه را ادامه خواهیم داد.

رفیق ضیاء بارها روی این موضوعات بحث راه می‌انداخت و همیشه تاکید داشت که « در واقع باید گفت که ما تا حال نتوانسته ایم به درجه‌ای از گسترش تشکیلاتی حزب دست بیاییم که بتوانیم با تکیه بر آن کمیت، جنگ مان را شروع نماییم. در واقع چنین کمیتی در مجموع وجود ندارد. فعلًا می‌یک حزب ... نفره در داخل و خارج از کشور هستیم و طبعاً نمی توان توسط این حزب "کوچک" جنگ را آغاز نمود. پس باید حزب مان را گسترش دهیم تا بتوانیم کمیت لازم حزبی برای آغاز جنگ را بدست بیاوریم. اما ما نخواهیم توانست این وظیفه را موقفانه انجام دهیم مگر اینکه علل و عوامل عدم اجرای این وظیفه در طی ده سال گذشته را شناسایی کرده و با گسترش قاطع از آن علل و عوامل و در پیش گرفتن شیوه‌های کار اصولی و موثر برای گسترش صفو حزب کار و پیکار نماییم ». »

نویسنده و یا نویسنده‌گان پیام، بخوبی آگاهند که آن‌ها از لحاظ کمی اولاً یک دهم کمیت زمان حیات رفیق ضیاء را ندارند و ثانیاً اکثریت مطلق این اقلیت، خارج نشین اند، در این حالت هیچ ارتباط تشکیلاتی شان از طریق تماس‌های الکترونیکی و تلفنی برقرار می‌گردد. آن‌ها بدون کمیت و کیفیت شعارهای آوانتوریستی سر می‌دهند و می‌خواهند «دست به جنگ» بزنند!!

طرح شعارهای و جملات قصار یکی از خصوصیات خردهبورژوازی است. انگلیس در مورد خرده بورژوازی چنین می‌گوید: «این طبقه به جز اندھام هر جنبشی که بدان سپرده شود، قادر به هیچ کار دیگری نیست.

وبسایت فاقد اعتبار شعله جاوید نشر شد، که به احتمال قوی نویسنده اصلی اش نیز همین شخص است. هم مقاله و هم اعلامیه تسلیم طلبانه است که از طرف حزب تحت عنوان «نقد اعلامیه وبسایت فاقد اعتبار شعله جاوید زیر نام فریبنده» حزب کمونیست (ماهیت) افغانستان و مقاله «مذاکرات صلح دوچه» بطور همه جانبی نقد گردیده است.

انقلاب یک ضرورت تاریخی است، به خواست و تمایلات روشنفکرانه بستگی ندارد. زمانی که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب آماده گردد، و حزب کمونیست (مارکسیست - لینینیست - مائوئیست) حداقل به بسیج و سازمان دهی توده‌ها پرداخته و نقشه‌ها و پلان‌های معین و مشخصی برای انقلاب تهیه نموده باشد، در این حالت انقلاب از امکان به واقعیت می‌پیوندد. مائوئیسته دون به صراحت بیان می‌دارد:

«هیچ‌گاه به نبردی که تدارک نشده است، نبردی که فرجامش نامعلوم است دست نزنید؛ چنین بود شعار معروف حزب ما در دوره جنگ‌های انقلابی گذشته» (ماوئیسته دون در باره تعاوی کدن کشاورزی - ۳۱ روزه ۱۹۵۵)

کمرنگ نمودن مبارزات رفیق ضیاء

علیه انحراف عمیق "اندیشه گونزالو"

حال یکی دیگر از این اعلامیه‌ها را مرور می‌کنیم که توسط فرید تحریر گردیده است. به این دو نقل از مقاله فرید توجه نمائید:

«رفیق فقید، نه تنها در عرصه مبارزاتی کشور، نقش برجسته داشت، بلکه در مبارزه علیه انحرافات جدی در جنبش بین‌المللی کمونیستی، نیز نقش فعال و پیش‌آهنگ داشت، او حزب کمونیست (ماهیت) افغانستان را در مبارزه علیه رویزیونیزم حاکم بر حزب کمونیست نیپال و رویزیونیزم پسا م ل م آواکیان و حزب کمونیست انقلابی امریکا، رهبری نمود و مبارزه علیه این انحرافات جدی در جنبش بین‌المللی کمونیستی را به یک بحث همگانی و قاطع در سطح احزاب و سازمان‌های کمونیستی مبدل نمود. همین روی کرد انقلابی و اصولی رفیق ضیاء بود که در رهبری حزب ما و هم در هماهنگی با سایر احزاب و سازمان‌های کمونیستی جهان، نقاب از چهره، رویزیونیزم پسام ل م آواکیان و «راه پاراچندا» بردشت.» (فرید - یک سالگی درگذشت رفیق ضیاء و مسئولیت ما - جون ۲۰۲۱)

در انحرافات جدی در درون حزب، و برخوردهای سکتاریستی، انحرافی، انحلال طلبانه که مثل موریانه حزب را از درون نابود می‌سازد، با تمام توان مبارزه نمائیم. به فرصت طلبانی که مترصد بودند، تا در نبود رفیق ضیاء، از حزب، سکوی پرش برای خود بسازند، تا با استفاده از آن جایگاه، به حیثیت و اعتبار حزب در سطح ملی و بین‌المللی صدمه وارد سازند، مبارزه جدی و همه جانبی نمائیم.» (فرید - یک سالگی در گذشت رفیق ضیاء و مسئولیت ما - جون ۲۰۲۱)

فرید در نقل اولش به درستی نقش رفیق ضیاء را در مبارزات ملی و بین‌المللی علیه رویزیونیزم «سنترهای نوین» و رویزیونیزم «پاراچندا» بصورت درست برجسته ساخته است. اما نمی‌دانم که چرا نقش رفیق ضیاء در مبارزه علیه انحراف عمیق "اندیشه گونزالو" را به فراموشی سپرده است.

تلاش برای خنثی نمودن مبارزات حزب کمونیست (ماهیت)

کافی تبلیغ نمائیم. از لحاظ مالی به مشکلات عدیده‌ای روبرو هستیم و تا کنون نتوانستیم یک راه حل مطمئن برای حل مشکلات مالی پیدا کنیم. در چنین حالتی دست زدن به جنگ احمقانه خواهد بود. همین فعلًا وضعیت نویسنده و یا نویسنده‌گان اعلامیه خیلی بدتر از حزب کمونیست (ماهیت) افغانستان است. در چنین وضعیتی آن‌ها مدعی اند که می‌خواهند «در پرتو راهنمایی‌های رفیق ضیا به جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی دست» بزنند!!

سوال این جاست که چقدر آقازاده‌ها برای جنگ خلق (شکل مشخص جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی) تبلیغ نموده اند؟ با جرئت باید گفت که هیچ‌است تمامی اعلامیه نویسان و مقاله نویسانی که می‌خواهند «به جنگ دست بزنند» پرسان می‌کنیم که در طول حیات ۱۷ ساله حزب کمونیست (ماهیت) افغانستان چند مقاله به شعله جاوید نوشته اید؟ پاسخی در این زمینه نخواهند داشت، زیرا تمامی شان در طرف ۱۷ سال حیات حزب حتی به اندازه انگشتان دست به شعله جاوید مقاومت ننوشته اند، بخصوص نویسنده اعلامیه به اصطلاح کمیته چهارم که می‌خواهند دست به جنگ بزنند در ۱۷ سال گذشته هیچ مقاله به شعله جاوید ننوشته است و فقط چند مقاله به نشرات دموکراتیک نوشته که با انتقادات جدی رفقا و دفتر سیاسی تحت رهبری رفیق ضیاء مواجه گشته است. در این مورد توجه خوانندگان را به قسمتی از گزارش سیاسی کمیته مرکزی به دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (ماهیت) افغانستان جلب می‌نمایم:

«فعالیت‌های دموکراتیک توده‌یی ما در بین جوانان، طبق پلتافورم مبارزاتی تدوین شده و تصویب شده، می‌باید عمدتاً در بین جوانان زحمت کش، به ویژه دهقانان جوان پیش برده می‌شد. اما تا حال چنین نشده است. این وضعیت پراتیکی طبقاتی منفی آن‌چنان اسفبار و سنگین است که باری یکی از سرمقاله‌های نشریه جوانان به تبوریزه کردن و تقدیس کردن این محدودیت به شدت زیان اور پرداخت و جوانان روشنفکر، به ویژه روشنفکران دانشگاهی، را در طی دو قرن گذشته موتور محركه تکامل تمامی جوامع روی زمین قلمداد کرد. طرح این موضوع به حدی یک انحراف خطرناک را نشان می‌داد که حزب نه تنها بحث شفاهی درونی بلکه حتی بحث درونی علیه این انحراف را کافی ندانست و به بحث آشکار علیه آن سرمقاله در صفحات ارگان مرکزی حزب (شعله جاوید) پرداخت و آن سرمقاله را به نقد کشید. اما باید بگوییم که مقاومت شعله جاوید جهت‌گیری طبقاتی خورده بورژوازی سرمقاله مذکور را به نقد کشید و خوب هم به نقد کشید، ولی آیا نقد مذکور وضعیت را از لحاظ پراتیکی نیز اصلاح کرد؟ بلی و البته تا حدی و نه بصورت عمده.» برای معلومات بیشتر در این زمینه به شماره بیست و سوم شعله جاوید دور سوم مراجعه کنید. (تاكیدات از ماست).

از زمانی که این شخص عضویت حزب را دارا بود تا زمان اخراجش از حزب، جهت‌گیری طبقاتی خوده بورژوازبانه وی کاملاً مشهود بوده است. بعد از سپری نمودن چند سال اخراج از حزب این جهت‌گیری شدیدتر گردیده است. از زمانی که عضویت مجدد حزب را با یک توبه‌نامه بدست آورد، چند سال می‌گذرد، در این مدت هیچ مقاله‌ای حتی در سطح دموکراتیک و حزبی ارائه ننموده است.

تقریباً هشت ماه بعد از طرح توطئه انحلال طلبی علیه حزب کمونیست (ماهیت) افغانستان یک مقاله زیر نام «مذاکرات صلح دوچه» و یک اعلامیه تحت نام «اعلامیه حزب کمونیست (ماهیت) افغانستان در مورد اعلام خروج نیروهای اشغال‌گر امریکایی از افغانستان» در

رفقا نام نهاد. البته من زدوبندهای جامعه نیمه فیووالی و مستعمره مان را درک می کنم اما این مناسبات هم آنقدر دست و پاگیر نیست که زنان و دختران منسوب به رفقای ما نتوانند در مسیر مبارزاتی قرار گیرند که متاسفانه همین عدم توجه جدی و دیدگاه شئونیستی حاکم در بین رفقای ما برخی بحث های کاملاً شئونیستی و حتاً اندیشه های از توکرکات های طالبانی را در میان رفقای ما ایجاد نموده است.

رفقای ما به کنش، هنجارشکنی و فعالیت های رفقای زن شان مثل مردان عقب گرا و مرتاجع می نگرنده و حتا بدتر از آن. آن چه را در رسانه های وابسته به رژیم شاهد هستیم و آنچه رادرمیان دست اnderکاران رژیم اقلال بصورت نمایشی شاهد هستیم در برخی رفقای ما دیدگاه های زن ستیزانه از آن هم فراتر رفته است. برخی رسانه ها و محافل رژیم بصورت نمایشی و برای فریب اذهان زنان مساله آموzes های موسیقی های آن گونه برای زنان و دختران دارند. و برخی از چهره های دموکرات ماب رژیم از آن حمایت می کنند. اما زمانی که این پدیده در بین رفقای ما تابو ساخته می شود و موسیقی کارکردن رفقای زن ما "فاحشه گری" قلمداد می گردد و کار و فعالیت فرهنگی هنری آنان چیزی مفت و وقت گذران جلوه می کند، این سخن مثل زخم ناسوری است که اگر با آن جدی برخورد نگردد ییامدهای ایدیولوژیکی ناگواری را به بار خواهد آورد.... به یقین گفته می توانم که همه می ماز منسوبین و کادرهای بلند حرب گرفته تا صفو همه و همه بگونه شئونیست هستیم و برخورد های شئونیستی مان را در کارها و محیط خانواده روزمره به نمایش می گذاریم. اما این برخورد شئونیستی زمانی شکل و حشتیک به خود می گیرد که یکی از اعضای حزب این بحث را مطرح می کند. بناء من توقع دارم که این مساله بصورت جدی پی گیری گردد و نه تنها این مساله بلکه دیدگاه شئونیستی حاکم به کل حزب و رفقا مورد بحث و کنکاش قرار گیرد و این مساله سر آغاز مبارزه جدی علیه شئونیزم جنسی حاکم در میان رفقای ما باشد.

در سال ۱۳۹۲ خورشیدی زمانی که "ز" عضو دیگر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بدنیال انحرافات مکرر مرتكب انحراف فساد اخلاقی گردید، و از عمل کردش زیر نام "حق دموکراتیک" خود دفاع نمود. در این زمان دفتر سیاسی حزب تشکیل جلسه داد و به اکثریت (نه آراء عموم) برای "ز" مجازاتی در حد تنزیل موقعیت حزبی و عدم شرکت اوی در کنگره دوم حزب را در نظر گرفت، و از اخراجش جلوگیری بعمل آورد. باز هم حلقه حزبی فرید علیه این اقدام دفتر سیاسی حزب، تحت عنوان «به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان! داد رسی قربانی تجاوز جنسی یا مصلحت اندیشه سیاسی» موضع گیری نموده و آن را به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب تسلیم کردند. یک نکته را باید یادآوری نمود که فرید نویسنده اصلی مقاله است و رفقای دیگر فقط در اصلاح و تعدیلات مقاله سهم گرفتند. این هم قسمت های از متن مقاله:

«به دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!

دادرسی قربانی تجاوز جنسی یا مصلحت اندیشه سیاسی!

از خیلی دیر به این سو شوربختانه برخوردهای شدید شئونیستی در قبال مبارزات، کنش ها و فعالیت های مبارزاتی رفقای زن ما از سوی برخی از رفقا صوت گفته است. کار و بیکار و مبارزات رفقای زن ما با هتک حرمت و تهمت زدن ها و الفاظ رکیک استقبال گردید. فعالیت های رفقای زن از سوی برخی رفقا به جای تشویق و ترغیب و حمایت و در

افغانستان تحت رهبری رفیق ضیاء علیه انحراف عمیق "اندیشه گونزالو" توسط ملیار در سال ۲۰۲۰ میلادی شروع گردید. او در جلسه تدارکی بین المللی در جنوری ۲۰۲۰ میلادی به نمایندگی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان شرکت نمود، اما او پیش نهاد حزب به جلسه تدارکی بین المللی را به طرز وحشت ناکی تحریف نمود و بخصوص قسمت موضع گیری حزب را علیه انحراف عمیق "اندیشه گونزالو". او این قسمت را طوری دست کاری نموده بود که گویا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان علیه "اندیشه گونزالو" هیچ مشکلی ندارد. بعد از جلسه تدارکی بین المللی صورت جلسه ۴۴ صفحه هی به ملیار تسلیم داده می شود که به رهبری حزب برساند، اما او این کار را نکرد و فقط قطع نامه جلسه را بعد از چندین ماه به رفیق ضیاء ارسال نمود. ملیار دقیقاً در کرده بود که اگر صورت جلسه تدارکی بین المللی را به رفیق ضیاء بفرستد، از طرف دفتر سیاسی تحت رهبری رفیق ضیاء، به شدیدترین شکلی مورد مجازات قرار می گیرد. اکنون در تمامی مقالات شان دیده می شود که لبه تیز مبارزاتی شان علیه رویزیونیزم حاکم بر حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) است. این مسئله شک ما را به یقین تبدیل می نماید که خط فعلی اقلیت انحلال طلب علیه انحرافات "اندیشه گونزالو" نیست. شاید بعد از در گذشت رفیق ضیاء ملیار توانسته باشد آن ها را قانع نماید که مبارزه علیه انحراف عمیق "اندیشه گونزالو" غلط است و دیگر نباید علیه "اندیشه گونزالو" عنوان یک انحراف مبارزه کنند.

در این قسمت ابتدا در مورد شخص فرید بطور مختصر روشنایی می اندازم و بعد نقل دومی را به ارزیابی بگیرم.

فرید یکی از اعضای برجسته و فعال حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بود، او یکی از مدافعان حقوق زنان بود و در موضع گیری علیه شئونیزم جنسی در درون حزب نقش به سزاگی داشت. زمانی که یک تن از اعضای حزب در سال ۱۳۹۱ خورشیدی علیه کار فرهنگی رفقای زن (موسیقی انقلابی) موضع ضد انقلابی اتخاذ می کند و آن را "فاحشه گری" قلمداد می نماید، فرید از برنامه های موسیقی توسط رفقای زن به دفاع بر می خیزد و مقاله تحت عنوان "در آمدی بر دیدگاه های شئونیستی جنسی میان رفقا" به رشته تحریر در می آورد و این دیدگاه شئونیستی را به نقد می کشد. به این بحث فرید توجه کنید:

« مبارزات آزادیخواهانه زنان در گذره زمان همواره چالش ها و ناهنجاری های خود را داشته و دارد. با آنهم مردان مبارز، انقلابی و آزادیخواه باید مبارزات ضدشئونیستی را حمایت نمایند و برای شگوفایی آن نقش ارزنده بگیرند. در بخش برنامه حزب در گفتمان مساله زنان آمده است:

«مردان نه تنها بخاطر الزامات و ضرورت های عمومی مبارزه انقلابی، بل که به طور مشخص بخاطر مبارزه علیه شئونیزم مردسالارانه ای که خود در نهاد دارند، باید از مبارزات آزادیخواهانه زنان حمایت و پشتیبانی نموده و در جهت تقویت و اعتلای این مبارزات بکوشند.»

آنچه در بالا آمده بصورت خیلی جدی به رشد اعتلای مبارزات زنان از جانب مردان اشاره شده است. اما آن چه هویدا است که در میان رفقای ما متأسفانه این امر بصورت همه جانبه عملی نگردیده و برخی رفقا در مقابل با این پدیده حرکت می کنند و در محیط و پیرامون خانواده شان از مبارزات و سهم زنان و دختران خانواده های شان نیز جلوگیری می کنند. که به جرئت می توان آن را شئونیزم حاکم بر دیدگاه

این جا دیگر ما با اشتباه روپرتو نیستم. این جا جنایتی اتفاق افتاده و متهمی هم نیست، بلکه ما با مجرمی روپرتو هستیم که خودش با مباهات به کارش اذعان می دارد و از آن دفاع می کند و در نهایت با زورگویی به همه پاسخ می گوید و بدون این که از عملکردش پشیمان باشد با تهمت زدن و افترا بستن به قربانی جنسی اش، عهد و قول و قرارش را مثل همیشه زیر پا می نماید و در شکار جدید می برآید.

فیصله رهبری حزب اما در نخست که "نه تنها به اخراج وی اکتفا نشود بل جزای دیگر هم برایش مدنظر گرفته شود" اصولی بوده است و حتا با کارهای که زلاند انجام داده هم این جزا کافی نیست. اما زلاند به جای شرمندگی و قبول اشتباہ و اصلاح خویش با پیروی و زورگویی با رفقا برخورد می کند و همه را نادیده می گیرد و قربانی جنسی اش را به اصطلاح مثل شی بی ارزش جلوه می دهد و برایش بها نمی دهد و بدتر از همه که از کارش دفاع می کند».

فرید در دومین کنگره سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اشتراک نمود و توانست که از کنگره رای اعتماد بدست آورد و عضویت علی البدل کمیته مرکزی را از آن خود بسازد. او از جمله فعالین رفقای جوان کمیته مرکزی حزب بشمار می رفت.

زمانی که فرید بدون اطلاع رهبری حزب، کشور را ترک نمود و عازم خارج گردید، در پولینیوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که در نهم قوس ۱۳۹۴ خورشید توپر گردید، این حرکتش بنام یک عقب گرد آشکار ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی دانسته شد، بناءً از عضویت علی البدل کمیته مرکزی اخراج گردید و ج. که در کنگره رای گرفته بود و به عنوان عضو بالقوه بشمار می رفت به صفت عضو علی البدل کمیته مرکزی جایش را گرفت.

فرید که در جریان مبارزاتش موضع سفت و محکم علیه شئونیزم جنسی دو تن از اعضای حزب داشت، نمی دانم روی کدام ملاحظات اکنون با ایشان هم دست شده و در کنار انحلال طلبان ایستاده است. وقتی وی می نویسد:

«در انحرافات جدی در درون حزب، و بر خودهای سکتاریستی، انحرافی، انحلال طلبانه که مثل موریانه حزب را از درون نابود می سازد، با تمام توان مبارزه نمائیم. به فرصت طلبانی که مترصد بودند، تا در نبود رفیق ضیاء، از حزب، سکوی پرش برای خود بسازند، تا با استفاده از آن جایگاه، به حیثیت و اعتبار حزب در سطح ملی و بین المللی صدمه وارد سازند، مبارزه جدی و همه جانبه نمائیم.» (فرید - یک سالگی در گذشت رفیق ضیاء و مسئولیت ما - جون ۲۰۲۱)

ای کاش فرید بتواند که به گذشته نظری انداخته و با تجزیه و تحلیل همه جانبه علیه سکتاریزم و انحلال طلبانی موضع گیری نماید. اسناد و شواهدی زیاد حزبی وجود دارد که انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی انحلال طلبانه شان را در زمان حیات رفیق ضیاء نشان می دهد. این اسناد در شرایط معین به دسترس جنبش مائوئیستی افغانستان گذاشته خواهد شد. یکی از این اسناد تحریف دهشتناک ملیار پیش نهاد حزب

صورت اشتباه شان آنان را متوجه و با نقد نمودن در پی اصلاح شان برآمدن متسافانه با اصطلاح "فاحشه گری" و ... استقبال گردید.

۴. رفیق زلاند از دیرگاه به این سو، داعیه مبارزه برای احقاق حقوق زنان مظلوم این سرزمین را داشته و درین راستا به صورت شباهنگ روزی تلاش ورزیده است. بر این کارنامه، همه می بالند و دستش را به گرمی می فشارند. اما، گلهایی را که در طول سال‌ها این رفیق آب داده است، حکایت از این امر دارد که ادعاهایی از این دست فقط در سطح شعار بوده است. واقف بودن به برخی ارزش‌ها و حقوق؛ مهم است ولی پای بند بودن و متعهد بدون به آن‌ها مهمنت می باشد. اما متسافانه این یار بندی نه تنها مشهود نیست، بلکه عالم‌علیه این ارزش‌ها حرکت صورت گرفته است. آخرین قضیه، به خوبی این قضاوت را تصريح می کند. رفتارهای به ظاهر مترقبی زلاند، و نتایج این رفتارها را نمی توان جز خیانت، برخورد ایزاری و فرصت طلبانه نسبت به ارزش‌های تصريح شده در اساسنامه نماید. استفاده‌ی ایزاری از ارزش‌ها مگر جز فرصت طلبی چیزی دیگر می تواند باشد؟ بیناً تکرار اشتباہ، اشتباہ نیست، گناه است و در نهایت جنایتی است نابخشودنی. آن‌جهه را بار بار از سوی رفیق زلاند رخ داد دیگر نمی توان اشتباہ خواند، بل جنایت است. تجاوز جنسی توان با فریب است. این فریب در هر مرتبه، عضو حزب، داوطلب عضویت، هودار و یا هم روابط دموکراتیک بخش زنان حزب را آماج قرار داده است.

۶. زلاند اما از دیر باز، متسافانه درین مساله مشکلات جدی داشته است. بدون شک آن‌چه که مطرح می گردد متوجه زندگی شخصی رفیق است، نیک می دانیم که زندگی شخصی ما از زندگی سیاسی ما جدا نیست. زلاند اما یک طرف زندگی شخصی اش، عضو حزب، هودار، داوطلب عضویت و یا هم از روابط دموکراتیک حزب بوده است. هر بار به اصطلاح از یک سوراخ گزیده شده این اما در پی چاره‌اندیشی نه برآمد تا برخورد اصولی و دفاع از جایگاه قربانی. از رابطه‌های زلاند که نیاز نیست نام بده شود تا اکنون بخش زنان را بصورت کتلوي از حزب دور نموده است، اما رهبری حزب اصلا به این مساله توجه نکرده و یا هم نموده است هم بگونه‌ی نیووده است که مانع بروز این گونه رویدادهای ناگوار در آینده گردد.

۷. رابطه اخیر و به اصطلاح گل کاری زلاند را می توان جنایتی توصیف کرد که با فریب کاری و سواستفاده از نام حزب و مناسبات کمونیستی صورت گرفته است. زلاند در واقع تجاوز جنسی خویش را با استفاده از روابط رفیقانه، و این که ما کمونیست هستیم و می توانیم خیلی راحت رابطه جنسی برقرار کنیم را پیش می برد.

۱. «شاید تجاوز جنسی با زور باشد چیزی که در گوش و کنار کشور روزانه به وقوع می بیوند مانند تجاوز جنسی سید واحد بهشتی بر شکیلا در یامیان و قتل او. آن تجاوز بر شکیلا با زور و قتل او انجام گرفته و این تجاوز بر شکیلا با فریب و ترفند و با استفاده از شعارهای کمونیستی و وعده‌ی ازدواج. نفس هر دو قضیه تجاوز است بر شکیلاها.

ضمن مبارزه علیه تضاد غیرعمده و تضادهای بزرگ دیگر را هرگز به فراموشی نسپرد.

رفیق ضیاء در قدم اول تفاوت میان تضاد اساسی و تضاد عمده را خوب نمایان ساخت. و تضاد عمده و غیرعمده را بخوبی از هم تفکیک نمود.

رفیق ضیاء نه تنها تضاد عمده میان خلق افغانستان و اشغال گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را بعنوان تضاد عمده مشخص نمود، و مبارزه با طالبان را در تابعیت از تضاد عمده بعنوان تضاد غیرعمده به پیش برد، بلکه جهنمه عمده و مهمتر این تضاد که همانا وظیفه مبارزاتی عمده است نیز مشخص نمود. و همچنین او همیشه یادآور می‌شد که در پهلوی تضاد عمده و غیرعمده نباید مبارزه علیه دو تضاد مهم دیگر (تضاد شئونیزم ملیت طبقه حاکمه پشتون و تضاد شئونیزم جنسی) را به فراموشی سپرد و یا این که به حاشیه راند و به بعد از انقلاب ماکول نمود.

او تاکید داشت که فراموش نمودن تضاد غیرعمده و سایر تضادهای بزرگ که عمده نیستند به معنای تسلیم طلبی طبقاتی است. به این بحث رفیق ضیاء توجه نمایید:

«اولاً باید بصورت دقیق توجه داشت که وظیفه مبارزاتی عمده وظیفه‌ای است که باید همیشه در-صدر وظایف مبارزاتی قرار داشته باشد و نباید نظرًا و عملاً عمدگی آن به فراموشی سپرده شود. ثانیاً باید بصورت شفاف و روشن متوجه بود که تضاد عمده، علیغیم اهمیت درجه اول و محوری آن، فقط یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی است و تضاد اساسی تبارزات بزرگ دیگری نیز دارد. به عبارت دیگر وظیفه مبارزاتی عمده فقط یکی از وظایف مبارزاتی بزرگ است و وظایف مبارزاتی بزرگ دیگری نیز وجود دارند که گرچه غیرعمده هستند، ولی همچنان بزرگ باقی می‌مانند و نمی‌توان آن‌ها را به فراموشی سپرد. یقیناً اجرای این وظایف باید در بیرون و در تابعیت از اجرای وظیفه مبارزاتی عمده بیشتر شود. یعنی در اجرای این وظایف می‌توان- و باید- بخارط مصالح عمومی وظیفه مبارزاتی عمده انعطاف‌های مبارزاتی لازم و ضروری را مورد اجرا قرار داد. اما یه فراموشی سپردن کامل و کلی این وظایف چیزی است که نمی‌توان- و نباید- به آن تن داد، زیرا که غیرعلمی، غیردیالیکتیکی و مبتنی بر تسلیم طلبی طبقاتی است.

مثالاً طالبان نیرویی است که علیه اشغال گران و رژیم دست‌نشانده آن‌ها می‌جنگد. تا این جا نمی‌توان- و نباید- با آن‌ها عمدتاً همنوایی نشان نداد. اما موضع ما در قبال طالبان نمی‌تواند- و نباید- صرفاً مبتنی بر این همنوایی باشد، بلکه در درجه دوم ناهمنوایی‌ها را نیز باید در نظر گرفت. دلایل آن بسیار روشن و واضح است. (شعله جاوید- شماره هفتم دور چهارم - صفحه دوم - تأکیدات از ماست)

رفیق ضیاء به تعقیب صحبت‌شش خصلت ارتجاعی طالبان را بیان می‌نماید و به تعقیب بیان شش خصلت ارتجاعی طالبان می‌نویسد که:

«ناگفته رoshن است که هیچ نیروی سیاسی انقلابی نمی‌تواند- و نباید- مساایل بزرگ بر شمرده در فوق را نادیده بگیرد، مگر اینکه یک سره از موجودیت مستقل و مبارزات مستقل خود بگذرد و عملی خود را منحل سازد. واضح است که چنین حالتی غیر از تسلیم طلبی طبقاتی چیز دیگری نخواهد بود.» (برای معلومات بیشتر در مورد آراء و افکار رفیق ضیاء در باره تضادها به شماره هفتم دور چهارم شعله جاوید مراجعه کنید - تأکیدات از ماست).

زمانی که خواننده به این شماره شعله جاوید مراجعه نماید دقیقاً در می‌کند که نویسنده‌گان پیام‌ها چقدر ظریفانه و ماهرانه تلاش نموده تا چهره رفیق ضیاء را در مورد تضاد مائوئیستی وارونه جلوه دهند.

در جلسه تدارکی بین‌المللی در جنوی ۲۰۲۰ میلادی است. دیگری نامه‌های رفیق ضیاء در مورد ملیار و زلاند است. بقیه اسناد و فیصله‌های حزبی در مورد هر کدام شان می‌باشد.

فرید باید این نکته را دقیقاً درک نماید کسانی «به حیثیت و اعتبار حزب در سطح ملی و بین‌المللی صدمه وارد نموده است» نه تنها بعد از در گذشت رفیق ضیاء، بلکه در زمان حیات او نموده اند که به تحریف اسناد حزبی پرداخته اند و بقول خودش مرتكب جنایات نابخشودنی گردیده و باربار حزب را مورد ضربت قرار داده اند. فقط و فقط چنین اشخاصی فرست طلبانی اند «که متصرف بودند، تا در نبود رفیق ضیاء، از حزب، سکوی پرش برای خود بسازند» و به این طریق ناگهان از عضو عادی حزب به عضویت "دفترسیاسی" نام نهاد ارتقاء نمایند.

پایان

۱۴۰۰/۵/۱۷ خورشیدی (۲۰۲۱/۸/۸ میلادی)

توضیحات:

۱ - در پیام تسلیت واحد شماره ششم به مناسبت در گذشت رفیق ضیاء چنین می‌خوانیم:

«رفیق ضیاء توجه خاصی به تیوری مائوئیستی تضاد عمده داشت. او هرگز فرصتی برای بر جسته کردن این که تضاد عمده بین امپریالیزم و خلق‌ها و ملل تحت ستم است، ازدست نداد؛ در رابطه به افغانستان، او تاکید می‌کرد که تضاد عمده بین اشغال گران امپریالیستی و رژیم دست‌نشانده با خلق‌های کشور است.» (تاکید از ماست).

به پیام تسلیت واحد روسایی شماره چهارم که نویسنده اصلی آن زلاند است در این مورد توجه نمایید:

«حزب ما، تحت رهبری رفیق ضیاء با جمع‌بندی تیوریکی از جنبش کمونیستی و چپ افغانستان به گستاخانه تاریخی دست زد. شاخص‌های این گستاخانه عرصه‌های بسیار را شامل می‌شوند: تحزب پرولتری، تحلیل طبقاتی جامعه افغانستان، انتراسیونالیسم پرولتری، تعیین تضاد عمده جامعه و تفکیک آن با تضاد اساسی، تعريف مشخص از تضادهای اجتماعی (ستم بر زنان و ستم ملی) و فعالیت‌های مستقل پرولتری از آن جمله‌اند.» (تاکید از ماست).

هرو در پیام کاملاً تسلیم طلبانه است. پیام اول فقط بحث تضاد عمده خلق با اشغال گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را به میان کشیده است، اما بقیه تضادها را بدست فراموشی سپرده است. اما پیام دومی بحث تضاد عمده و تفکیک آن از تضاد اساسی را مطرح نموده، در این پیام نیز تضاد غیر عمده و وظیفه عمده مبارزاتی از نظر افتاده است.

هر دو واحد در پیام تسلیت به مناسبت در گذشت رفیق ضیاء خواستند تا چهره رفیق ضیاء را در مورد تضاد مائوئیستی مخدوش نمایند.

رفیق ضیاء نه تنها «توجه خاصی به تیوری مائوئیستی تضاد عمده داشت»، بلکه وظیفه عمده مبارزاتی را در صدر کار قرار می‌داد و در

کدام یک؟

اخلاق پرولتری یا اخلاق بورژوازی



مأوئیست‌ها که پایه استدلال شان ماتریالیزم دیالکتیک است به این گونه استدلال پوچ و بی معنای مارکسیست‌های خرد بورژوا با نیش‌خند می‌نگرند، و می‌گویند، تا زمانی که سیستم اقتصادی - سیاسی - اخلاقی جوامع مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فیوдалی و جوامع سرمایه‌داری توضیح نگردد نمی‌توان درباره "حق دموکراتیک" و یا اخلاق بطور کلی بحث نمود.

بحث در مورد اخلاقیات قبل از توضیح پرسوه اخلاقیات، این نتیجه‌گیری خرد بورژوازی‌بانه را بدست می‌دهد که هر شخص آزاد است از حق دموکراتیک خود استفاده نموده و به معاشقه بازی بپردازد. یا به عبارت دیگر معاشقه بازی نه جرم است و نه هم انحراف، بلکه حقی است که هر انسان باید از آن استفاده نماید. این استدلال همانند استدلال هگل است که می‌گوید: «هر واقعیتی معقول و هر معقولی واقعیت است» هدف هگل از این استدلال این بود تا دولت پرسوس که یک واقعیت بود، معقول و حقیقی جلوه‌گر سازد، به همین قسم "مارکسیست"‌های خرد بورژوا می‌خواهند اخلاق بورژوازی را صاف و ساده درست، حقیقی و اصولی جلوه‌گر سازند. این حکم به منزله تمام آن چیزهایی است که در سیستم سرمایه داری وجود دارد، و در حقیقت به مثالیه تقدیس جامعه سرمایه‌داری و بقول برشت به منزله تله‌ای برای بدام انداختن انسان‌های شریف و صادق است. آن‌ها با این استدلال خویش می‌خواهند تا انسان‌های شریف را بدام انداخته تا عنان اختیار خویش را بدست اخلاق بورژوازی بدهنند. همین اخلاقیات بورژوازی است که انحطاط را در جامعه دامن می‌زند.

چنین بخوردی در مقابل زنان صاف و پوست کنده به معنای دست کم گرفتن زنان، و تیله نمودن (هُل دادن) آنان به سمت بورژوازی امپریالیستی است. بنابقول لینین هر گاه پوست چنین "مارکسیست"‌ها را خراش دهید ابتدال شان ظاهر می‌گردد.

لینین در بحث با کلارازتکین می‌گوید:

«بنیان بخورد غلط احزاب کشوری ما چیست؟ (من از روسیه شوروی صحبت می‌کنم) این بخورد در تحلیل نهایی، دست کم گرفتن زنان و کارهای انجام شده توسط آن‌ها است، فقط همین است. متأسفانه هنوز ممکن است در مورد بسیاری از رفقاء مان بگویم: پوسته

قبل از این‌که به مباحث اخلاقی بپردازیم، باید دانست که اخلاق بخشی از ایدئولوژی است، یعنی اخلاق بخشی از روینای ایدئولوژیک را تشکیل می‌دهد. ایدئولوژی دارای خصلت طبقاتی است که منعکس کننده زیرینا می‌باشد. در جوامع طبقاتی پیکار ایدئولوژیک، یکی از اشکال مبارزه طبقاتی است. و به همین ترتیب پیکار با اخلاقیات ضد پرولتری نیز بخشی از اشکال مبارزه طبقاتی است. رفیق ضیاء اخلاق و بخورد های اخلاقی در رابطه با یک حزب سیاسی و تشکلات سیاسی را این گونه توضیح می‌دهد:

«۱- اخلاقیات بطور کل بخشی از ایدئولوژی بطور کل است. به همین جهت اخلاقیات در مناسبات سیاسی بخشی از ایدئولوژی سیاسی است و نمی‌تواند جدا از آن مدنظر قرار بگیرد. اگر این موضوع را در رابطه با یک حزب سیاسی و تشکلات سیاسی توده یی تحت رهبری آن مدنظر قرار دهیم، باید بگوییم که اخلاقیات و بخورد های اخلاقی در مناسبات سیاسی بخشی از مناسبات ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی در حزب سیاسی مربوطه و تشکلات ملی - دموکراتیک مرتبط به آن و همچنان در مناسبات فی مابین حزب سیاسی و تشکلات ملی - دموکراتیک متذکره است و نمی‌تواند به عنوان یک موضوع صرفاً شخصی و خصوصی در نظر گرفته شود.» (رفیق ضیاء - مطالعه در مورد جواب مختلف قضیه رفیق زلاند)

چون موضوع مشخص مورد بحث ما درینجا اخلاق جنسی است، پس بیشترین صحبت خود را در این محدوده پیش می‌بریم.

"مارکسیست"‌های خرد بورژوا اصلاً این موضوع را نمی‌توانند درک نمایند، آن‌ها طبق منفعت جویی شخصی در مورد گرفتن رابطه با دختران جوان بدون در نظر داشت عوایق بعدی که زندگی یک دختر به کجا می‌انجامد به کلی گویی می‌پردازند و می‌خواهند که زیر نام "حق دموکراتیک" فحشاء را حقیقی و یک موضوع صرفاً شخصی و خصوصی تلقی نمایند.

این گونه افراد با غرض شخصی و سوء استفاده از مسایل حزبی، با هزاران حیله و نیرنگ و هزاران وعده و وعید، زیر نام "کمونیست" بودن دختران جوان را از راه بیرون می‌کنند، و بعد از کام‌جویی بدون در نظر داشت عوایق بعدی آن، آن‌ها را رها می‌نمایند و با سفسطه گویی فقط به تبرئه خود می‌پردازند.

این چنین حرکتها و عمل کردها بورژوازی است، زیرا چنین روابطی نه بر اساس عشق، بلکه به خاطر فساد اخلاقی یا بهتر بگوییم به خاطر فحاشی گرفته شده است. رابطه ای که حتی بر اساس عشق گرفته می‌شود، ادامه پیدا می‌کند و به ازدواج منتهی می‌گردد، این چنین روابط اخلاقی است، در غیر این صورت هیتاژیم است. انگلیس می‌گوید:

«اگر تنها ازدواج‌هایی که مبتنی بر عشق می‌باشند اخلاقی هستند، پس تنها آن‌هایی اخلاقی هستند که در آن‌ها عشق ادامه می‌یابد.» (انگلیس منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - صفحه ۱۱۷ - ترجمه احمد زاده)

«با پیدایش تمایز مالکیت - یعنی از همان مرحله بالایی بربریت - کار مزدوری بطور گاهگاهی در کنار کار برداشتی پیدا می‌شود، و هم‌زمان با آن، و بمثابه هم‌زاد ضروری آن، فحشاء حرفة‌ای زنان آزاد در کنار تسلیم احیاری برداشتن پدید می‌گردد. بدین طریق میراثی که از ازدواج گروهی برای تمدن بجا ماند دو جانبه است، درست همانند همه چیزهای که توسط تمدن بوجود می‌آید، دو جانبه، دولبه، تضادمند و تناقضمند است: از یک طرف یکتا همسری، و از سوی دیگر هیتاریزم، و منجمله افراطی ترین شکل آن فحشاء. هیتاریزم همانقدر یک نهاد اجتماعی که هر نهاد دیگر، عبارتست از تداوم آزادی جنسی کهنه بسود مردان. هیتاریزم گرچه در سخن محکوم می‌شود ولی در حقیقت نه تنها تحمل می‌شود بلکه با لذت تمام، بخصوص توسط طبقات حاکم، صورت می‌گیرد. ولی در واقع این محکومیت به هیچ وجه شامل مردانی که به آن اقدام می‌کنند، نمی‌شود و فقط شامل زنان می‌گردد: آن‌ها تکفیر شده و طرد می‌شوند تا بدین وسیله یک‌بار دیگر سلطه مطلق جنس مذکور بر جنس مونث، بمثابه قانون بنیادی جامعه اعلام گردد. ولی از این‌جا یک تضاد دومی در خود یکتا همسری بوجود می‌آید. در کنار شوهری که زندگی او با هیتاریزم زینت یافته است، زن فراموش شده قرار دارد.... دو قیافه اجتماعی دائمی که تا حال ناشناخته بودند، به همراه یکتا همسری به عرصه قدم می‌نهند - عاشق زن، و شوهر فاسق زن. زنان مغلوب مردان شده بودند، ولی این مغلوبین، تاج پیروزی را با نظر بلندی تمام بر سر مردان نهادند. زنا - که مطربود، بشدت قابل مجازات، ولی غیر قابل سرکوبی بود - در کنار یکتا همسری و هیتاریزم بصورت یک نهاد اجتماعی اجتناب ناپذیر در آمد.» (انگل‌س - منشاء خانواده؛ مالکیت خصوصی و دولت - صفحه ۹۸ و ۹۹)

با قدرت‌گیری سرمایه‌داری همه‌چیز به کالا تبدیل گردید، تمام آداب و رسوم آبایی و اجدادی را برهم زد و فقط یک چیز - خرد و فروش، «قرارداد» - را بجایش گذاشت.

به همین علت است که حقوق دانان و ایدئولوگ‌های بورژوازی مدعی اند که ازدواج میان دو طرف یک قرارداد و یک عمل حقوقی است و با رضایت کامل طرفین انجام می‌شود. اما خود بورژوازی دقیقاً می‌داند که عاقدهن حقیقی ازدواج کیانند و تحت چه شرایطی صورت می‌گیرد.

تا زمانی که مالکیت خصوصی وجود داشته باشد مردان بر زنان تسلط خواهند داشت و در ازدواج رضایت حقیقی طرفین موجود نخواهد بود. در چنین سیستمی بنابر قول انگل‌س «حق بی وفاکی در زنا شویی، حتی تا امروز متعلق به مرد است، و حداقل توسط رسم تقدیس شده است.»

زمانی رضایت کامل حقیقی در ازدواج انجام خواهد گرفت که تولید سرمایه که بر مبنای مالکیت خصوصی انجام می‌گیرد از بین بود و ملاحظات اقتصادی که اثر شدیدی در اقتصاد دارد کاملاً محظوظ. در چنین حالتی است که دیگر مرد بر خانواده تفوق نخواهد داشت. ایجاد چنین شرایطی است که نسلی از مردانی را تربیه می‌کند که در تمام طول عمر خود هرگز زنی را به بهای پول و یا به کمک اجتماعی دیگری فریب و وادرار به تسلیم نمی‌کند، و بر همین ترتیب نسلی از زنانی پا به میدان می‌گذارند که هرگز جز عشق واقعی شان تسلیم هیچ مردی نخواهند شد.

هرگاه شخصی زیر نام کمونیست بودن این ایده را ترویج کند که ما می‌توانیم به راحتی رابطه جنسی برقرار کنیم و بعد از کام جویی دختر، به همین راحتی آن را فسخ نمائیم، زیرا این "حق دموکراتیک"

کمونیستی را خراش بده، ابتدا ظاهر می‌شود»، «اگر زنان با ما نباشد ممکن است ضد انقلابیون در شوراندن آن‌ها علیه ما موفق شوند. باید این را همیشه در ذهن مان داشته باشیم. ما باید توهدهای زنان را به سوی خود بکشانیم حتی اگر بگفته استراتلساند آن‌ها را با زنجیر به بهشت بسته باشند.»

هرگاه زنان دست کم گرفته شود و جلوی فسادهای سیاسی، اخلاقی، اشتباها و انحرافات مکرر گرفته نشود بخواهی دشمن در شوراندن زنان علیه ما موفق می‌گردد. برخورد های ضد اخلاقی فقط بعضی افراد حزبی این حقیقت را کاملاً ثابت ساخت. بعد از برخورد های غلط، زنانی که در صف انقلاب ایستاده بودند در صف ضد انقلاب تیله گردیدند.

امروز افغانستان کشوریست مستعمره - نیمه فیووالی و فرهنگ مسلط در این جامعه فیووالی فیووالی است. در این جامعه انواع ستم بر زن از تجاوزات مکرر گرفته تا مثله نمودن و قتل زنان به روای عادی جامعه تبدیل گردیده و در این مورد باز پرسی هم وجود ندارد. یا بعبارت دیگر زن در این جامعه به انداره موافی ارزش ندارد. ما در جامعه زندگی می‌کنیم که خوبی دختر در ترازوی باکره‌گی او وزن می‌گردد. دختری که این خوبی را نداشت باید مادام‌العمر رنچ ببرد، تحقیر و توهین شود. آیا در چنین جامعه رابطه جنسی از عشق و محبت طرفین سرچشمه می‌گیرد؟ با جرات می‌توان گفت که در جامعه فیووالی و سرمایه‌داری اصلاً این قاعده مراعات نمی‌گردد، اما رابطه جنسی وجود دارد.

در جامعه فیووالی اگر عشقی وجود داشته باشد، خارج از حلقه ازدواج می‌باشد. چنین عشقی بنیاد ازدواج نبوده، بلکه عشقی است که بنیاد ازدواج را خراب می‌کند. چنین روابطی زندگی دختر را خراب نموده و او را از هرگونه ازدواج باز می‌دارد. این گونه مثال همین فعلاً در افغانستان زیاد است. امروز هزاران دختر بدون ازدواج زندگی را سپری می‌نمایند، که این خود نوعی ستمی است که بر آن‌ها تحمیل گردیده است.

زمانی که مالکیت اجتماعی جایش را به مالکیت فردی داد و مونوگامی (تک همسری) استیلا پیدا نمود، از این زمان به بعد ازدواج تابع ملاحظات اقتصادی گردید. گرچه در این دوره ازدواج از شکل خریداری زن بیرون می‌آید، اما عملاً این شکل حفظ می‌گردد. در چنین حالتی نه تنها زن، بلکه مرد هم قیمت پیدا می‌نماید. این قیمت متعلق به صفات شخصی اش نبوده، بلکه منوط به ثروت و دارایی وی می‌باشد. بدین معنا که یکتا همسری نیز به معنای عشق جنسی نیست، بلکه تابع مصلحت اندیشی است.

«یکتا همسری به هیچ وجه ثمره عشق جنسی فردی نبوده و به آن مطلقاً کاری نداشت. زیرا ازدواج مانند همیشه ازدواج مصلحتی بود... بدین طریق یکتا همسری به هیچ وجه در تاریخ به مثابه آشتی مرد و زن، و به طریق اولی، بصورت عالی ترین شکل چنین سازشی، پدیدار نمی‌شود، بلکه بر عکس بصورت انفیاد یک جنس توسط جنس دیگر، به مثابه اعلام تضاد بین جنس‌ها به شدتی که تا کنون در اعصار ماقبل تاریخ ساقه نداشته است، ظاهر می‌شود.» (انگل‌س - منشاء خانواده؛ مالکیت خصوصی و دولت صفحه ۹۵ و ۹۶)

انگل‌س چند صفحه بعد در مورد یکتا همسری و در کنار آن هیتاریزم را چنین بیان می‌دارد:

این موضوع را از قول رفیق ضیاء در مورد اخلاق جنسی و ظیفه یک عضو حزب کمونیست را در این موارد پی می‌گیریم.

«۲ - مسلمًا اخلاقیات بطور کل صرفاً به اخلاقیات جنسی محدود نمی‌گردد، بلکه جنبه‌های گوناگون دارد. اما از آنجایی که موضوع مشخص مورد بحث ما درینجا اخلاقیات جنسی است، صحبت‌های خود را در محدوده آن پیش می‌بریم. در مورد موضوع مورد بحث باید جداً توجه داشت که در شرایط اجتماعی ویژه افغانستان، زنان و دختران از لحاظ مواجه شدن با برخوردهای اخلاقی جنسی نامناسب به شدت آسیب پذیر هستند و حتی می‌توانند از یک برخورد سطحی نامناسب چنان آسیب ببینند که مادام العمر در رنج و عذاب باشند. عدم توجه به این موضوع، ولو تحت عناوینی چون حق دموکراتیک وغیره، فقط و فقط نشان‌دهنده عدم مسئولیت پذیری و بی‌توجهی لومپن مبانه به عواقب عمل کرد یا عمل کردهای خود است.

«۳ - اخلاقیات و مشخصاً اخلاقیات جنسی در یک حزب انقلابی پرولتری نمی‌تواند ویژگی‌های خاص خود را نداشته باشد. اگر این ویژگی‌ها مدنظر قرار نگیرد، در واقع امر پیش‌آهنگی حزب انقلابی مورد انکار قرار می‌گیرد.

یک عضو حزب انقلابی پرولتری متعهد است که منافع شخصی اش را تابع مقتضیات امر انقلاب بسازد. مسلمًا درینجا منظور از منافع شخصی و خصوصی، منافع مشروع است، چرا که منافع غیر مشروع بصورت بدیهی در تقابل با مقتضیات امر انقلاب و منافع حزب قرار دارد.

اگر موضوع را بطور خاص در رابطه با اخلاقیات جنسی و برخوردهای اخلاقی جنسی مدنظر قرار دهیم، باید بگوییم که منافع جنسی یک عضو حزب باید تابع مقتضیات امر انقلاب باشد. روشن است که درینجا منظور از منافع جنسی همانا منافع جنسی مشروع است، چرا که منافع جنسی غیر مشروع بصورت بدیهی در تقابل با مقتضیات امر انقلاب قرار دارد. بنابرین یک فرد حزبی حق ندارد اعلام نماید که حتی منافع جنسی مشروعش یکسره یک موضع خصوصی متعلق بخودش است و حزب حق ندارد به هیچ صورتی در آن مداخله نماید، چه رسد به منافع جنسی غیر مشروع.

یقیناً منافع جنسی و روابط جنسی چنین فردی نمی‌تواند جوانب کاملاً خصوصی و شخصی نداشته باشد. اما مقدم تراز آن و بیشتر از آن باید توجه داشت که در هر حال این موضوع بطور کل باید تابع مقتضیات امر انقلاب باشد.

اما منافع جنسی و روابط جنسی غیر مشروع که گفتیم بصورت بدیهی در تقابل با مقتضیات امر انقلاب قرار دارد، موضوع دیگری است که اساساً بحثی در مورد تابعیت آن از مقتضیات امر انقلاب نمی‌تواند در میان باشد. به عبارت دیگر این چنین منافع و روابطی از اساس ضد انقلابی است و در تقابل با مقتضیات امر انقلاب قرار دارد.» (مطلوبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند)

«لینین اعتقاد داشت که "اخلاق واقعی" یا "اخلاق پرولتری" اخلاقی است که انسان را بر می‌کشد و "عروج" می‌بخشد و از "استثمار" رها می‌سازد.... توهه‌ها، آفرینندگان واقعی "اصول اخلاقی" هستند و این اصول را در یک روند طولانی و زجر آور مبارزه برای کسب آزادی

مائست، و زیر این شعار خود را پنهان نموده و همه روزه در پی حفت دیگر برآید و آن را مساله شخصی خود قلمداد کند، چنین اشخاصی نه یک انقلابی، بلکه یک خرد بورژوازی کودن و بی مقداریست که زیر نام کمونیزم به ترویج فحاشی که هم‌زاد ضروری سرمایه است در جامعه می‌پردازد. از نظر لینین چنین افرادی به لابالی گری جنسی دامن می‌زنند و انقلاب به چنین افرادی نیازی ندارد. لینین در بحث با کلارارتکین در این مورد چنین می‌گوید:

«شما رفیق × را می‌شناسید، جوان والا و با استعدادی است. با تمام این حرفها، من از این می‌ترسم که وی به هیچ جایی نرسد. وی مرتبا، یکی پس از دیگری، رابطه عشقی دارد. این وضع برای مبارزه انقلابی و انقلاب خوب نیست. من به اعتبار و پایداری زنانی که رابطه عشقی شان با سیاست قاطی می‌شود، اعتماد ندارم. و همچنین به مردانی که دنبال هر لباس زیر زنانه‌ای می‌روند و با هر زن جوانی رابطه برقرار می‌کنند. نه، این با انقلاب جور در نمی‌آید.» در جای دیگر می‌گوید:

«انقلاب تمرکز و تقویت توده‌ها و افراد را می‌طلبد، وضعیت خوش گذرانی متداویل بین قهرمانان و شیر زنان را تحمل نمی‌کند. لابالی گری جنسی بورژوازی است. نشانی است از فساد. پرولتاریا یک طبقه به پا خاسته است. نیازی به تغییر یا الکل ندارد، پرولتاریا نباید سستی، پلیدی و وحشی‌گری سرمایه‌داری را فراموش کند و نخواهد کرد. پرولتاریا قوی‌ترین الهام خود برای مبارزه از موضع طبقاتی اش را از ایده‌آل کمونیستی می‌گیرد. آنچه که نیاز دارد، روشن بینی، روشن بینی و بازهم روشن بینی است. از این لحظه تکرار می‌نماید نه سستی، نه بیهودگی و نه عیاشی نباید وجود داشته باشد. خود کنترولی و خود نظمی بندگی و حتی بندگی در عشق نیست... هر وقتی که عوامل مضر ظاهر می‌شوند، باید فوراً علیه آن اقدام کرد. عواملی که از جامعه بورژوازی به دنیای انقلاب خربزید و مثل ریشه علف هرز بارور و گستردۀ می‌شوند.»

مأثورسه دون در این زمینه می‌گوید:

«کمیته مرکزی در مورد ضد انقلابیونی که در حزب کمونیست، ارتش آزادی بخش خلق، ارگان‌های دولت خلق و در محافل آموزشی، صنعتی، تجاری و مذهبی، احزاب دموکراتیک و در سازمان‌های توده‌ای که از لانه‌های شان بیرون کشانده می‌شوند چنین تصمیم گرفته است: آن کسانی که جرمی مستحق اعدام مرتکب نشده اند، به زندان ابد یا در دوره‌های مختلف زندان محکوم شده و یا تحت نظارت و مراقبت عمومی قرار خواهد گرفت. در مورد ضد انقلابیونی که مستحق مجازات اعدامند، اعدام محدود به کسانی خواهد بود که خون کسی را بگردن دارند، یا مرتکب جنایات مهم دیگری شده اند که ازنجار عمومی را بر انگیخته است، مانند تحاوز مکرر به ناموس و یا چپاول مقادیر زیاد دارایی و یا وارد کردن خسارات فوق العاده جدی به منافع ملی...» (مأثورسه دون - منتخب آثار - جلد پنجم - صفحه ۳۸ - سرکوب ضد انقلابیون محک، دقیق و بی رحمانه ضریه زنید - دسامبر ۱۹۵۰ - تأکیدات از ماست.)

انقلاب به عناصر منحط، افرادی که دارای روحیه و اخلاقیات سست و ضعیف اند، نیازی ندارد. زیرا چنین افراد جای روشن بینی، بیهودگی، عیاشی و لابالی گری را دامن می‌زنند. چنین وضعیت‌های ناهنجار را هیچ حزب مأثوریستی و حتی هیچ مأثوریستی و انقلابی تحمل نخواهد کرد. زیرا لابالی گری جنسی در حقیقت دامن زدن به فحشاست و در جهت تامین منافع بورژوازی است و در مقابل مقتضیات انقلاب قرار دارد.

های پائینی قدرت را در بر گرفته است. - در اجتماع فقط در زبان از این عمل شنیع بدگوئی صورت می‌گیرد، ولی در عمل هرگز این بدگوئی متوجه مردان نیست، بل که فقط متوجه زن‌ها است. « ولی در واقع این محکومیت به هیچ‌وجه شامل مردانی که به آن اقدام می‌کنند نمی‌شود و فقط شامل زنان می‌گردد؛ آن‌ها تکفیر شده و طرد می‌شوند تا بدین وسیله یک بار دیگر سلطه مطلق جنس مذکور بر جنس مؤثر. بمثابة قانون بنیادی جامعه اعلام گردد» انگلس

همان طوری که مطرح گردید، اخلاق بخشی از ایدئولوژی است و مربوط روینای اجتماعی است. لذا فساد اخلاقی نیز نتیجه مسایل زیر بنایی است که توسط بورژوازی تیوریزه گردیده و حق مسلم مردان به حساب می‌آید. به همین علت است که اکثریت روش‌فکران فساد اخلاقی را "حق دموکراتیک" خود به حساب می‌آورند. اخلاق مسلط در جامعه طبقاتی همان اخلاق طبقه حاکمه است که حتی انسان‌های استثمار شده که تابع این اخلاقیات است درک نمی‌کنند که خشونت و آزار ایده‌ها و اخلاق طبقه حاکمه را تحمل می‌کنند.

اساس اخلاق دموکراسی بورژوازی را نظریات اخلاقی کانت تشکیل می‌دهد. از نظر اخلاقی کانت، "قانون" محترم و مقدس است، بناءً هر فرد مکلف است که از "قانون" تعییت کند.

زمانی بورژوازی موفق گردید که قدرت اقتصادی - سیاسی را قبضه نماید، در نیمه قرن نوزدهم این بورژوازی تازه به قدرت رسیده در مقابله با سوسیالیزم علمی اخلاقیات خاص خود را توسط ایدئولوگ‌های خود بوجود آورد. یکی از ایدئولوگ‌های بورژوازی و مدافعان سرخ سخت مالکیت خصوصی نیچه بود. از دیدگاه نیچه "تمام اندیشه‌های فلسفی جعلیات و مفروضات ماست. علم و منطق بیهوده و فریبند است. نیروی واقعی در غریزه و الهام است و جهان و اجتماع عرصه عمل "ابر مردان" و "ذوات بزرگوار" است که با تمام نیرو به سوی هدف پیش میرود.» (برگفته شده از ایدئولوژی و اخلاق - رضا فشاہی - صفحه ۳۷)

طبق این فلسفه است که بورژوازی به هیچ قاعده و ضابطه اخلاقی پابندی نداشته و ندارد و با تمام توان تلاش می‌ورزد تا اخلاق بورژوازی را بر طبقه زحمت‌کش تحمیل نموده و آن‌ها را زیر سلطه خود نگه دارد.

تاریخ شاهد و گواه آنست، از موقعی که بورژوازی قدرت را بدست آورد تا کنون با پیکار بین نژاد عالی و "نژاد پست" تمام موازین اخلاقی را نفی نموده و تلاش دارد حتی در درون کشور خویش "نژاد پست" را تابع نگه دارد. هرگاه "نژادهای پست" روی کوچک‌ترین خواست شان پافشاری نمایند با اعمال قهر رو برو می‌گردد. این مسئله را می‌توان در دموکراتیک‌ترین کشورهای سرمایه داری بشمول امریکا به چشم سر مشاهده نمود.

از نظر بورژوازی شعار عدالت، آزادی و برابری بی معنا و بی مفهوم است، زیرا این شعارها توسط افرادی مطرح می‌گردد که به توحش نزدیک اند! طبق این نظریه است که هر خواست آزادی خواهی با گلوله پاسخ داده می‌شود.

در جوامع طبقاتی هر ایدئولوژی بیان‌گر نظرات طبقه حاکمه همان جامعه است. در چنین جوامعی ایدئولوژی طبقه حاکمه بیان‌گر واقعیت‌ها نیست، بل که بیان‌گر آنست تا روی واقعیت‌ها سریوش بگذارد و در جوامع طبقاتی ایدئولوژی عرضه کننده مفاهیم و مقولاتی است که واقعیت‌های اجتماعی را به سود قدرت حاکمه

بوجود آورده اند. و تنها همین نوع از اخلاقیات است که انسان را "برمی‌کشد" و این وظیفه در عصر ما به "پرولتاریا" که خدایگان اخلاق جدید کمونیستی است واگذار گردیده است.

"اخلاق پرولتاری" ثمره تشکیل و عروج یافته تاریخ انسان و برترین اخلاق است. زیرا که اخلاقی است جهان‌شمول. "اخلاق پرولتاریا" اخلاق طبقه ایست که جامعه و جهان را از اسارت "استثمار انسان از انسان" و "ستیز طبقاتی" رها می‌سازد و "اخلاق مشترک جهان و انسان‌ها" را می‌سازد.» (رضا فشاہی - ایدئولوژی و اخلاق - صفحه ۵۸ و ۵۹)

از بحث لین مشخص است که آن اخلاقی انقلابی است که دارای تداوم بیشتر و جهان‌شمول باشد و برای رهایی انسان از قید هر گونه ستم و استثمار مبارزه نماید.

همان طوری که قبل از بیان گردید اخلاق در هر جامعه مانند هر موضوع روینایی دیگر تحت تاثیر سیاست طبقه مسلط قرار دارد. در جامعه فیدوالی اخلاق تحت تاثیر سیاست فیدوالی، در جامعه بورژوازی اخلاق تحت تاثیر سیاست بورژوازی و در جامعه سوسیالیستی اخلاق تحت تاثیر سیاست پرولتاریا قرار دارد.

اخلاق در مجموع جنبه‌های گوناگون دارد. یکی از این جنبه‌ها اخلاق جنسی است، در هر جامعه اخلاق جنسی نیز تحت تاثیر سیاست طبقه مسلط قرار دارد. هرگاه شخصی دانسته و یا ندانسته عنان خویش را بدست اخلاق جنسی طبقه مسلط جامعه بسپرد نه تنها گمراه می‌گردد و به انحطاط می‌گراید، بلکه فاسد گردیده و شریک جرم نیز محسوب می‌شود.

کسی که زیر نام کمونیزم هر روز در پی یارگیری است، از نتایج وخیم قانونی این رابطه غیر مشروع بخوبی باخبر است و می‌داند که چنین رابطه‌گیری برای یک زن جنایت محسوب می‌گردد، و با آن هم همه روزه در پی جفت دیگر می‌دود، نه تنها کمونیست نیست، بل که کسی است که طبق گفته لینین «لابالیگری بورژوازی» را دامن می‌زند و این عملش «نشانی از فساد است» این مطلب را انگلس در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" بخوبی نشان داده است به این بحث انگلس توجه نمائید:

آنچه برای یک زن جنایت سنگین محسوب می‌شود و نتایج وخیم قانونی اجتماعی دارد برای مرد، کار کاملاً شرافت‌مندانه ایست و اگر خیلی سخت‌گیری شود فقط یک لکه رقیق اخلاقی است که مرد با کمال خوشی و خوشنودی قبول می‌کند و اما هر قدر زن بازی قدیمی، با تطبیق رژیم سرمایه‌داری بیشتر تغییر شکل می‌دهد بیشتر به فاحشگی آشکار نزدیک می‌شود، بیشتر جنبه انحطاط برای جامعه پیش می‌آورد، و در حقیقت این انحطاط برای مردها بیشتر از زن‌هast. زیرا فاحشگی فقط زنانی را که در ورطه زنا غوطه ور می‌گرددند، و آن هم تا آن درجه نیست که عموماً تصور می‌کنند، ولی سجایای مردان را بکلی آلوده و ناپاک می‌سازد.» (خلاصه ای از کتاب انگلس - منشاء خانواده و دولت - ترجمه احمد قاسمی - صفحه ۳۸ و ۳۹)

زن بازی یا فاحشگی در دوره سرمایه داری مانند بقیه شئون یکی از شئون اجتماعی است. جامعه سرمایه داری نه تنها که زن بازی و یا فاحشگی را از بین نبرده، بل که آن را حفظ نموده است، منتها به نفع مردان، و در نزد طبقات حاکمه به آزادی عمل مبدل گردیده است - ما این مورد را در افغانستان به چشم سر مشاهده می‌کنیم که این عمل (زن بازی یا فاحشگی) از ارگ ریاست جمهوری گرفته تا ارگان

به همین ترتیب بدون دریافت پایه‌های اقتصادی جامعه، نمی‌توان در جامعه طبقاتی روابط جنسی را از روی اصول قضایی و سیاسی استخراج نمود و توضیح داد. مناسبات روابط جنسی نیز مانند دیگر مناسبات اجتماعی فقط و فقط از مناسبات مادی معیشتی سرچشمه می‌گیرد و می‌توان گفت که اخلاق جنسی نیز معلول طرز تولید است. زمانی که به توضیح مناسبات مادی و معیشتی پپزادازیم، دقیقاً معلوم می‌گردد که «سه شکل ازدواج وجود دارد، که حدوداً با سه مرحله بربert ازدواج یارگیری؛ برای تمدن یکتا همسری به انضمام زنا و فحشاء؛ در مرحله بالائی بربert، بین ازدواج یارگیری و یکتا همسری، فرمان روایی مرد بر بردگان زن و چند همسری خود را جا داده است.

همان طوری که کل تشریح ما نشان داده است، پیش‌رفتی که در این ترتیب صورت گرفته در رابطه به این فاکت عجیب است، در حالی که زنان بیش از پیش از آزادی جنسی گروهی محروم می‌شوند، مردان محروم نمی‌شوند، در واقع ازدواج گروهی امروز برای مردان وجود دارد. آن چه که برای یک زن جنایت محسوب می‌شود و شدیدترین عواقب قانونی و اجتماعی را در بر دارد، در مورد مردان امری افتخار آمیز تلقی می‌شود، و حداکثر یک لکه اخلاقی کمنگی که او با لذت بر خود می‌پذیرد. هر اندازه که هیتا ریزم سنن کهن، در زمان ما با تولید کالائی سرمایه داری تغییر کرده و هر اندازه که بیشتر در انطباق با آن به فحشاء آشکار مبدل می‌شود، به همان اندازه نیز اثرات آن، فساد انگیزتر می‌گردد. و این مسئله مردان را بیش از زنان به فساد می‌غلطاند.» (انگلیس - منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - صفحه ۱۰۷ و ۱۰۸)

در جامعه طبقاتی ارزش‌ها و باورهایی موجود اند که در جهت تامین منافع طبقه بهره‌کش و ستم‌گر در حرکت اند و تلاش می‌ورزند که موجودیت طبقه حاکمه ستم‌گر را ازی و ابدی و قوانین عینی طبیعی وانمود سازند. این حالت در جامعه سرمایه‌داری بیشتر از همه جامه عمل پوشیده و تلاش می‌ورزد تا استثمار، بیگانگی و شئ شده‌گی روابط انسانی را پوشیده نگه دارد و آن جامعه را بعنوان حقیقت انکار ناپذیر و ابدی بر مردم تحمل کند.

طبقه حاکمه با در دست داشتن ابزارهای اجتماعی، رسانه و ... عقایدی که به سود آن است بر کل جامعه تحمیل می‌نماید. ایدئولوگ‌های بورژوازی تلاش می‌ورزند تا از ایدئولوژی بعنوان ابزاری در جهت پنهان نمودن ساز و برگ استثمار و مخفی نمودن واقعیت‌های پیکار طبقاتی استفاده نماید. طبقه حاکمه ارتاجاعی به یاری ایدئولوژی‌های گوناگون سعی می‌ورزد تا توده‌ها را بفریبد و حقایق را واژگونه بنمایاند. در چنین جوامعی هر چیز معکوس بیان می‌گردد. مثلاً در این جوامع استثمار را عدالت، سرکوب و قتل عام را آزادی، فساد اخلاقی و فحشاء را صنعت و "حق دموکراتیک" افراد و اشغال‌گری و غارت یک کشور را کمک به مردمان آن کشور جا می‌زنند. در چنین جوامعی ایدئولوژی طبقه حاکمه که ایدئولوگ‌های شان آن را دامن می‌زنند، دانش و آگاهی نیست، بل که معکوس آن می‌باشد.

بعد از آن که مارکسیزم روی پای خود ایستاد، فیلسوفان و قلم بدستان بورژوازی بانگ بر آوردن و هنوز هم این بانگ بگوش می‌رسد که کمونیزم احترامی به اخلاقیات کهن قایل نیست و بی شرمانه ادعا نمودند که کمونیزم مرجح فحشا و اشتراک زنان است.

تحريف می‌کند. یا به عبارت دیگر ایدئولوژی طبقات حاکمه ستم‌گر مجموعه از نگرش و اندیشه‌هایی است که مناسبات واقعی اجتماعی را وارونه جلوه گر می‌سازد. بقول مارکس در هر جامعه عقاید طبقه حاکم به عقاید حاکم بدل می‌گردد. بناءً برای دریافت حقیقت و دانستن روبنای اجتماعی باید به تحلیل دقیق و علمی زیرینا پرداخت. زیرا بدون دانستن زیربنای جامعه نمی‌توان روبنای جامعه را بطور دقیق شناخت.

لینین این مطلب را با استفاده از پیشگفتار کتاب کارل مارکس موسوم به "درباره انتقاد از علم اقتصاد" به جواب ن. میخائلفسکی چنین می‌نویسد:

«اولین کاری که من برای حل شک و تردیدهایی که احاطه ام کرده بود بدان اقدام کردم تحقیق و تحلیل انتقادی فلسفه هگل بود. این کار مرا به این نتیجه رساند که مناسبات قضایی را هم عیناً مثل مناسبات سیاسی نمی‌توان تنها از روی اصول قضایی و سیاسی فقط، استخراج کرد و توضیح داد. بطريق اولی نمی‌توان آن‌ها را از روی به اصطلاح تکامل عمومی روح استخراج کرد و توضیح داد. این مناسبات فقط و فقط از روی مناسبات مادی معیشتی سرچشمه می‌گیرند که جمع آن‌ها را هگل، به پیروی از نویسنده‌گان قرن هجدهم انگلستان و فرانسه، "جامعه مدنی" می‌نامد. تشریح جامعه مدنی را هم باید در علم اقتصاد تجسس کرد. نتایجی را که من از بررسی قسمت اخیر بدست آورده ام بطور خلاصه می‌توان به طریق ذیل بیان نمود. در تولید وسائل مادی ناچار بین افراد مناسبات معینی برقرار می‌گردد که مناسبات تولیدی است. و این مناسبات پیوسته با درجه از تکامل قدرت تولید مطابقت دارند که در زمان معین نیروهای اقتصادی آن‌ها نیز در آن درجه قرار دارند. مجموع این مناسبات تولیدی، سازمان اقتصادی جامعه یعنی آن بنیان واقعی را تشکیل می‌دهد که روبنای سیاسی و قضایی بر آن قرار گرفته و شکل‌های معین شعور اجتماعی با آن مطابقت دارد. بدین طریق پروسه‌های اجتماعی، سیاسی و صرفاً نفسانی زندگی معلول طرز تولید است. وجود آن‌ها نه تنها مستقل از شعور بشری است، بل که شعور بشری خود از آن‌ها ناشی می‌شود. ولی این نیروها، در مراحل معینی از تکامل قدرت تولیدی خود، با مناسبات تولیدی بین افراد تصادم می‌کنند. در نتیجه این امر میان نیروهای مولده و مظاهر قضایی مناسبات تولیدی، یعنی رژیم مالکیت تضاد آغاز می‌شود. آن وقت است که دیگر مناسبات تولیدی با قدرت تولیدی مطابقت نداشته شروع به سد کردن راه آن می‌نمایند. از این جاست که دوره تحول اجتماعی آغاز می‌گردد. با تغییر زیر بنای اقتصادی، تمام روبنای عظیمی که هم بر آن قرار گرفته است کم یا بیش بطي و یا سریع تغییر می‌نماید. در موقع تحقیق در اطراف این تحول، همواره لازم است تغییرات مادی حاصله در شرایط تولید را، که با دقت علم طبیعی قابل تحقیق است، قویاً از تغییراتی که در شکل‌های قضایی، سیاسی، مذهبی، هنری و فلسفی - خلاصه در در تصادم در شعور بشری نفوذ می‌کند و بطرز مستوری مبارزه با آن جریان می‌باید، تمیز داد. همان طوری که ما درباره یک فرد جداگانه از روی عقیده‌ای که او نسبت به خودش دارد قضایت نمی‌کنیم، به همان گونه هم نمی‌توان درباره دوران تحولات از روی خود آگاهی اجتماعی خود آن دوران قضایت نمود، بر عکس خود این خود آگاهی را باید از روی تضادهای زندگی مادی و تصادم میان شرایط تولید و شرایط قدرت تولید توضیح داد.» (لینین - مجموع آثار و مقالات در یک جلد - دوستان مردم کیانند و چگونه علیه سوسیال دموکرات‌ها می‌جنگند؟ - ترجمه محمد پور هرمزان - صفحه ۳۸)

اندازه که بیشتر در انطباق با آن به فحشاء آشکار مبدل می شود، به همان اندازه نیز اثرات آن، فساد انگیزتر می گردد و این مسئله مردان را بیش از زنان به فساد می غلطاند.

مگر عالی جنابان خرد بورژوا نمی دانند، زن و دختر که فریب می دهند و این گونه فریب کاری را "حق دموکراتیک" خود دانسته چه وحشت اخلاقی را مرتکب می شوند؟ این "حق دموکراتیک" همان فحشای غیر رسمی است که مارکس و انگلیس در مانیفیست کمونیست آنرا محکوم نموده اند. این چنین "حق دموکراتیک" منجر به "انحطاط شخصیتی" می گردد.

طوری که قبلًا بیان نمودیم جامعه افغانستان یک جامعه مستعمره - نیمه فیodalی است که فرهنگ فیodalی بر آن مسلط است. در چنین جوامعی مسلم است که "حق دموکراتیک" در روابط جنسی لومپن مابانه با دختران و زنان یک "حق دموکراتیک" فیodalی است نه چیز دیگر. چنین حقی در نقطه مقابل مقتضیات امر انقلاب قرار می گیرد و به انحطاط شخصیتی منجر می گردد. در این رابطه می بینیم که رفیق ضیاء چه می گوید:

«باید جداً توجه داشت که در شرایط اجتماعی ویژه افغانستان، زنان و دختران از لحاظ مواجه شدن با برخورد های اخلاقی جنسی نامناسب به شدت آسیب پذیر هستند و حتی می توانند از یک برخورد سطحی نامناسب چنان آسیب ببینند که مدام العمر در زنج و عذاب باشند. عدم توجه به این موضوع، ولو تحت عنوانی چون حق دموکراتیک وغیره، فقط و فقط نشان دهنده عدم مسئولیت پذیری و بی توجهی لومپن مابانه به عواقب عمل کرد یا عمل کرده ای خود است.

انحطاط شخصیتی یک فرد چگونه در اخلاقیات جنسی وی تبارز می نماید؟ بصورت نفی اخلاقیات جنسی بطور کل و بروز رویه جنسی غیر انسانی ای که تابع معیارهای اجتماعی نباشد. البته معیارهای اجتماعی در هر جامعه و در هر شیوه تولیدی ویژه، دارای خصوصیات و ممیزات ویژه خود است. اما حتی در ظالمانه ترین شکل خود، می تواند یک خط مرز روشن با مناسبات و روابط جنسی حیوانی ترسیم نماید. بنابرین اگر یک فرد به هیچ معیار اجتماعی و به هیچ شکلی از اخلاقیات جنسی توجه نکند و صرفًا در پی ارضی خواسته های جنسی خود باشد، چنین فردی بطور کل از لحاظ اخلاقیات جنسی یک فرد منحط یعنی پست است.

اما منظور اساسنامه حزب درینجا، صرفاً انحطاط بطور کلی نیست، بلکه انحطاط از لحاظ معیارهای انقلابی نیز است. معیارهای انقلابی کدام اند؟ بطور کلی همان معیارهایی که در اساسنامه حزب مطرح گردیده اند. یکی از این معیارها تابعیت منافع فردی و شخصی از مقتضیات امر انقلاب است. معیار دیگر منافع حزب است. معیار دیگر حفظ حیثیت انقلابی حزب، حفظ حیثیت انقلابی رهبری حزب و حفظ حیثیت انقلابی شخص خود به عنوان عضو حزب است. نقض یک، چند یا همه این معیارها برای یک مرتبه، چند مرتبه یا باریار، سطوح مختلف انحطاط شخصیتی را از لحاظ اخلاق جنسی نشان می دهد.» (مطلوبی در مورد جوانب مختلف قضیه رفیق زلاند)

امروز در افغانستان مستعمره - نیمه فیodalی که زنان به شکل بی رحمانه ای مورد ستم قرار دارند، ما باید به نقش مبارزه زنان علیه رژیم پوشالی و حامیان اشغال گرشان توجه جدی نمائیم. زیرا بدون سهیم شدن زنان در انقلاب هیچ انقلابی به پیروزی نمی رسد. لذا مبارزه زنان جامعه افغانستان برای سرنگونی رژیم دست نشانده

این اخلاق ایدئولوژیک مقدسی که بورژوازی آن را موضعه می کند چیست؟ برای روشن شدن این مطلب بهتر است که به اثر مارکس و انگلیس یعنی مانیفیست کمونیست مراجعه نمائیم:

«جامعه نوین بورژوازی که از درون جامعه زوال یافته بیرون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین اشکال و شرایط کهن ساخت... بورژوازی انواع فعالیت های را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدانها با خوفی زاهدانه می نگریستند، از هاله مقدس خویش محروم گرد. پزشک، دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را به مzdoran جیره خوار خود مبدل ساخت... بورژوازی پوشش عاطفه آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آن را به مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود... و اما الغای خانواده... خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساس استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخل خصوصی. خانواده بصورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد، و بی خانمانی اجباری پرولتاریا و فحشای عمومی مکمل آنست. خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از میان می رود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

.... ما را سرزنش می کنند که می خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما به این جنایت اعتراف می کنیم... هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ، پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می گسلد و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می گردند، به همان اندازه یاوه سرمایه های بورژوازی درباره خانواده و پرورش روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت می کند.

بورژوازی یک صدا بانگ می زند: آخر شما کمونیست ها می خواهید اشتراک زن را عملی کنید! بورژوازی زن خود را تنها یک افزار تولید می شمرد، وی می شنود که "در کمونیزم" افزارهای تولید باید مورد بهره برداری همگانی قرار گیرند، لذا بدیهی است که نمی تواند طور دیگری فکر کند جز این که همان سرشت، شامل زنان نیز خواهد شد. وی حتی نمی تواند حدس بزند که اتفاقاً نزد کمونیست ها صحبت بر سر آنست که این وضع زنان، یعنی صرفاً افزار تولید بودن آنان باید مرتفع گردد.

وانگهی چیز مضحك تر از وحشت اخلاقی عالی جنابان بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زن ها، که به کمونیست ها نسبت می دهند نیست، لازم نیست کمونیست ها اشتراک زنان را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است. بورژواهای ما، علاوه بر این که زنان و دختران کارگران خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمی ورزند و علاوه بر فحشای رسمی، لذت بخصوص می بزند وقتی که زنان یکدیگر را از راه بدر می کنند. زناشوئی بورژوازی در واقع همان اشتراک زنان است... و بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید سرمایه داری، آن اشتراک زنان نیز از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشای رسمی و غیر رسمی نیز از میان خواهد رفت»

طبق گفته مارکس و انگلیس در جامعه بورژوازی فقط زنان از آزادی جنسی گروهی محروم اند، اما مردان از این "نعمت" برحوردار اند. چنین روابطی برای زنان جنایت محسوب می گردد که به شدیدترین وجه پی گرد "قانونی" را در بردارد و مردان از این روابط لذت می بزند و با آن افتخار نیز می کنند. بنا بقول انگلیس «هر اندازه که هیتاریزم سنن کهن، در زمان ما با تولید کالائی سرمایه داری تغییر کرده و هر

در بالا روی تک همسری و زنا و فحشاء که مولود هم زاد و ضروری آنست تماس گرفتیم و نشان دادیم که در کنار تک همسری در کشورهای سرمایه داری زنا و فحشاء بطور حتم که همانا ازدواج های گروهی برای مردان است وجود دارد. و به همین ترتیب مارکس و انگلس دقیقاً این مطلب را بطور واضح و روشن بیان نمودند و گفتند که با از بین رفتن سیستم سرمایه داری خانواده سرمایه داری نیز از میان می رود. در این قسمت شاید برای بعضی ها سوال خلق شود که با از میان رفتن سیستم سرمایه داری تک همسری هم از میان خواهد رفت و اگر از بین نرود سرنوشتیش چه خواهد شد. این مطلب را با سخنان انگلس پی می گیریم.

«یکتا همسری در اثر تراکم ثروت زیاد در دست یک نفر - در دست مرد - و از میل باقی گذاشتن این ثروت برای فرزندان مرد، و نه به هیچ کس دیگر، بوجود آمد. برای این منظور، یکتا همسری برای زن ضروری بود، ولی نه برای مرد؛ بطوری که این یکتا شوهری زن، به هیچ وجه چند همسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد... از آن جایی که یکتا همسری از علل اقتصادی نشأت گرفته، آیا هنگامی که این علل از میان بروند، خود نیز از میان خواهد رفت؟

می توان بدروستی جواب داد که: یکتا همسری نه تنها از میان نمی رود، بلکه آغاز به تحقق کامل خواهد کرد. زیرا با انتقال وسایل تولیدیه مالکیت اجتماعی، کار مزدوری، پرولتاریا، نیز از میان نمی رود، و بنابر این ضرورت تسلیم تعدادی معینی از زنان - که از نقطه نظر آماری قابل محاسبه است - بخارط پول، نیز از میان نمی رود. فحشاء نابود می شود؛ یکتا همسری به حال زوال یافتن، سرانجام یک واقعیت می شود - و برای مردان نیز.

به هر حال موضع مرد بدین طریق دستخوش تغییرات فراوانی می شود. ولی وضعیت زن، وضعیت تمام زنان، نیز تغییر مهمی می یابد. با انتقال وسایل تولیدی به مالکیت اشتراکی، خانواده فردی دیگر واحد اقتصادی جامعه نخواهد بود. خانه داری خصوصی تبدیل به یک صنعت اجتماعی می گردد.» (منشاء خواده؛ مالکیت خصوصی و دولت صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹) اکید روی کلمه از انگلیس است.

در چنین حالتی است که عشق جنسی فردی معنا و مفهوم حقیقی پیدا می کند. این عشق جنسی بطور کلی و از اساس با عشق جنسی دوران فیودالیزم و سرمایه داری متفاوت است. در چنین جامعه است که زن در عشق هم طراز مرد قرار می گیرد.

بنابراین آزادی کامل در عشق و ازدواج هنگامی می تواند بطور عام عملی شود که چهار کلیتی که مارکس در جامعه سرمایه داری بر شمرده است از میان برود. با محو این چهار کلیت («امحای کلیه تمایزات طبقاتی، امحای کلیه مناسبات تولیدی که پایه این تمایزات را تشکیل می دهنده، از میان برداشتن کلیه مناسبات اجتماعی مرتبط با این مناسبات تولیدی و انقلابی کردن افکار و اندیشه های مبتنی بر این مناسبات اجتماعی») در آن هنگام هیچ انگیزه دیگری، به جز عاطفه متقابل میان زن و مرد باقی نخواهد ماند.

و حامیان اشغال گر امپریالیست شان و هم چنین بیرونی انقلاب دموکراتیک نوین و پیش روی به سوسیالیزم نقش به سزاگی را بازی می کند.

کلارازتکین در مقاله لینین و مساله زنان از قول لینین چنین می نویسد: «ما باید زنان بیدار شده را آموزش دهیم، تحت رهبری حزب کمونیست، آنان را به مبارزه طبقاتی پرولتاریا جلب و برای آن مبارزه مجهز کنیم. وقتی این را می گوییم مقصودم نه فقط زنان پرولتاریا، بلکه همه زنان است. چه آن هایی که در کارخانه کار می کنند یا این که غذای خانواده را می بینند. به علاوه زنان رستائی و زنان بخش های مختلف اقشار تحتانی طبقه متوسط را هم در نظر دارم. آن ها نیز، به ویژه از زمان جنگ به این طرف، بیش از همه قربانی سرمایه داری شده اند. عدم علاقه به سیاست، و به نوعی روحیه ضد اجتماعی و عقب مانده این توده های زنان، میدان محدود فعالیت های آن ها، و تمام خصوصیات زندگی شان، واقعیات انکارناپذیری هستند. اما ساده لوحانه است، اگر آنان را نادیده بگیریم. مطلقا ساده لوحانه. ما باید گروه های خودمان را برای کار در میان آن ها داشته باشیم، متدهای مخصوص تبلیغات و اشکال ویژه سازمانی خود را داشته باشیم. این مفینیزم بورژوائی نیست، این یک اقدام مهم و عملی انقلابی است.»

ما بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ به این طرف شاهدیم که چگونه جلو مبارزات زنان علیه اشغال گران سوسیال امپریالیزم "شوروی" و رژیم دست نشانده گرفته شد، و چگونه احزاب جهادی و طالبی با حمایت امپریالیست ها و کشورهای منطقه زنان را از صحنه مبارزه خارج و به اندرون خانه فرستادند. و چگونه زنان افغانستان در طول چهاردهه قربانی سیاست های سرمایه داری امپریالیستی گردیدند و آن ها را از لحاظ سیاسی چگونه عقب نگه داشتند. همین عقب ماندگی سیاسی چهاردهه اخیر بود که با اشغال افغانستان، امپریالیست ها به سادگی تو ایستند که اکثریت زنان شهری را بدام تسلیمی و تسلیم طلبی بیندازند. تمام این خصوصیات زندگی زنان در چنین شرایطی انکار ناپذیر اند. به هر صورت طبق گفته لینین در چنین شرایطی «ما باید گروه های خودمان را برای کار در میان شان داشته باشیم.» زیرا در چنین جوامعی مردان از موقعیت برتر بر زنان برخوردارند، باید دقیقاً متوجه این موقعیت مردان بود و به هیچ وجه نباید آن را از نظر دور داشت. لینین می گوید:

«ما از موقعیت ممتاز مردان بالاطلاع هستیم، ما چشم داریم و از هر چه ستم و تبعیضی که بر زنان کارگر، همسران کارگر، زنان رستائی، و حتی از هر آن چه که بر بسیاری از موارد بر زنان طبقات مالک روا می دارند، متفریم، بلی متفریم، بلی خواهیم آن هارا از بین ببریم.»

همان طوری که باید میان انقلاب و ضد انقلاب خط فاصل بکشیم، به همان گونه باید بطور مداوم در درون صفوں انقلاب میان کار صحیح و غلط، میان موقوفیت و کمیودها و هم چنین اخلاق پرولتاری و اخلاق بورژوازی خط فاصل بکشیم و بطور دقیق موقعیت ممتاز مردان را نسبت به زنان در نظر داشته باشیم و همیشه گذشته افراد را بدرسی بررسی کنیم، کار صحیح و غلط ش را از نظر بگذرانیم و ببینیم که کدام یک عمله و کدام غیر عمله است و همیشه بر روی کار عمده متکی گردیم در چنین صورتی است که می توان به زودی جلو هر گونه اشتباہ را گرفت.

"سازمان رهایی افغانستان"

و تحریف ماه رانه

تاریخچه چنیش کمونیستی افغانستان



- اخوان و طالبان
- رژیم ایران و مزدورانش

۹

مقدمه:

"سازمان رهایی افغانستان" در یک اطلاعیه که به تاریخ ۲۲ خورشیدی ۱۴۰۰ در وبسایت شان درج نموده اند مدعی است که به تاریخ ۱۸ خورشیدی ۱۴۰۰ (۸ می ۲۰۲۱ میلادی) اولین کنگره سازمانی خود را تدویر نموده است.

رفقای ما این سند را از وبسایت "سازمان رهایی افغانستان" گرفته اند. در ضمن در پهلوی اطلاعیه "سازمان رهایی افغانستان" چند سند دیگر زیر نام "موضع سازمان رهایی افغانستان" در چند مورد مشخص همراه با «تاریخچه مختصر چپ انقلابی افغانستان و سازمان ما» در وبسایت "سازمان رهایی افغانستان" نیز نشر گردیده است.

- چین

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان اسناد فوق الذکر منتشر شده در وبسایت "سازمان رهایی افغانستان" را مورد ارزیابی قرار داد و در شماره‌های پنجم و هفتم دور چهارم شعله جاوید مورد نقد همه جانبه قرار گرفت. شعله جاوید خواهان پیش‌برد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی با "سازمان رهایی افغانستان" گردید. اما "سازمان رهایی افغانستان" حاضر به ادامه مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی نگردید.

"اکنون که سازمان مذکور سکوت مبتنی بر تسليمی و تسليم طلبانه رویزیونیستی بیشتر از یک دهه خود را شکستنده و برای این که در مواجهه با مبارزات کمونیستی مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی، تشکیلات سازمانی اش را پابرجا و حتی مستحکم نشان دهد، لب به سخن گشوده است، می‌توان مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی علیه سازمان مذکور را بصورت مستند و تازه ای پیش برد.» (شماره پنجم شعله جاوید دور چهارم - مقدمه)

اما "سازمان رهایی افغانستان" به مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی وقوعی نگذاشت و اصلاً این مبارزات را پی‌گیری نکرد و سکوت نمود. برای بار دوم در اواخر سال ۱۳۹۶ خورشیدی "سازمان رهایی افغانستان" سکوت‌نش را شکست و چند مقاله در وبسایت سازمان منتشر نمود، که در ماه سنبله ۱۳۹۷ خورشیدی - سپتامبر ۲۰۱۸ میلادی مقالات را در یک سند زیر نام "با درس‌گیری از اشتباها، راه مان را جانبازانه ادامه دهیم" ترتیب نموده و در وبسایت سازمان انتشار دادند. باز هم شعله جاوید به نقد این سند زیر نام "نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان" گستاخ از اکونومیزم، رویزیونیزم، تسليمه طلبی و خيانت ملي است نه صرفاً «درس‌گیری از اشتباها» گذشته"

از این‌که "سازمان رهایی افغانستان" توانسته بعد از گذشت تقریباً چهل و هشت سال یعنی از زمان انتشار "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش" تا حال اولین کنگره سازمانی خود را دایر نماید و به وضعیت کمیته مرکزی موقت خویش پایان دهد، نمی‌توان از آن استقبال نکرد.

حدس ما این بود که شاید "سازمان رهایی افغانستان" بعد از مدت‌ها به این نتیجه رسیده باشد که حداقل و بطور مختصر یک انتقاد صریح و روشن از عمل کرد ۴۸ ساله اش ارائه دهد. اما او این کار را نکرده است. علاوه بر این که این کار را نکرده، بل که همان مسایل گذشته که مورد انتقاد شعله جاوید گرفته و "سازمان رهایی افغانستان" در مورد آن دم فرو بسته و هیچ چیزی نگفته بود، دوباره روی کاغذ آورده است. باز هم امید است که در اسناد بعدی عمل کرد ۴۸ ساله اش را بصورت درست و اصولی انتقاد نماید.

"سازمان رهایی افغانستان" یک بار در سال ۱۳۹۳ خورشیدی سکوت خود را شکست و چند سند بدین مضمون در وبسایت خود انتشار داد:

- حزب

- مبارزه مسلحانه

- انتربناریونالیزم پرولتری

- زنان

(مارکسیستی - لینیستی - مائوئیستی) کشور توسط «سازمان رهایی افغانستان» به خوانندگان واضح گردد.

سند بحث را این گونه شروع نموده است:

«نخستین سازمان جنبش مارکسیستی افغانستان بنام «سازمان جوانان مترقی» در اواسط سالهای ۶۰ همزمان با ایجاد «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» (کاملاً وابسته به اتحاد شوروی سابق) به وجود آمد.»

اصلًا این ادعا بی مورد است. نویسنده سند یا از تاریخ ایجاد «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و «سازمان جوانان مترقی» اطلاعی ندارد و یا این که معلومات کافی دارد و می خواهد درهم اندیشه سیاسی نموده و همان الفاظ «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» را در مورد «سازمان جوانان مترقی» مبنی بر این که «سازمان جوانان مترقی»، «علم تکه پاره‌ای از «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» است با زیرکی زمزمه نماید.

مدتی پس از آغاز دموکراسی قلابی ظاهرخانی، تعدادی از عناصر فاسد و میهن فروش وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوری" کنگره‌ای را در دهم جدی سال ۱۳۴۳ دایر کردند و در همین گرده بود که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر پایه رشد و گسترش سرمایه کمپارادور بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوری" ایجاد گردید. اما "سازمان جوانان مترقی" در ۱۳ میزان ۱۳۴۴ خورشیدی اولین کنگره سازمانی خود را دایر نمود. این سازمان، اولین سازمان مارکسیستی - لینیستی - اندیشه مائوتسه دون تحت رهبری رفیق اکرم یاری پا به عرصه وجود گذاشت. این جا به خوبی دیده می‌شود که بین ایجاد دو تشکیل مذکوره تقریباً یک فاصله زمانی ده ماهه وجود دارد.

«سازمان رهایی افغانستان» در سند مذکوره در مورد «سازمان جوانان مترقی» چنین می‌گوید:

«اساساً می‌توان گفت که سازمان مذکور بر اساس ضرورت اشاعه و دفاع از مارکسیزم انقلابی در مقابل رویزیونیزم و سازشکاری حزب دموکراتیک خلق (به رهبری تره کی و ببرک کارمل) تأسیس شد. وقتی رژیم ظاهرشاه در همین سال‌ها دموکراسی را در حد آزادی بسیار محدود مطبوعات و اجتماعات پذیرفت، سازمان جوانان هم نشریه‌ای بنام «شعله جاوید» بیرون کشید با تمرکز روی پخش اندیشه مائوتسه دون و افشاء و طرد مواضع حزب دموکراتیک خلق و رویزیونیزم شوروی. به موازات آن گرده‌هایی هایی نیز در کابل و شهرهای بزرگ دیگر برپا می‌کرد که عده کثیری از روشنفکران در آنها شرکت می‌جستند. تظاهرات و میتنگ‌ها به رهبری «شعله‌ای‌ها» (طرفداران شعله جاوید به این نام یاد می‌شوند) از نظر کمیت از حزب دموکراتیک خلق (که معروف ترین و قدیمی ترین تشکل بشمار می‌رفت) پیشی می‌گرفت [مقایسه با هم زمان] و با گروه کوچک بنیادگرایان که «جوانان مسلمان» نامیده می‌شدند قابل

پرداخت و در شماره های ۲۰ - ۲۱ و ۲۲ شعله جاوید دور چهارم منتشر نمود. باز هم "سازمان رهایی افغانستان" سکوت نمود و به مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی نپرداخت. این که برای بار سوم این سکوت را شکسته و کنگره سازمانی خود را تدویر نموده اید است که مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی ادامه پیدا کند.

استنادی که به سال های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۶ خورشیدی در وبسایت "سازمان رهایی افغانستان" در گردید بود، همین اکنون در وبسایت این سازمان برای بار دوم نشرگردیده است و آن هم نه زیر نام اسناد تاریخی، این بدان معناست که اسناد مذکوره کاملاً مورد پذیرش کنونی این سازمان قرار دارد. چند سند که سال ۱۳۹۳ خورشیدی زیر نام "مواضع سازمان رهایی افغانستان" در چند مورد مشخص نشر گردید، در شماره های پنجم و هفتم دور چهارم شعله جاوید تحت عنوان "استقبال از موضع گیری جدید" سازمان رهایی افغانستان" بطور کامل مورد انتقاد قرار گرفته و هم چنین سند دیگر "سازمان رهایی افغانستان" زیر نام "با درس گیری از اشتباهات راه‌مان را جان‌بازانه ادامه دهیم" در شماره های ۲۱، ۲۰ و ۲۲ دور چهارم شعله جاوید زیر عنوان "نیاز اساسی سازمان رهایی افغانستان گستاخ از اکنونمیزم، رویزیونیزم، تسلیم طلبی و خیانت ملی است نه صرفاً «درس گیری از اشتباهات»" مورد نقد قرار گرفته است لزومی به نقد و بررسی دوباره این اسناد نیست. برای معلومات بهتر و دقیق تر خوانندگان می‌توانند به شماره های پنجم، هفتم، بیست، بیست و یکم و بیست دوم دور چهارم شعله جاوید مراجعه نمایند. در اینجا فقط روی یک سند "سازمان رهایی افغانستان" یعنی سند "تاریخ چه مختصر جنبش چپ انقلابی افغانستان و سازمان ما" و اطلاعیه این سازمان مکث می‌نماییم. این سند که در سال ۱۳۹۶ خورشیدی نشر گردیده و همین اکنون "سازمان رهایی افغانستان" آنرا نه بعنوان یک سند تاریخی، بلکه بعنوان سند مورد قبول کنونی این سازمان در وبسایت شان منتشر نموده است، ما هم این سند را به عنوان سند مورد قبول کنونی این سازمان مدنظر قرار داده و انتقاد می‌نماییم جز این کار نمی‌توانیم طور دیگری به آن بر خورد نمائیم.

سازمان رهایی افغانستان

و وارونه جلوه دادن

تاریخچه جنبش کمونیستی افغانستان

یکی از اسناد ارائه شده در وبسایت "سازمان رهایی افغانستان"، "تاریخچه مختصر جنبش چپ انقلابی افغانستان و سازمان ما" می‌باشد که در ابتدای سند گفته شده که این سند «از مصاحبه یک تن از فعالین سازمان ما با یک رفیق ایرانی اقتباس گردیده است». و در اخیر این سند تاریخ سپتامبر ۱۹۹۶ میلادی قید گردیده است. نشر این سند در وبسایت «سازمان رهایی افغانستان» بدان معناست که این سند کاملاً مورد تأیید «سازمان رهایی افغانستان» قرار دارد. ما این سند را بطور دقیق مورد ارزیابی قرار می‌دهیم تا بی‌پایه بودن ادعای سند مذکور در مورد تاریخچه جنبش کمونیستی افغانستان و تحریف جنبش کمونیستی

عینی پیدایش مائوئیزم و تکامل مارکسیزم - لینینیزم به مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم را به وجود آورد. مائوئیزم طی رهبری طولانی انقلاب چین، بخصوص انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و رهبری مبارزه جهانی علیه رویزیونیزم مدرن، ایجاد گردید. تکاملات مائوئیستی نیز سه زمینه فلسفه، اقتصاد و تیوریهای سیاسی را در بر دارد.

بناءً "سازمان جوانان مترقی" با الهام گیری از انقلاب کبیر فرهنگی در چین و مبارزات وسیع و همه جانبی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون علیه رویزیونیزم مدرن در شوروی ایجاد گردید. "سازمان جوانان مترقی" در قدم اول دفاع از مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم (در آن وقت اندیشه مائوتسه دون) در مقابل رویزیونیزم توخاسته مدرن شوروی را وظیفه اساسی خود می‌دانست، نه "دفاع از مارکسیزم انقلابی" در مقابل رویزیونیزم و سازش کاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان. بر اساس این ضرورت، "سازمان جوانان مترقی" مبارزات خویش را علیه حزب "دموکراتیک خلق افغانستان" بعنوان یک حزب وابسته به سرمایه داری بروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی آغاز نمود، نه فقط علیه سازشکاری‌های این حزب.

این دید "سازمان رهایی افغانستان" دیدگاه تکامل یافته این سازمان نسبت به گذشته چهل ساله اش می‌باشد، با آن‌هم یک دید کاملاً انحرافی این سازمان نسبت به "سازمان جوانان مترقی" است. همین دیدگاه انحرافی‌شان بود که بعد از انشعاب از "سازمان جوانان مترقی" به دامن اکونومیزم غلطید و بعد با تکامل منفی به اسلامیزم پناه برد و به دامن رویزیونیست‌های چینی افتاد و تیوری سه جهانی را در مشعل رهایی تیوریزه نمود. با آن‌که شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بطور منظم و مرتب مبارزاتش را علیه اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم طلبی و خیانت‌های ملی "سازمان رهایی افغانستان" پیش برد و است، فشارهای ملی و بین‌المللی تاثیراتی روی "سازمان رهایی افغانستان" گذاشته است. همین مواضع ناقض کنونی "سازمان رهایی افغانستان" نتیجه مبارزات ملی و بین‌المللی است، اما این سازمان تا کنون نتوانسته که از جال رویزیونیستی گذشته بطور کامل گسترش نماید. "سازمان رهایی افغانستان" مدعی است که:

وقتی رژیم ظاهرشاه در همین سال‌ها دموکراسی را در حد آزادی بسیار محدود مطبوعات و اجتماعات پذیرفت، سازمان جوانان هم نشریه‌ای بنام «شعله جاوید» بیرون کشید.

سندهای مورد "سازمان جوانان مترقی" و انتقاد از این سازمان چنین می‌نویسد:

در اوایل سالهای ۷۰ گروه‌های مختلف درون "شعله جاوید" متوجه اشتباهات سازمان جوانان مترقی شده و با طرح انتقادات شان مبارزه ایدئولوژیک وسیعی از بالا تا پایین جریان درگرفت. مهم‌ترین انتقادات از «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» (که بعداً نام "سازمان رهایی افغانستان" را بخود گرفت) بود. این امر منجر به جدایی و کار مستقلانه تشکل‌های دیگر نیز گردید که مارکسیزم - لینینیزم - اندیشه مائوتسه دون را قبول داشتند.

مقایسه نبود. در آن سال‌ها این گروه ارتقای مذهبی از سوی سازمان‌های دیگر جدی گرفته نمی‌شد تا اینکه بعد از کشته شدن سیدال سخنداں یکی از کادرهای معروف سازمان جوانان به دست شخص گلبدین حکمتیار (رهبر کنونی حزب اسلامی افغانستان) تصاد بین این گروه و شعله‌ای‌ها شدت کسب کرده و به زد و خوردگاهی خونین منتهی گشت.» (صفحه اول سنده)

بحث "سازمان رهایی افغانستان" بیان‌گر آنست که هنوز از جال رویزیونیزم، رهایی نیافته است. بحث از مارکسیزم بدون لینینیزم - مائوئیزم صاف و ساده رویزیونیزم است و در حقیقت بدین معناست که "سازمان رهایی افغانستان" هنوز هم در حد دوران رقابت آزاد سرمایه‌داری باقی مانده است و اعتقادی به تکامل مارکسیزم به مارکسیزم - لینینیزم و هم چنین تکامل مارکسیزم - لینینیزم به مارکسیزم - مائوئیزم ندارد.

صحبت از "مارکسیزم انقلابی" بدون لینینیزم - مائوئیزم بحثی رویزیونیستی است. بعد از این که لینینیزم مورد پذیرش قرار گرفت، لینینیزم مرز میان مارکسیزم و رویزیونیزم محسوب می‌گردید. به همین ترتیب بعد از سرنگونی کشور شوراهای و سر بلند نمودن رویزیونیزم مدرن اندیشه مائوتسه دون مرز میان مارکسیزم - لینینیزم - اندیشه مائوتسه دون و رویزیونیزم به حساب می‌آمد و فعلاً نیز مائوئیزم مرز میان رویزیونیزم و مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم محسوب می‌گردد.

امروز در جهان فقط رویزیونیست‌ها و بخصوص "حزب کمونیست کارگری ایران" و تروتسکیست‌ها صحبت از "مارکسیزم انقلابی" می‌نماید. این بحث بدان معناست که ایشان مائوئیزم را اصلاً قبول ندارند، و حتی لینینیزم را نیز در سطح مارکسیزم قبول ندارند. به احتمال قوی که «صاحبیه یک تن از فعالین» "سازمان رهایی افغانستان" با حکمتیست‌ها و یا تروتسکیست‌ها بوده و یا افرادی از سازمان‌های رویزیونیستی سه جهانی (زنجیران ایران).

"سازمان رهایی افغانستان" با پیشکش نمودن "مارکسیزم انقلابی" در حقیقت می‌خواهد خصوصت دیرینه "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" را با مائوتسه بیان نماید.

اعتقاد ما این است که «پیدایش طبقه کارگر پایه عینی ایجاد مارکسیزم را فراهم نمود. مارکسیزم در متن مبارزات کارگران اروپا در اواسط قرن نوزدهم به وجود آمد و در ارتباط نزدیک با مبارزات پرولتاریای بین‌المللی و در خدمت به آن پرورانده شد». و دارای سه جز (فسфе، اقتصاد سیاسی و تیوریهای سیاسی) می‌باشد.

«تکامل سرمایه‌داری به سرمایه‌داری انحصاری و پیدایش عصر امپریالیزم، پایه عینی پیدایش لینینیزم و تکامل مارکسیزم به مارکسیزم - لینینیزم را بوجود آورد. لینینیزم در جریان رهبری جنبش انقلابی پرولتاری در روسیه و مبارزه علیه رویزیونیزم درون جنبش کمونیستی بین‌المللی و بطور مشخص در جریان رهبری انقلاب اکتبر، بوجود آمد.» و این تکاملات در سه زمینه (فلسفه، اقتصاد و تیوریهای سیاسی یعنی سوسیالیزم علمی) بصورت همه جانبی و دقیق صورت گرفته است. و به همین ترتیب "سرنگونی انقلاب پیروزمند پرولتاری و احیاء سرمایه‌داری در شوروی توأم با تغییرات و تحولات جدید در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، پایه

رد گردید. این سند اصلاً یک سند انتقادی نیست، بلکه سندی است مملو از فحاشی و رکیک گوبی علیه «سازمان جوانان مترقی» و رفیق اکرم یاری. در این سند حتی «سازمان جوانان مترقی» «علم تکه پاره از حزب دموکراتیک خلق افغانستان» خوانده شده است.

چون «سازمان رهایی افغانستان» حاضر نگردیده که حتی یک نقل از «مهم ترین انتقادات «گروه انقلابی خلق های افغانستان» را یاد آوری نمایند، بناءً با بیان دو، سه نقل و قول از این «انتقادات مهم» از نوشته «باطرد اپورتونیزم...» ماهیت «گروه انقلابی خلق های افغانستان» برای خوانندگان بهتر روشن می شود. به این نقل و قول های «گروه انقلابی...» توجه نمائید:

«انتشار شعله جاوید در واقع سر آغاز رسمی مبارزات ضد پرولتري سازمان جوانان مترقی محسوب می گردد.»

«محتوى به اصطلاح ضد رویزیونیستی شماره های شعله جاوید منحصر بود به چند مقاله پیرامون تزهای عام رویزیونیستی اقتباس شده از نشریات پکن و مطالبی درباره نتایج اعمال سیاست های رویزیونیستی در برما، هند، مصر و غیره...»

«سازمان جوانان مترقی با همه ادعاهایش نگه دارنده همان علم تکه پاره رویزیونیستی حزب دموکراتیک خلق بود، منتها با قبای دیگر. عملاً میان جریان شعله جاوید به رهبری سازمان جوانان مترقی و حزب دموکراتیک خلق تفاوتی نبود.»

به این طریق «گروه انقلابی خلق های افغانستان»، سازمان جوانان مترقی، جریده شعله جاوید و جریان دموکراتیک نوین را کاملاً نفی نمود و ماهیت "سازمان جوانان مترقی" و جریان شعله جاوید و حزب دموکراتیک خلق را یکی اعلام نمود.

وقتی یک تشکیل ادعای بررسی جنبش کمونیستی کشور را می نماید و با طمطراق سندی زیر نام «تاریخچه مختصر جنبش چپ انقلابی افغانستان و سازمان ما» ارائه می دارد باید تمام کارکرد و فعالیت های جنبش یعنی نکات مثبت و ضعف جنبش و بخصوص تشکیل خودش را بطور دقیق و همه جانبه بررسی نموده و به جنبش کمونیستی کشور ارائه نماید. اما «سازمان رهایی افغانستان» نه تنها که نخواسته و یا نتوانسته که به بررسی همه جانبی جنبش کمونیستی کشور بپردازد، بلکه حتی نخواسته که حتی یک کلمه علیه اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم طلبی و خیانت ملی این سازمان بر زبان بیاورد. ارائه چنین اسنادی هیچ چیز دیگری جز درهم اندیشی سیاسی و تشتت ایدئولوژیک - سیاسی و خراب نمودن اذهان نسل جوانی که تاریخ جنبش کمونیستی کشور را نمیداند، نیست. یک بار دیگر از خوانندگان تقاضامندیم که برای دانستن تاریخ جنبش کمونیستی کشور و نطفه های اولیه این جنبش به شماره چهارم شعله جاوید دور چهارم مراجعه کنند.

آیا این صحبت حقیقت دارد؟ خیر، کاملاً عاری از حقیقت است. زیرا نشریه «شعله جاوید» چهار سال بعد از دموکراسی کذائی رژیم ستمشاهی شروع به فعالیت نمود. «سازمان جوانان مترقی» تحت رهبری رفیق اکرم یاری و جریده شعله جاوید مرز دقیق میان «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بعنوان یک حزب وابسته به بورژوازی بیروکراتیک رویزیونیزم "شوری" مبارزاتش را شروع نمود و خط مرز مشخصی میان مارکسیزم - لینینیزم - مائویزم (در آن وقت اندیشه مائویسم دون) و رویزیونیزم کشید، و مبارزاتش را به درستی در این زمینه پیش برد و به زودی در میان جوانان و توده های زحمت کش جا باز نمود، و از تمامی جریان های سیاسی آن وقت پیشی گرفت. متاسفانه که اکونومیزم درون "سازمان جوانان مترقی" با طرح خط ارجاعی اکونومیستی خویش مانع این مبارزات گردید و با تبارزات علیی در سال ۱۳۵۱ خوشیدی زیر نام انتقادیون و بعد "گروه انقلابی خلق های افغانستان" با نشر "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" بطور قطع از خط مشی "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین برید. روی این موضوع بعداً بیش تر صحبت خواهیم نمود.

در پهلوی خط درست و اصولی «سازمان جوانان مترقی» تحت رهبری رفیق اکرم یاری سه خط دیگر (پاسیفیزم، سنتریزم و اکونومیزم) نیز وجود داشت، که بعد از مربی پیغی اکرم یاری و کناره گیری آن از مبارزات سیاسی پاسیفیزم کاملاً مسلط گردید و زمینه برای رشد اکونومیزم و طرح توظیه برای انحلال «سازمان جوانان مترقی» مهیا شد.

برای معلومات بهتر و دقیق تر در زمینه جنبش کمونیستی افغانستان و نطفه های اولیه آن از خوانندگان می خواهیم که به شماره چهارم شعله جاوید، دور چهارم مراجعه نمایند.

باید با صراحة گفت که هیچ «مبارزه ایدئولوژیک وسیعی از بالا تا پائین» علیه اشتباہات و حتی انحرافات «سازمان جوانان مترقی» صورت نگرفت، بلکه زیر نام انتقاد یک نوع توظیه علیه «سازمان جوانان مترقی» و «جریان دموکراتیک نوین» با خاطر انحلال این سازمان، راه افتاد که بالاخره این توظیه و با موفقیت انجام شد. بزرگ ترین گروه که این توظیه را راه انداخت «گروه انقلابی خلق های افغانستان» تحت رهبری داکتر فیض بود. «سازمان رهایی افغانستان» مدعی است که «مهم ترین انتقادات از «گروه انقلابی خلق های افغانستان» (که بعداً نام «سازمان رهایی افغانستان» را بخود گرفت) بود». ای کاش «سازمان رهایی افغانستان» یک - دو نقل از این «مهم ترین انتقادات» گروه را در این جا ذکر می کرد تا خواننده دقیقاً درک می کردند که چه اندازه ادعای «سازمان رهایی افغانستان» صحت دارد.

بزرگ ترین سندی که از «گروه انقلابی خلق های افغانستان» در مورد «سازمان جوانان مترقی» وجود دارد، سندی است بنام «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» که کاملاً یک سند اکونومیستی و ضد انقلابی است که در همان زمان از طرف «سازمان جوانان مترقی» زیر نام «انقلاب سرخ است یا اکونونیزم بورژوازی»

همین مشی ارجاعی اسلامیستی «محفل هرات» بود که «ساما» را به ورطه تسلیمی و تسلیم طلبی کشاند که تا کنون از آن رنج می‌برد.

بناءً هر دو تشکیل متذکره تا کنون هیچ انتقاد درست و اصولی از گذشته تسلیمی و تسلیم طلبانه و هم چنین رویزیونیستی خود نکرده اند. البته به یک نکته باید اشاره نمود که بین «سازمان رهایی افغانستان» و «ساما» در این زمینه یک تفاوت وجود دارد:

«سازمان رهایی افغانستان» حداقل بطور ناقص روی گذشته انگشت انتقاد گذاشته است، اما «ساما» تا کنون این کار را نکرده است و کوشیده که گذشته منفی و انحرافی اش را تقدیس نماید.

«سازمان رهایی افغانستان» تمامی اعمال و کردار گذشته‌اش را بنام اشتباه پذیرفته است. این موضوع را در کتاب «بادرس گیری از اشتباها، راهمن را جانبارانه ادامه دهیم» تیوریزه نموده است. بحث حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این است که اکونومیزم یک مشی ضد مارکسیستی - لینینیستی است یک ارتداد است نه اشتباه، به همین قسم تیوری سه جهان رویزیونیزم است و اصلاً پیروان این تیوری مرتدينی اند که پایگاه پرولتاریا را در چین سرنگون نمودند و انقلاب کبیر فرهنگی را یک فاجعه بزرگ می‌دانند. شرکت در کنفرانس بن و کمپانی به حامد کرزی و تسلیمی و تسلیم طلبی، خیانت ملی است. روی این مطالب بود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به نقد این مطالب پرداخت و به صراحت بیان نمود که نیاز اساسی «سازمان رهایی افغانستان» گستالت از اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم طلبی و خیانت ملی است نه صرفاً درس گیری از اشتباها گذشته.

تا زمانی که هر دو تشکیل، گذشته انحرافی‌شان را بطور همه جانبه و دقیق انتقاد ننمایند، عملًا مارکسیزم - لینینیزم - مائوئیزم را قبول ندارند و در جهت مخالف آن ایستاده اند.

«سازمان رهایی افغانستان» در بررسی تاریخ چه جنبش چپ مدعی است که:

«با آنکه سرنگونی رژیم ارجاعی داود بهیجوجه مایه تأسف مردم و جنبش چپ نبود، اما این موجب نشد که کلیه تشکلهای جنبش بلاгласله کودتا را محکوم نکرده و مردم را به مبارزه علیه آن فرانخواند. از مدت‌ها پیش تقریباً هیچ آحادی از جنبش در این تحلیل تردید نداشتند که احزاب رویزیونیست پرچم و خلق، بر اساس راه رشد غیر سرمایه‌داری جز فروش کشور به شوروی و جز پاسداری بهر قیمت از منافع شوروی در افغانستان، نقشی نخواهند داشت.

درین حال بخشهایی از جنبش توانستند به وحدتی دست یابند که متأسفانه موقوفیت مهمی در پی نداشت. ولی سازمانهای مختلف هرکدام مبتنی بر تواناییهای شان به مبارزه عمیق و وسعت بخشیدند. در ۱۵ اگست ۱۹۷۹ «سازمان رهایی افغانستان» با همکاری چند تشکل اسلامی و ملی قیام مسلحه‌ای را (مشهور به قیام بالاحصار کابل) برآه انداخت که به سختی شکست خورد و رهبران و کادرهای زیادی از سازمان ما حین نبرد یا زیر شکنجه دشمن به شهادت رسیدند اما چنانچه در سندي گفتہ‌ایم، قیام ۱۴ اسد نشان داد که مارکسیستها در راه دفاع از مردم و استقلال میهن در صفحه ۱۴ مقدم قرار داشته و بین آنان و رویزیونیست‌ها دریابی از خون فاصله است.» (تاكیدات از ماست)

این بحث «سازمان رهایی افغانستان» به هیچ وجه درست نیست، بل که جعل کاری و توأم با دروغ است. بعد از کودتای هفت شور ۱۳۵۷ خورشیدی «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» نظریه فروکش کردن

«سازمان رهایی افغانستان»

و ادعای

بی اساس مارکسیست - لینینیست - اندیشه مائوتسه دون بودن آن

«سازمان رهایی افغانستان» در سند متذکره مدعی است که انتقاد در «سازمان جوانان مترقی» «منجر به جدایی و کار مستقلانه تشکلهای دیگر نیز گردید که مارکسیزم - لینینیزم - اندیشه مائوتسه دون را قبول داشتند.»

بدون شک که در سال ۱۳۵۱ خورشیدی و بروز توطئه زیر نام انتقاد از «سازمان جوانان مترقی» و «جريدة دموکراتیک نوین، گروپ‌ها و محافلی شکل گرفت که هر کدام شان کارهای مستقلانه خود را پیش می‌بردند، اما هیچ کدام این گروپ‌ها و محافل مارکسیست - لینینیست - اندیشه مائوتسه دون نبودند، بل که لفظاً مارکسیزم - لینینیزم - اندیشه مائوتسه دون را قبول داشتند ولی عملًا جهت مخالف را اختیار نموده بودند. از جمله «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» به اکونومیزم غلطید و بعد به اسلامیزم روی آورد به رویزیونیزم سه جهانی تکامل منفی نمود. به همین ترتیب «محفل هرات» با بریدن از «سازمان جوانان مترقی» و «جريدة دموکراتیک نوین» گرچه به «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» نپیوست و مستقلانه کار خود را پیش برد و هیچ سندی در مورد «سازمان جوانان مترقی» و «جريدة دموکراتیک نوین» نیز انتشار نداد، اما عملاً همان شبیه برخورد «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» را با «سازمان جوانان مترقی» و «جريدة دموکراتیک نوین و شخص رفیق اکرم یاری را در پیش گرفت. یا عبارت دیگر هر دو تشکیل متذکره بعد از انشعاب، از خط اصولی «سازمان جوانان مترقی» بریدند و راه انحراف را در پیش گرفتند. همین انحراف عمیق ایدئولوژیک سیاسی بود که بعد از کودتای هفت شور هر دو تشکیل متذکره به اسلامیزم روی آورده و شعار «انقلاب اسلامی» و «جمهوری اسلامی» را برنامه‌ای ساختند. «مشعل رهایی» سند زنده این انحراف و تکامل منفی به رویزیونیزم سه جهانی است. به همین ترتیب طبق ادعای ش. آهنگر:

در میزان ۱۳۵۷ اش اساسات تئویریک یک مشی حاصل آمد و ارائه شد، که به کلی ترین مسایل ایدئولوژیک و سیاسی پراتیک انقلابی روز پاسخ می‌داد (اثری به نام «از تضاد چه می دانیم و راه حلش را چه گونه می یابیم؟»). پس از آن آثاری دیگر به دست آمد، تا این که در شور ۱۳۵۸، در نتیجه کار و پژوهش بر ارج رفقاء مدبر و آگاه این حوزه، به افتخار تدوین مشی علمی انقلابی نایل شدیم (این اثر برنامه گونه با امضای «ایزگ» منتشر شد و به همین نام شهرت یافت). این طرح، مشی مستقل ملی که مشعلدارش اندیشه پرولتاریا است و برآمدی دموکراتیک را اصولی می داند و در پیاده شدنش به جنبش آزادیبخش، در پوششی اسلامی و رادیکال (به مفهوم انقلابی و نه بنیادگرایانه)، هرچند زودگذر و مقطوعی، استثمار می یابد. (این اثر را در پروسه وحدت جنبش، به محافل دیگر هم دادیم و بعداً از آن در تدوین برنامه «ساما» بهره گرفته شد). (ش. آهنگر «محفل هرات»، وارد جنگ مسلحه نمی شود - صفحه ۱۱ - ۱۲ - تأکیدات از ماست)

این بحث ش. آهنگر در شماره ۲۸ شعله جاوید - دور چهارم مورد انتقاد قرار گرفته، نیاز به بررسی دوباره ندارد. خوانندگان می‌توانند برای معلومات بیشتر به این شماره شعله جاوید مراجعه نمایند.

در کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فیودالی قیام شهری و کودتا خلاف اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. در این کشورها بطور عمد جنگ از مناطق روستایی شروع گردیده و یک جنگ توده‌ی طولانی است و از طریق جنگ توده‌ی طولانی است که محاصره شهرها ممکن و مسیر گردیده و بعد از فتح شهرها انقلاب به پیروزی می‌رسد.

مائوئیستها به هیچ وجه مخالف سازماندهی خیزش‌های مسلحه در درون قوت‌های اجتماعی نیستند، آن‌ها معتقدند این خیزش‌ها عموماً باید در خدمت جنگ خلق و محاصره شهرها از طریق دهات انجام گیرد. زمانی که جنگ خلق در روسنا شکل گرفت قیام‌های مسلحه شهری می‌تواند به نیروهای نظامی اجتماعی ضربه وارد آورده و راهی برای تسليح توده‌های شهری و روستایی و پیوستن نیروهای قیام کننده به جهات در روسنا از طریق گروپ‌های چربکی شهری باشد....

کودتا عموماً با تکیه بر مشتی از افسران و سربازان در ارتش اجتماعی به راه می‌افتد که به هیچ وجه نتیجه مطلوبی ببار نمی‌آورد. اولاً امکان پیروزی کودتا در کشورهایی مانند افغانستان اصلًا وجود ندارد و به شدت سرکوب گردیده و به خاک و خون کشیده می‌شود، و ثانیاً، بالفرض که کودتا به پیروزی برسد فقط چند مهره از هیئت حاکمه اجتماعی تعویض خواهد شد، اما تمام ساختار اصلی دولت اجتماعی اساساً دست ناخورده باقی خواهد ماند، بناءً رژیمی که از طریق کودتا قدرت سیاسی را بدست می‌گیرد عموماً بر ماشین دولتی کهنه و نیروهای نظامی اجتماعی متکی است.

در شرایط کنونی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به هیچ وجه به بیراهه قیام شهری و کودتا به مثابه استراتیژی جنگی، به خاطر کسب استقلال کشور و آزادی مردمان کشور و به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین نخواهد رفت. زیرا حزب چنین بیراهه‌های را غیر اصولی و مردود می‌داند.

در اینجا این پرسش به میان می‌آید که «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» که «با همکاری چند تشکل اسلامی و ملی» کودتای بالا حصار را راه اندازی نمود، اگر این کودتا به پیروزی می‌رسید بر چه نیروی نظامی متکی می‌شد؟ آیا عواقب این کودتا بدتر از حاکمان «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» نبود؟ ضرورت به تشریح ندارد زیرا جوابش بطور واضح روش مشخص است.

وقتی «سازمان رهایی افغانستان» ادعای بررسی «تاریخچه مختصر جنبش چپ انقلابی افغانستان» و سازمان خود را می‌نماید، ضرورت بود که حداقل و بطور مختصر این مسائل را مرور می‌نمود. زمانی که یک تشکیل ادعای بررسی تاریخچه جنبش کمونیست کشور و بخصوص سازمان خود را دارد، اما از بررسی نکات ضعف، انحراف و ارتداد تشکیلاتی اش به سادگی می‌گذرد بدین معناست که هنوز از دام گذشته خود رهایی نیافته است.

اما چنانچه در سندي گفته‌ایم، قیام ۱۴ اسد نشان داد که مارکسیستها در راه دفاع از مردم و استقلال میهن در صفحه مقدم قرار داشته و بین آنان و رویزیونیست‌ها دریایی از خون فاصله است.

از این که بین مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها و رویزیونیزم «دریایی از خون فاصله است» هیچ شک و شباهی وجود ندارد، اما میان «سازمان رهایی افغانستان» و رویزیونیزم مدرن روسی چنین دریایی وجود نداشت. اولاً این که هر دو تشکیل رویزیونیست و ماهیتاً ضد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم اند. ثانیاً هر دو در جهت تأمین منافع سرمایه داری سوسیال امپریالیستی تلاش ورزیده و ثالثاً تضاد میان هر

مبارزات سیاسی انقلابی در افغانستان را مطرح نمود. استدلالش این بود که رژیم کودتا در اثر ریفورم‌های شان می‌توانند روی مبارزات سیاسی سایه افکنده و موقتاً توده‌ها را رام نمایند. بنا به همین دلیل بود که نه تنها «بلافاصله کودتا را محکوم نکرده و توده‌ها را به مبارزه علیه آن فرا نخواند» بلکه سازش‌های «تاکتیکی را در قبال کودتاقیان را پیش‌نهاد نمود. همین نظریه باعث گردید که کمیته مرکزی مشترک «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» و جناح تحت رهبری مجید فیصله نمایند که مجید باید حالت را بسازد. طبق این فیصله مجید به ملاقات دستگیر پنچشیری و از آن طریق حفیظ الله امین را ملاقات نماید. حالت زندگی عادی و علنی مجید سه ماه دوام نیاورد، او مجبور گردیده که دوباره مخفی گردد. به همین ترتیب «محفل هرات» که بخش دیگری از انتقادیون بود، نمایندگان شان (رستاخیز، ش. آهنگر، سلطان معلم، قدوس کارمند و ماما غلام محمد) را چند مرتبه با دسته‌های گل به نزد دستگیر پنچشیری فرستادند. هرگاه «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» حاضر به پذیرش سازش‌های «تاکتیکی» ایشان می‌گردید، آن‌ها با جان و دل آماده هم‌کاری با این باند می‌شدند. از یک طرف «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» ایشان را در آغوش نگرفت و از سوی دیگر نظریه «فروکش نمودن مبارزات سیاسی» رنگ باخت. «گروه مشترک...» به خاطر گرفتن روابط بین المللی برنامه سفر به چین را ریختند. در سفر چین نماینده «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» تیوری سه جهان را پذیرفت و حمایت رویزیونیست‌های سه جهانی را بدست آورد، اما نماینده زنده یاد مجید حاضر به پذیرش تیوری سه جهان نگردید. این امر باعث جدایی زنده یاد مجید از «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» گردید. کسانی که بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ خورشید «بلافاصله کودتا را محکوم نمودند و توده‌ها را به مبارزه علیه آن فرا » خواندند، فقط مدافعین «سازمان جوانان مترقی» و جریان دموکراتیک نوین، بودند، نه «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» و «محفل هرات».

بعد از این که خیزش‌های توده‌یی و حرکت‌های تنظیم شده تحت رهبری احزاب جهادی در اوخر سال ۱۳۵۷ و اوایل سال ۱۳۵۸ خورشیدی اوج گرفت «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» در یک سند زیر عنوان «رویدادهای اخیر و موضع ما» از وجه اسلامی جنبش حمایت نمود و شعار جمهوری اسلامی را مورد تائید قرار داد. به تعقیب آن «جبهه مجاهدین مبارز» را ساخت و خواست جمهوری اسلامی را برنامه‌ای ساخت. این انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» او را به معاک کودتاقی فرو برد. به گفته سند منتشره کنونی «سازمان رهایی افغانستان» توجه نمایید:

«در ۵ اگست ۱۹۷۹ «سازمان رهایی افغانستان» با همکاری چند تشکل اسلامی و ملی قیام مسلحه ای را (مشهور به قیام بالاحصار کابل) برای انداخت که به سختی شکست خورد.»

«سازمان رهایی افغانستان» بخوبی می‌داند که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی توسط «شوری» سوسیال امپریالیستی صورت گرفت و در نهایت امر بطور کامل و گسترده پشت سر «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بخاطر تحکیم موقعیت این حزب و تامین منافع امپریالیستی اش ایستاده بود، با آن هم «با همکاری چند تشکل اسلامی و ملی» در ۱۴ اسد ۱۳۵۸ خورشیدی کودتا را راه اندازی نمود که به ناکامی انجامید و یا بقول این سازمان «به سختی شکست خورد» و تلفات زیادی را متحمل گردید. داکتر فیض احمد توسط رژیم تره کی دستگیر(بازداشت) شد، اما بطور معجزه آسا از زندان فرار نمود و بعد در پاکستان مستقر گردید.

مأوثیستی (در آن زمان اندیشه مأوثیسه دون) بود، نه چیز دیگر.

«گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» بخش‌های را که در ابتدا با خود متحد نمود بر محور خط اکونومیستی و اسلامیستی بود که در مفاک کودتاگری فرو رفت و در سال ۱۳۵۹ خورشیدی به روپریونیزم تکامل منفی نمود. وحدت بخش‌های دیگری که منجر به ایجاد «ساما» گردید نیز با عدول از مشی درست و انقلابی، مشی اسلامیستی و تسليم طلبانه را در پیش گرفت. بقیه تشکلات سیاسی نیز از تشتت ایدئولوژیک - سیاسی در رنج بودند و توانستند که مرز بین انقلاب و ضد انقلاب را بدرستی مشخص نمایند.

همین سردرگمی‌های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بود که تلفات سنگینی را متحمل گردیدند، باید با صراحة گفت که مسئولیت آن تا حد نسبتاً زیادی بدoush انتقادیون و بخصوص «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» و نقش تاریخی منفی شان در ارتباط است.

سازمان رهایی افغانستان در «تاریخچه مختصر جنبش چپ انقلابی...» چنین بیان می‌دارد:

«از کودتای اپریل تا اشغال و بعد از آن، صدها مارکسیست در شکنجه‌گاهها و زندان مخوف پل چرخی به شهادت رسیدند. چنان‌چه گفته شد آنان با تجاوز شوروی در شرایط بغايت سختی غافلگیر شدند. از یکسو باید در جنگ ملی شرکت فعال می‌داشتند و از سوی دیگر حملات سازمان را دفع می‌کردند. سازمان رهایی افغانستان» و «سازمان رهایی بخش مردم افغانستان» (ساما) از سازمان‌هایی بودند که در جنگ آزادیبخش بطور ملموس درگیر بوده و دومی مناطق آزاد شده‌ای در اختیار داشت و تاریخ هر دو سازمان در مبارزه با بنیادگرایان ترویست نیز خوبین است. بنیادگرایان و بخصوص حزب اسلامی گلبدین شکار انقلابیون را در داخل افغانستان و یا در پاکستان از یاد نبرند. رفیق داکتر فیض احمد بنیانگذار و رهبر «سازمان رهایی افغانستان» را حزب اسلامی حکمتیار با دستیاری یک خاین در پاکستان به شهادت رسانید. دهها تن دیگر از کادرها و اعضای سازمان ما هم بدت این آدمکشان اختلاف و ترور شده‌اند. شایع است که عبدالقیوم رهبر، رهبر «ساما» نیز توسط همین حزب در پاکستان بقتل رسید. اما از خود «ساما» در این زمینه سندي در دست نیست. علاوه‌آ دهها روشنفکر و آزادیخواه در جبهات و یا در پشاور پاکستان سر به نیست شده‌اند. و چون حزب مذکور از حمایت وسیع و کامل ارتش، سازمانهای اطلاعاتی، پلیس و حزب بنیادگرای «جماعت اسلامی پاکستان» برخوردار بود، طبعاً دولت پاکستان به هیچ کدام از این ترورها کوچکترین اعتنایی مبذول نداشته است.

هر چند روسها و دولتهای دستنشانده‌شان و نیروهای بنیادگرا همه در ریشه‌کن کردن سازمانهای چپ دارای منافع مشترکی بودند و در این راه از هیچ ترور و توطئه‌ای دریغ نکردند، اما می‌توان گفت که هیچ یک آنها با وجود ضربات پیهم، نابود نشدند. سازمانهای مارکسیستی افغانستان بعلت شرایط ویژه‌ی کار و مبارزه در جریان جنگ ناگزیر از نفوذ در احزاب ارتجاعی بودند تا بتوانند گذشته از پیوند برقرار کردن با توده‌ها، به ساز و برگ نظامی دست یابند. کار و مبارزه چپ‌های میهن ما در بسیاری مناطق اثر خود را بر جا نهاده است. نام «شعله جاوید» طی چهارده سال جنگ در کشوری که جمعیت آن صد درصد مسلمان‌اند، فراموش نشد جنگی که احزاب اسلامی آنرا فقط «جنگ اسلام با کمونیزم و کفار» می‌نامیدند.

دو تشکیل به علت تضاد میان روپریونیزم چین و سوسیال امپریالیزم «شوروی» بوده است.

در بحث فوق الذکر «سازمان رهایی افغانستان» مشخص است که ماهیتا هیچ تفاوتی میان این سازمان و «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» وجود ندارد، و اگر تفاوتی موجود است ظاهری است. بدین دلیل:

۱ - «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» کودتا را انقلاب جا می‌زند و «سازمان رهایی افغانستان» کودتا را قیام می‌خواند.

۲ - «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» وابسته به بورژوازی بیروکرات سوسیال امپریالیزم روپریه بود و «سازمان رهایی افغانستان» وابسته به بورژوازی بیروکرات سوسیال امپریالیزم چین.

۳ - «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» تلاش نمود تا کشور سوسیال امپریالیستی «شوروی» را یک کشور سوسیالیستی معرفی نماید و «سازمان رهایی افغانستان» نیز کوشش نمود کشور روپریونیستی چین را سوسیالیزم جا بزند، به همین علت عليه مأوثسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی موضع گیری نمود.

هرگاه «سازمان رهایی افغانستان» بتواند که این گذشته را بطور همه جانبی انتقاد نماید، در آن صورت می‌توان گفت که این سازمان در مسیر مشی مارکسیستی - لنینیستی - مأوثیستی در حرکت است، در غیر این صورت همان آش است و همان کاسه.

«سازمان رهایی افغانستان» در سند «تاریخچه» متذکر گردیده که: «درین حال بخش‌هایی از جنبش توانستند به وحدتی دست یابند که متأسفانه موقفیت مهمی در پی نداشت.»

این بحث «سازمان رهایی افغانستان» یک کلی گویی است که هیچ چیزی از آن بدتست نمی‌آید. زمانی که یک تشکیل ادعای نوشتن «تاریخچه جنبش انقلابی چپ» کشور را می‌نماید، نباید چنین کلی گویی کند، بل که باید علل عدم «موقفیت‌های مهمی» که جنبش در پی نداشته بطور واضح و روشن بیان نماید.

برای بررسی این مطلب باید به گذشته برگشت و مختصراً اشاره‌ای به گذشته نمود تا علل عدم موقفیت وحدت در جنبش چپ افغانستان مشخص گردد.

در سال ۱۳۵۱ خورشیدی و انشعاب بخش به اصطلاح انتقادیون از «سازمان جوانان مترقبی» و جریان دموکراتیک نوین و انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی انتقادیون از خط اصولی «سازمان جوانان مترقبی» باعث پراکندگی «سازمان جوانان مترقبی» و جریان دموکراتیک نوین گردید و به تشتت و سردرگمی‌های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی دامن زد. و حتی در سال ۱۳۵۲ خورشیدی بعد از کودتای ۲۶ سلطان این جنبش کاملاً فروکش نمود و بسیاری از انتقادیون در محور رژیم داودخان حلقه زندند.

علت اساسی که جنبش چپ کشور بعد از کودتای ۷ ثور نتوانست عکس العمل به موقع و اصولی از خود نشان دهد پراکندگی و سردرگمی ایدئولوژیک - سیاسی این جنبش بود. زمانی که هم «بخش‌های از جنبش توانستند به وحدتی دست یابند که متأسفانه موقفیت مهمی در پی نداشت» عدم دسترسی به خط اصولی مارکسیستی - لنینیستی -

اسلامی برقرار نمود. مارکسیست - لینینیست - مائوئیست‌ها هرگز چنین «ناگزیر»ی را با احزاب ارتقای مذهبی نمی‌پذیرند. آن‌ها طبق معیار مائوئیستی در جنگ شرکت می‌کنند و طبق این معیار جنگ را رهبری و به پیش می‌برند.

«سازمان رهایی افغانستان»

و

ادعاهای بی‌پایه در اطلاعیه ۲۲ ثور ۱۴۰۰ خورشیدی

اینکه به اطلاعیه ۲۲ ثور ۱۴۰۰ خورشیدی «سازمان رهایی افغانستان» که به مناسبت اولین کنگره خویش انتشار داده، نظری می‌اندازیم. «سازمان رهایی افغانستان» در اطلاعیه خویش از «تحکیم سازمان در کلیه زمینه‌ها» صحبت می‌کند و مدعی است که «نخستین کنگره سازمان رهایی افغانستان، مظہر وحدت اصولی و پیوند تیوری با پراتیک» می‌باشد، دایر نموده است. این سازمان در این اطلاعیه چنین می‌گوید: «کنگره مملو از درس‌های ارزشمندی از پاپشاری روی اصول مارکسیستی و مبارزه قاطع علیه انحرافات ایدئولوژیک در سازمان بود که نهایتاً رفقاً متفقاً بر محور مشی انقلابی سازمان تعهد دوباره سپردند تا آنچه را به روی کاغذ آورده‌اند، مجданه عملی سازند.»

با صراحت باید گفت که «کنگره مملو از درس‌های ارزشمند» نبوده و به هیچ‌وجه «روی اصول مارکسیستی» پاپشاری نداشته و «مبارزه قاطع علیه انحرافات ایدئولوژیک» - سیاسی و تشکیلاتی راه نینداخته است. زیرا یک تشکیل مارکسیستی - لینینیستی - مائوئیستی وقته به گذشته به دید انتقادی بنگرد، تمام جوانب آن را تحلیل و تجزیه نموده و مورد انتقاد قرار می‌دهد. نه این که اکونومیزم، رویزیونیزم و خیانت ملی را اشتباه بررسی نموده و بعنوان انحراف علیه آن موضع بگیرد. ما تا کنون یک سند از «سازمان رهایی افغانستان» در دست نداریم که گذشته اکونومیستی، رویزیونیستی و خیانت ملی خویش را بطور همه جانبی بررسی و انتقاد نموده باشد. مارکسیست - لینینیست - مائوئیست‌ها هیچ باکی از انتقاد از خود ندارند و بطور رک و صریح گذشته شان را مورد انتقاد قرار می‌دهند. لینین می‌گوید که یک تشکیل سیاسی باید نسبت به اشتباهاش جدی بوده و آن را دقیقاً بررسی نماید و بدون پرده پوشی آن را برملا سازد. به این بحث لینین توجه نمائید:

«برخورد یک حزب سیاسی نسبت به اشتباها خود یکی از مهم‌ترین معیارها برای سنجش ارزیابی یک حزب است. با استفاده از این معیارها می‌توان تعیین کرد که یک حزب تا چه اندازه جدی است و چگونه در عمل وظایف خود را نسبت به طبقه و توده‌های رحمت کش انجام می‌دهد. قبول اشتباهاش بدون پرده یوشی تحقیق برای شناخت علل اشتباه، تجزیه و تحلیل شرایط و عللی که منجر بوجود آمدن این اشتباهاش شدن، بحث کلی و همه جانبی برای اصلاح اشتباها، اینست صفات یک حزب جدی. اینست شیوه‌ای که حزب باید بر طبق آن وظایف خود را انجام دهد. اینست راهی که حزب باید طبقه، خود و توده‌ها را مطابق آن آموزش دهد.» (لینین - کلیات جلد ۲۵ - صفحه ۲۰۰ - تاکید از ماست)

استالین می‌گوید:

«اگر ما نمی‌خواهیم بطور ناگهانی و بی‌خبر از طریق "اتفاق‌ها" و یا "ناآگاهی"‌های مختلف بوسیله دشمنان طبقه غافل‌گیر شویم باید هرجه زودتر و سریعتر آن اشتباها و نقاط ضعفی را که تا به حال یوشیده مانده‌اند ولی مطمئناً وجود دارند بپرده افسانه کنیم.» (استالین - مقاله "در باره میتلزل کردن شعار انتقاد از خود") تاکید روی کلمات از استالین است

در ختم سند «تاریخچه....» چنین آمده است:

«بعد از برافتادن دولت نجیب و غصب قدرت توسط احزاب بنیادگرا، مهم‌ترین بخش‌های جنبش چپ مبارزه برای دموکراسی را در شرایط کنونی در سر لوحه مبارزه ضدبنیادگرایی قرار داده‌اند.»

اولاً باید گفت که نام «ساما»، «سازمان آزادی بخش مردم افغانستان» است، نه «سازمان رهایی بخش مردم افغانستان». به این نام حتی تشکیلی در افغانستان ایجاد نگردیده است. دوماً این که کاملاً مشخص است که «سازمان رهایی افغانستان» تا کنون به جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم «شوری» و رژیم دست‌نشانده شان به جنگ آزادی بخش تروریست نیز خونین است. یک ادعای بی‌پایه است.

همه منسوبین جنبش چپ در افغانستان به خوبی آگاهند که «سازمان رهایی افغانستان» در اولین شماره مشعل رهایی «جمهوری اسلامی» و «انقلاب اسلامی» را تیوریزه نمود. طبق همین دیدگاه بود که «سازمان رهایی افغانستان» در کنفرانس بن همراه با بنیادگرایان شرکت نمود و بعداً با شمولیت در رژیم دست‌نشانده اشغال گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا شرکت نمود و به تحقق شعار «جمهوری اسلامی» و «انقلاب اسلامی» پرداخت و توانست که در تمام ارگان‌های دولتی از پائین تا بالا چوکی بددست آورد، و یک جا با بنیادگرایانی هم چو سیاف، ربانی، محقق، خلیلی بخشی از «جمهوری اسلامی افغانستان» را تشکیل دهد. همان طوریکه «سازمان رهایی افغانستان» و «ساما» در زمان اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیزم «شوری» از دیدگاه «انقلاب اسلامی» و «جمهوری اسلامی» با بنیادگرایان در صفت واحدی قرار داشتند، بعد از اشغال کشور توسط امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا نیز از لحاظ استراتیژیک با بنیادگرایان درون رژیم نیز در صفت واحدی قرار گرفتند. لذا بحث «سازمان رهایی افغانستان» در مبارزه علیه بنیادگرایی یک دروغ محفوظ و فریب دادن نسل جوان کشور است.

«سازمان رهایی افغانستان» بازهم مغالطه کاری نموده و علت قتل داکتر فیض و با دهها تن دیگر از اعضای این سازمان به دست حزب اسلامی را بیان نمی‌کند و به سادگی از کنار آن می‌گذرد. از «سازمان رهایی افغانستان» سوال می‌کنم که نوشتن «تاریخچه مختصر....» و به خصوص سازمان خودتان به همین شکل باید بررسی گردد؟ این تاریخ نیست، بلکه افسانه‌های تاریخی است.

مارکسیست - لینینیست - مائوئیست‌ها در بررسی تاریخ علل ایجاد شرایط و چگونگی علل عینی و مادی که به آن پا داده است بررسی می‌نمایند، به کلی گویی و افسانه وار نمی‌پردازند.

حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان علل قتل داکتر فیض و دهها تن از هم‌زمانش را در شماره نهم شعله جاوید دوره چهارم بصورت همه جانبه بررسی نموده است، خوانندگان می‌توانند برای معلومات بیشتر به این شماره شعله جاوید مراجعه نمایند.

«سازمان رهایی افغانستان» مدعی است که:

«سازمانهای مارکسیستی افغانستان بعلت شرایط ویژه‌ی کار و مبارزه در جریان جنگ ضد روسی ناگزیر از نفوذ در احزاب ارتقای مذهبی بودند تا بتوانند گذشته از پیوند برقرار کردن با توده‌ها، به ساز و برگ نظامی دست یابند.»

با صراحت باید گفت که هیچ کدام از سازمان‌های رهایی و ساما مارکسیست نبودند، بلکه سازمان‌های دارای مشی اسلامیستی و رویزیونیستی بودند. همین ایدئولوژی اسلامی پیوند شان را با احزاب

تهییج، کار بین زنان و سستگان قربانیان جنایات خایبان طالبی و جهادی، دست آوردهای قابل توجهی داشته است، اما آنچه سد راه رشد و استحکام مطلوب تشکیلاتی و ایدئولوژیک آن به حساب می‌رود، تاثیر اپورتونیزم راست در مقاطعی از حیات سازمان و کنندی در جلب و جذب بوده است. ما برآنیم که نیروی انقلابی بدون داشتن پایگاه توده‌ای محکوم به فناست. پیام بنیادین کنگره اینست که باید با اتکا بر دیوار لازوال توده‌ها و با الهام از خون شعله‌ور رفیقان و تمامی انقلابیون جنبش سرفراز چپ میهن، تشکیلات را پولادین گردانیم. تاکیدات از ماست.

استحکام یک تشکیل کمونیستی قبل از همه به یک خط سیاسی (مارکسیستی - لنیستی - مائوئیستی) و اصول تشکیلاتی بر همین مبنای نیازمند است و بافت تشکیلاتی باید بر پایه همین اصول تشکیلاتی استوار گردد. همین اصول تشکیلاتی است که با هر گونه اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم طلبی و خیانت ملی قطع رابطه می‌کند. بدون چنین اصولی دست زدن به هر گونه فعالیت به اصطلاح توده‌یی نشانده دهنده یک خط و مشی انحلال طلبانه رویزیونیستی می‌باشد. بدون قطع رابطه با اکونومیزم و رویزیونیزم نمی‌تواند از فعالیت توده‌یی و تاکتیک انقلابی صحبتی در میان باشد.

اگر شخصی بدوا با رویزیونیزم قطع رابطه نکند از چگونگی فرا گرفتن ماهراهانه تاکتیک انقلابی هیچ گفتگویی نمی‌تواند در میان باشد. «(لنین - چپ روی در کمونیزم»

"سازمان رهایی افغانستان مدعی است که: «سازمان ما در تبلیغ و تهییج، کار بین زنان و سستگان قربانیان جنایات خایبان طالبی و جهادی، دست آوردهای قابل توجهی داشته است، اما آنچه سد راه رشد و استحکام مطلوب تشکیلاتی و ایدئولوژیک آن به حساب می‌رود، تاثیر اپورتونیزم راست در مقاطعی از حیات سازمان و کنندی در جلب و جذب بوده است.»

این بحث «سازمان رهایی افغانستان» ضد ماتریالیزم دیالکتیک بوده و کاملاً ایده‌آلیستی است. زیرا «سازمان رهایی افغانستان» مسئله بنیادگرایی را تجربی، بصورت ایده‌آلیستی و بعنوان یک مسئله روشن‌فکرانه که هیچ ربطی به مبارزه طبقاتی و ستم امپریالیستی ندارد مد نظر قرار داده است. این احتمانه است که فکر کنیم جامعه‌ای که بر بنیاد ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی و تحمیق نمودن بی پایان توده‌های ستم دیده بنا شده است، بنیادگرایی مذهبی را می‌توان با «تبلیغ و تهییج، کار بین زنان و سستگان قربانیان جنایات خایبان طالبی و جهادی» از میان برداشت و «دست آورده قابل توجهی داشت.»

افغانستان کنونی یک جامعه مستعمره - نیمه فیووالی است، و این که امروز یوغ بنیادگرایی مذهبی بر دوش مردمان کشور سنتگینی می‌کند نتیجه انعکاس یوغ اقتصادی (ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی) در جامعه افغانستان است. در ظرف بیست سالی که از اشغال کشور توسط امپریالیست‌های اشغال گر به رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا می‌گذرد، بنیادگرایی مذهبی در افغانستان چندین برابر رشد نموده و گسترش یافته است.

وظیفه و رسالت ما این خواهد بود تا ذهنیت پرولتاریا و توده‌های رحمت‌کش افغانستان را در مورد ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی روشن نمائیم. زیرا مبالغه جهان‌بینی علمی هستیم. ما علیه بنیادگرایی مذهبی بطور دقیق و اساسی مبارزه می‌کنیم، اما این مبارزه به هیچ وجه به این معنا نخواهد بود که مبارزه علیه بنیادگرایی مذهبی در درجه اول قرار دارد، بلکه این مبارزه را در تابعیت از ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی پیش خواهیم برد.

امروز بورزوای امپریالیستی تلاش می‌ورزد تا از طریق بنیاد گرایی

ما جدی بودن "سازمان رهایی افغانستان" را در مورد شعار دادن مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم زمانی می‌توانیم به پذیریم که بدون پرده‌پوشی گذشته اکونومیستی، رویزیونیستی، تسلیم طلبی و خیانت ملی این سازمان را بررسی و مورد نقد همه جانبی قرار دهد. مائوئیست‌ها هیچ‌گاه گذشته انحرافی و ارتدادی شان را انکار نمی‌کنند. مائوئیست‌ها بدرستی این کار را نمود.

«در گذشته کنسپسیوس را مطالعه کردم و شش سال روی چهار کتاب و پنج کلاسیک (۱) گذراندم. من یاد گرفتم که آن‌ها را از بر بخوانم، اما آن‌ها را نفهمیدم. در آن موقع من عمیقاً به کنسپسیوس اعتقاد داشتم و حتی مقالاتی نوشتیم (برای تفسیر عقاید او). بعداً به یک مدرسه بورزوایی رفتیم، به مدت هفت سال. هفت به علاوه شش می‌شود ۱۳ سال. من تمام چیزهای بورزوایی، علوم طبیعی، علوم اجتماعی را مطالعه کردم. یک مقدار هم تعلیم و تربیت به من یاد دادند. پنج سال مدرسه عادی دو سال مدرسه متواترینه هم چنین اوقاتی را که در کتاب خانه گذراندم (۲) نیز اضافه شد. در آن زمان من به دو آییزم کانت اعتقاد بیدا کردم و به خصوص به ایده آییزم او. من اصلاً یک فیووالیست و در عین حال مدافع دموکراسی بورزوایی بودم.

جامعه مرا وادر کرد که در انقلاب شرکت کنم. من چند سال را بعنوان معلم مدرسه ابتدایی و مدیر یک مدرسه چهار سال گذراندم. من هم چنین تاریخ و زبان چین را در یک مدرسه شش ساله تدریس کردم و نیز برای مدتی در یک مدرسه متواترینه تدریس کردم. ولی چیزی نفهمیدم. وقتی به حزب کمونیست ملحق شدم، دانستم که ما می‌بایست انقلاب را به انجام رسانیم، اما بر ضد چه؟ و چطور می‌خواستیم این کار را انجام دهیم؟

البته مسلم بود که می‌بایست انقلاب را بر ضد امپریالیسم و جامعه کهنه انجام داد.

من کاملاً نمی‌فهمیدم امپریالیسم چه نوع چیزی است، درباره این که چطور می‌توانستیم انقلاب را انجام دهیم هنوز کم فهممیده بودم. هیچ کدام از چیزهای که در طول ۱۳ سال یاد گرفته بودم برای انجام انقلاب مناسب نبود.....» (مائوئیست‌های دون - گفتگو در باره مسائل فلسفه - تاکیدات از ماست)

این نقد مائوئیست‌های دون از گذشته منفی‌اش نه تنها که پرستز و حیثیت مائوئیست‌های دون را پائین نیاورد، بلکه به مدارج عالی ارتقاء داد. کسی که بخواهد گذشته را پنهان و یا تقدیس نماید به هیچ‌وجه یک انقلابی نیست، چه رسد به این که او را مارکسیست - لنینیست - مائوئیست خطاب نمود.

وقتی در اطلاعیه «سازمان رهایی افغانستان» ادعا می‌شود که «رفقاً متفقاً بر محور مشی انقلابی سازمان تعهد دوباره سپردهند...» به این معناست که اعضای شرکت کننده در کنگره «سازمان رهایی افغانستان» روی اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم طلبی و خیانت ملی «تعهد دوباره سپرده» اند. زیرا گذشته مشی «سازمان رهایی افغانستان» به هیچ‌وجه یک مشی انقلابی نه، بلکه یک مشی رویزیونیستی که مددم به تسلیم طلبی و خیانت ملی است.

«سازمان رهایی افغانستان» در اطلاعیه ۲۲ ثور ۱۴۰۰ مدعی است که: «کنگره بر پراتیک، تحکیم سازمان در کلیه زمینه‌ها و درآمیختن با طبقات رحمتکش به مثابه اساسی ترین وظایف تاکید نمود. سازمان ما در تبلیغ و

بل که به طور مشخص و بر مبنای مبارزه طبقاتی که در عمل در جریان است - مبارزه‌ای که بهتر از هر چیز دیگر به توده‌ها آموزش می‌دهد....» (سوسیالیزم و مذهب - روش حزب کارگران نسبت به مذهب - صفحه ۱۱ و ۱۲ - تأکیدات از لینین است).

چرا «سازمان رهایی افغانستان» از «تبليغ و تهیج، کار در میان زنان و بستگان قربانیان» اشغال گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده صحبتی نمی‌کند و دست‌آورده را بیان نمی‌کند. علت آنست که بنیاد مبارزه این سازمان نه علیه ستم امپریالیستی و طبقاتی، بل که علیه بنیاد گرایی مذهبی استوار است، آن‌هم علیه بنیاد گرائی طالبانی.

زمانی که ما بتوانیم توده‌ها را تعلیم دهیم که از درون واقعیات اجتماعی (طبقات و مبارزه طبقاتی) ریشه‌های بنیاد گرایی که از آن واقعیات منشاء گرفته در یابند، در آن صورت است که توده‌ها مبارزات شان را بصورتی متحده، با دسپلین و نقشه‌مندانه علیه ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی به پیش می‌برند. با محو ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی است که ریشه‌های بنیاد گرایی مذهبی نباود می‌گردد. طوری که بیان گردید، این بحث بدان معنا نخواهد بود که تا زمان محو ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی نباید علیه بنیاد گرایی مذهبی نباشد، بل که به این معناست که مبارزه علیه بنیاد گرایی مذهبی در تابعیت از مبارزه علیه ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی پیش برد شود و نباید به فراموشی سپرده شود و یا به حاشیه رانده شود.

«سازمان رهایی افغانستان» در اطلاعیه ۲۲ ثور ۱۴۰۰ خورشیدی مدعی است که: «اما آنچه سد راه رشد و استحکام مطلوب تشکیلاتی و ایدئولوژیک آن به حساب می‌رود، تاثیر اپورتونیزم راست در مقاطعی از حیات سازمان و کنندی در جلب و جذب بوده است.»

با صراحة می‌توان گفت که این ادعای «سازمان رهایی افغانستان» کاملاً بی‌پایه و عاری از حقیقت است. زیرا «آنچه سد راه رشد و استحکام مطلوب تشکیلاتی و ایدئولوژیک» این سازمان گردیده نه «تاثیر اپورتونیزم راست» بل که رویزیونیزم مسلط بر این سازمان بوده است.

«گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» در سال ۱۳۵۸ خورشیدی در حرکت کوتایی ناکام بالاچار سهم گرفت و تلفات زیادی را نیز متحمل گردید. از آن به بعد تمام فعالیت‌های مسلحانه «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» و سپس «سازمان رهایی افغانستان» تحت پوشش تنظیم‌های اسلامی پیش برد شد. با پیروی از خط و مشی رویزیونیستی بود که شعارهای اسلامی بلند گردید و خواست تشکیل جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان خواسته‌های سیاسی استراتیژیک در مشعل رهایی تیوریزه گردید. یا به عبارت دیگر خط و مشی تعیین شده در مشعل رهایی کاملاً اپورتونیزم راست با پیروی از مشی رویزیونیستی است. تا زمانی که «سازمان رهایی افغانستان» با رویزیونیزم مسلط بر سازمان قطع رابطه نکند ممکن نیست که با اپورتونیزم، تسلیمی و تسلیم طلبی بتواند قطع رابطه نماید.

۱۴۰۰/۵/۱۵ خورشیدی

(۲۰۲۱/۸/۶ میلادی)

مذهبی به تفرقه مذهبی دامن زند. این مسئله در افغانستان بخوبی مشهود است که اشغال گران امپریالیست به حمایت بی‌دریغ از بنیاد گرایی مذهبی به شدیدترین وجه به تفرقه مذهبی دامن زده است. تا به این وسیله ذهنیت توده‌های ستم‌دیده کشور را از مسایل مهم و اساسی یعنی ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی منحرف نماید. امپریالیست‌های اشغال گر در این کار تا امروز در افغانستان موفقیت چشم‌گیری داشته‌اند. بیشترین موفقیت اشغال گران امپریالیست توسط تسلیم شدگان و تسلیم طلبان به اصطلاح چپ در افغانستان زمینه سازی شده است.

در بحث «سازمان رهایی افغانستان» یک حقیقت انکارناپذیر نهفته است، و آن این که این «تبليغ و تهیج، کار در میان زنان و بستگان قربانیان جنایات طالبی و جهادی» در خدمت اشغال گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار داشته و در این زمینه «دست‌آوردهای قابل توجهی داشته است.»

این سیاست ارجاعی و تفرقه افکنانه امروز توسط نیروهای ارجاعی و عقب‌مانده به شکل کشتارهای بی‌رحمانه توده‌های ستم‌دیده کشور پیش‌برده می‌شود و زمانی که این سیاست ارجاعی نتواند از این طریق پیش‌برود، از طریق ریفرم‌های ظرفیتی توسط اشغال گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده پیش‌برده خواهد شد.

بناءً ما با جدیت علیه این توطئه‌گری اشغال گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده مبارزه نموده و با جهان بینی پرولتی از خود این مقابله می‌نمائیم. یا به عبارت دیگر ما با جهان بینی پرولتی مبارزات خویش را علیه این توطئه‌گری امپریالیزم اشغال گرو رژیم دست‌نشانده در تابعیت از ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی پیش خواهیم برد. زیرا تا زمانی که ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی وجود داشته باشد، بنیاد گرایی مذهبی به اشکال گوناگون تبارز خواهند نمود. ما باید علیه ریشه‌های اجتماعی بنیاد گرایی مذهبی مبارزه نموده و به روشن نمودن اذهان توده‌ها بکوشیم و مبارزه علیه بنیاد گرایی مذهبی را در تابعیت از این مبارزه به پیش برمی‌خواهیم.

شما هر قدر به تبلیغ و ترویج علیه بنیاد گرایی مذهبی بپردازید و مطالب خواندنی روشن گرانه در این زمینه پخش و اشاعه نمائید، بدون این که علیه واقعیات اجتماعی که از آن بنیاد گرایی مذهبی منشاء گرفته است مبارزه کنید، نه تنها نمی‌توانید کوچک‌ترین اثری بر ذهنیت توده‌ها بگذارید، بل که بیش‌تر اشغال گران امپریالیست را برای تحمیق هرچه بیش‌تر توده‌ها کمک نموده اید. امروز سایتها و فیسبوک‌های زیادی است که آتی ایزم را تبلیغ می‌کنند، اما این تبلیغ و تهیج به هیچ وجه اثری روی پایه‌های اساسی (مبارزه طبقاتی) ندارد. تبلیغ آتی ایزم بنایقول لینین «در چنین زمانی و در چنین شرایطی فقط افتادن در دام کلیسا و کشیشیان است، کلیسا و کشیشانی که هیچ خواسته‌ای بیش از این ندارند که کارگران شرکت کننده در جنبش اعتصابی بر طبق اعتقادات مذهبی شان تقسیم بندی گردد.

آنارشیستی که به هر قیمت موعظه جنگ علیه خدا می‌نماید در واقع به کشیشان و بورژوازی کمک می‌کند (همان‌گونه که آنارشیست‌ها در واقع همواره چنین می‌کنند). یک مارکسیست باید ماتریالیست، یعنی دشمن مذهب باشد. لیکن وی باید یک ماتریالیست دیالکتیسمین باشد، یعنی کسی که نه به صورت تجریدی نه با شیوه‌های مجرد و ترویج تئوریک خالص که برای تمام موقع و اماکن مناسب است، مبارزه می‌کند

بمناسبت در گذشت صدر گونزالو

رهبر حزب کمونیست پرو



در دفاع از جان صدر گونزالو یک کارزار جهانی با این عنوان «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!» بر پا کرد که سازمان‌ها و احزاب کمونیستی جهان را به همراه هزاران نفر از کارگران، دهقانان، انقلابیون و هنرمندان از سراسر پنج قاره درین راه بسیج نمود.

صدر گونزالو، رهبر حزب کمونیست پرو، پس از ۲۹ سال حبس (سپتامبر ۱۹۹۲ – سپتامبر ۲۰۲۱) در زندان پایگاه دریائی کالائو در ساعت ۶ و ۴۰ دقیقه صبح روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۱ میلادی، به سن ۸۶ سالگی درگذشت.

جان باختن صدر گونزالو در درون زندان، چهره جنایت کاران امپریالیزم و مزدوران محلی شان را برملا ساخت.

مطالعه تاریخ انقلاب پرو، از زمان شروع جنگ خلق درین کشور تحت رهبری صدر گونزالو تا دستگیری، شکنجه، زندان و نهایتاً در گذشت وی، درس تاریخی به تمامی انقلابیون کمونیست (مارکسیست – لینینیست – مائوئیست) جهان است که باید روی دستاوردها و کمبودات آن تأمل نمود.

حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو در سال ۱۹۸۰ میلادی جنگ خلق در پرو را آغاز کرد. این حزب علی الرغم شکست و پیروزی‌ها توانست که پایگاه انقلابی را در پرو ایجاد نماید و قدرت سیاسی پرولتری را در مناطق وسیعی از پرو تا سال ۱۹۸۸ میلادی اعمال کند.

امپریالیزم جهان خوار امریکا، در سال ۱۹۹۰ میلادی به بهانه «جنگ علیه مواد مخدر» دخالت مستقیم خود را علیه جنگ خلق در پرو شروع نمود و به یکی از پایگاه‌های نظامی خود در نزدیکی شهر پاناما رسماً ماموریت داد تا پولیس ضد شورش پرو را تعليم داده و جنگ استخباراتی و کسب اطلاعات علیه حزب کمونیست پرو را آغاز نماید و اطلاعات به دست آمده را به اختیار رژیم «فوجی موری» قرار دهد.

به تعقیب همین حرکت بود که صدر گونزالو در ماه سپتامبر ۱۹۹۲ در یکی از مخفی گاه‌های خود در شهر لیما پایتخت پرو، دستگیر گردید و تعداد دیگری از رهبران حزب کمونیست پرو نیز اسیر و یا کشته شدند. دستگاه رژیم «فوجی موری»، به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ صدر گونزالو را بداخل قفس نموده و در ملاعه عام و در برابر رسانه‌های جهان قرار داد، صدر گونزالو از داخل قفس پیام الهام بخش خود را به تمامی کمونیست‌های جهان چنین خطاب نمود: «از دستگیری من مانوس نشوید، مبارزات انقلابی تان را ادامه دهید و جنگ خلق باید بخاطر منافع توده‌ها در پرو و در خدمت انقلاب جهانی پرولتری ادامه یابد.»

به تعقیب این حرکت که رژیم پرو، صدر گونزالو را داخل قفس به نمایش گذاشت، کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»

انقلاب پرو بکار برد و آن را خلاقانه در عمل پیاده نمود، به پیروزی‌های چشم‌گیری دست یافت و تا سال ۱۹۸۸ به پیشرفت‌های عظیمی دست یازید که نمی‌توان جانفشنانی‌های عظیم رفقای حزب کمونیست پرو را در جنگ خلق نادیده گرفت.

از طرف دیگر، حزب کمونیست پرو در مسیر انحرافات عمیق ایدئولوژیک - سیاسی قرار گرفت. از آن جمله می‌توان از طرح مسئله "عمدها مائوئیزم" و سپس طرح "اندیشه گونزالو" و به تعقیب "عمدها اندیشه گونزالو" نیز یادآوری نمود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با انحرافات حزب کمونیست پرو به مبارزه برخاست و این مبارزات را کماکان در سطح جنبش بین‌المللی کمونیستی به پیش می‌برد.

با زداشت، تحمل شکنجه و درگذشت صدر گونزالو بعنوان یک ابرمرد انقلابی در زندان رژیم ارتجاعی و استبدادی پرو درس تاریخی به تمام انقلابیون کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) بوده و می‌باشد. مائوئیست‌های جهان و بخصوص حزب کمونیست پرو باید که تاریخ انقلابی پرو را با دقت مطالعه نمایند و از جنبه‌های منفی آن گسترش نموده و جنبه‌های مثبت آن را تکامل دهند و با هر گونه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی با جدیت تمام به مبارزه برخیزند. فقط و فقط از این طریق است که می‌توان جنگ خلق را تا پیروزی به پیش هدایت نمود.

زنده باد مارکسیزم - مائوئیزم - لنینیزم

یاد و خاطره صدر گونزالو در جنبش بین‌المللی کمونیستی (م ل م) ابدی است

مرگ بر امپریالیزم

پیروز باد جنگ خلق در سراسر جهان
حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اول میزان ۱۴۰۰ خورشیدی
(۲۳ سپتامبر ۲۰۲۱ میلادی)

www.cmpa.io

sholajawid2@hotmail.com



صدر گونزالو یک کمونیست تمام عیار، تسلیم ناپذیر در مقابل شکنجه و زندان، دشمنان پرولتاریا و خلق‌های جهان بود.

بزرگترین خدمتی که حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو در سطح بین‌المللی انجام داد ترویج مائوئیزم به جای اندیشه مائوتسه دون بود. زمانی که حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو به جای اندیشه مائوتسه دون، مائوئیزم را مطرح نمود، حزب کمونیست انقلابی امریکا علیه این طرح به مخالفت پرداخت و آن را انحرافی و لین پیائوئیستی خواند، به همین خاطر یک تعداد از احزاب و سازمان‌های (م ل ا) برای مدتی از پذیرش مائوئیزم سر باز زدند. اما حزب کمونیست پرو، روی موضع خود مبنی بر پذیرش مائوئیزم تکیه نمود و مبارزه خود را بخاطر پذیرش آن در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ادامه داد.

گرچه مائوئیزم به جای اندیشه مائوتسه دون توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسمیت یافت، اما در این زمینه نمی‌توان از نقش پیش‌گامی حزب کمونیست پرو و شخص صدر گونزالو انکار نمود.

خدمت دیگر که حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو در سطح کشورهای امریکای لاتین انجام داد، تدارک، برپایی و پیش‌برد جنگ خلق در پرو بود. هرچند قبل از برپائی جنگ خلق در پرو، در کشورهای فیلیپین و هندوستان جنگ خلق تحت رهبری احزاب مارکسیست - لنینیست - اندیشه مائوتسه دون برپا گردیده بود و به پیش‌برده می‌شد، با آن هم، تاریخ کشور پرو گواه آیست که حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو تا آن جایی که مارکسیزم - مائوئیزم - لنینیزم را در شرایط مشخص

کدام یک؟

اخلاق پرولتاری یا اخلاق بورژوازی

قبل از این که به مباحث اخلاقی بپردازیم، باید دانست که اخلاق بخشی از ایدئولوژی است، یعنی اخلاق بخشی از روبنای ایدئولوژیک را تشکیل می‌دهد. ایدئولوژی دارای خصلت طبقاتی است که منعکس کننده زیر بنا می‌باشد. صفحه ۲۵

باز هم اغواگری و فریب‌کاری زیر نام حزب

کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اعلامیه‌های در وبسایت فاقد اعتبار شعله جاوید به مناسبت اولین سال گرد درگذشت رفیق ضیاء بنام حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، واحد حزبی، و واحد هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نشر گردیده است. صفحه ۷



نخستین گنگره سازمان رهایی افغانستان

۱۸ تور ۱۴۰۰ (۸ می ۲۰۲۱)



"سازمان رهایی افغانستان"

و تحریف ماهرانه تاریخچه جنبش کمونیستی افغانستان

"سازمان رهایی افغانستان" در یک اطلاعیه‌ای که به تاریخ ۲۲ تور ۱۴۰۰ خورشیدی در وبسایت شان درج نموده اند مدعی است که به تاریخ ۱۸ تور ۱۴۰۰ خورشیدی (۸ می ۲۰۲۱ میلادی) اولین گنگره سازمانی خود را تدویر نموده است. صفحه ۳۲

بمناسبت در گذشت

صدر گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو

صدر گونزالو، رهبر حزب کمونیست پرو، پس از ۲۹ سال حبس (سپتامبر ۱۹۹۲ - سپتامبر ۲۰۲۱) در زندان پایگاه دریائی کالائو در ساعت ۶ و ۴۰ دقیقه صبح روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۱ میلادی، به سن ۸۶ سالگی درگذشت. جان باختن صدر گونزالو در درون زندان، چهره جنایت کاران امپریالیزم و مزدوران محلی شان را بر ملا ساخت. صفحه ۴۲



www.cmpa.io

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:



Sholajawid2@hotmail.com



facebook.com/cmpa.io



twitter.com/cmpa_io



instagram.com/cmpa.io

قیمت بیرون از کشور: ۱ دالر

قیمت داخل کشور: ۲۰ افغانی